



عنوان قراردادی	: المہند علی المفند
عنوان و نام پدید آور	: مولانا خلیل احمد سہارنپوری
مترجم	: شیخ الحدیث مولانا عبدالرحمن سربازی
تقدیم و استدراک	: محمد سلیم آزاد
شابک	: ۵-۴۸-۰۴۸-۲۴۸-۹۴۴-۹۴۶
وضعیت فہرست نویسی	: فیپا
تعداد صفحات	: ۲۰۹ صفحہ
موضوع	: عقیدہ
ردہ بندی کنگرہ	: ۲۰۴۵ ج ۷ م / ۱۲۳
ردہ بندی دیویی	: ۲۴۹ / ۰۴۴۱
شمارہ کتاب شناسی ملی	: ۱۹۷۴۲۶۱

مشخصات کتاب

- ❖ نام کتاب: المہند علی المفند.
- ❖ گردآورنده: حضرت مولانا خلیل احمد سہارنپوری.
- ❖ مترجم: شیخ الحدیث مولانا عبد الرحمن سربازی.
- ❖ تقدیم و استدراک: محمد سلیم آزاد.
- ❖ سال چاپ: ۱۳۹۴ هـ . ش.
- ❖ نوبت چاپ: اول.
- ❖ تیراژ: ۳۰۰ جلد.
- ❖ قیمت: ۷۵۰۰ تومان.

حق چاپ محفوظ و مخصوص ناشری باشد.

مرکز پخش: مشهد - نشر جاودان

المَهْدُ عَلَى الْمَفْدِ

(پاسخ علمای «دیوبند» به پرسش‌های علمای «حرّمین»)

تألیف

فخر المحدثین، حضرت مولانا خلیل احمد سہارنپوری رحمۃ اللہ علیہ

(م ۱۳۴۶ ق.م)

به ضمیمه

عقاید علمای دیوبند

تألیف

حضرت مولانا مفتی سید عبدالشکور ترمذی رحمۃ اللہ علیہ

ترجمہ

شیخ الحدیث، حضرت مولانا عبد الرحمن سربازی حفظہ اللہ

پیش درآمدی بر این تقدیم

بسم الله الرحمن الرحيم

۵

فغان از «افراط» و «تفریط»! این دو عفریت گمراه کننده که همواره گریبان گیر افراد و گروه‌هایی در راستای فهم و معرفت دینی گردیده و به بیراهه‌شان می‌کشانده است. چه بسا انسان‌هایی که با انگیزه‌هایی نیک پا بر عرصه‌ی تحقیق یا اصلاح دینی می‌نهادند و اما تحت تأثیر این دو گرایش، خود دچار انحراف از مجرای فطری و مقبول دین شده و بسیاری را نیز به دنبال کشیده‌اند! آن‌چه ادیان آسمانی پیشین را مسخ و محرف ساخت، در بسیاری موارد همین دو عامل مخرب بود.

«سبایه» با تفریط در ملاحظه‌ی خط‌قرمزهای توحید و «خوارج» با افراط و جمود در نگرش توحیدی، نمونه‌های معروف قربانیان این دو مرض مهلک در قرون ابتدایی تاریخ «اسلام»‌اند. در عصری که ما زندگی می‌کنیم نیز این دو طرز تفکر در قالب‌هایی دیگر نمود پیدا کرده‌اند. مثلاً «بریلویه» را در جوار خویش داریم که با تیغ «تفریط در مراعات حدود توحید»، بر سندان «شرک» سر بریده شده است و در مقابل، «وهابیه» و «متسلفه» (مدعیان اتباع از «سلف») با چوب «افراط در تعریف توحید»، به دنیای «جمود» رانده شده‌اند و بی‌پروا چماق تکفیر و تفسیق را بر سر افراد و بلکه خاصان و برگزیدگان امت می‌کوبند! و همه‌ی این‌ها در حالی است که شاهراه دین حقیقی در دو قسمت «عقیده» و «عمل» در پرتو «قرآن» و «سنت» بسیار روشن است و در مواردی هم که نیاز به تفسیر و توضیح باشد، «فهم و عمل سلف» در تبیین آن مستقیماً یاری می‌رساند و بلکه عملاً اتباع از «سلف»^(۱)، تنها رمز اصابت عمل بر «قرآن» و «سنت» و تحقق

(۱) در اصطلاح علمی «اهل سنت»، به علما و مقتدایان و بزرگانی که در سه قرن نخستین «اسلام» می‌زیستند، «سلف» اطلاق می‌شود و چون این قرون از نظر دیانت و تقوا و علم،



انضباط دینی است.

بیروان حقیقی دین مبین «اسلام» در صدر تاریخ خود (در زمان «سلف») «اهل سنت و جماعت»^(۱) نامیده شدند. این مسلک که همان زمان در تمام جوانب محکم شد، دقیقاً در «حد وسط» - شاخصه‌ی امت اسلامی^(۲) - قرار دارد و به همین دلیل نیز از هر دو جانب متهم به اتهامات بی‌پایه و معاندانه شده و می‌شود؛ افراطی‌ها آنان را به «بریلویت» متهم می‌کنند و تقریطی‌ها به «وهابیت»؛ در حالی که آنان نه «وهابی» هستند و نه «بریلوی»؛ هر چند که «اهل سنت» خود، بر مبنای تعهد دینی و ایمانی - که خاصه‌ی خودشان است - «وهابیه» و همفکران آنان را «مسلمان» - مسلمان افراطی و نه کافر و منافق - می‌دانند^(۳) و بر «بریلویه» نیز به اطلاق فتوای شرک نمی‌نهند و بلکه قایل‌اند در میان آنان کسانی هستند که فقط تعریف «فاسق» و «مبتدع» بر حال‌شان صادق می‌افتد.

و اما این کتاب ...

برجسته‌ترین زمان «اسلام» بوده است، تمسک به آرا و عقاید و اعمال آن زمان، مورد تأکید اجماعی علمای امت و تنها راه نجات مردمان زمان‌های بعد (خلف) می‌باشد. (آزاد)

(۱) وجه تسمیه‌ی مزبور برگرفته‌شده از ارشادات نبوی و آثار صحابه رضی الله عنہم است. این مطلب را به صورت مدلل و علمی بخوانید در اثر ارزشمند مولانا قاری «محمد طیب» رحمته الله علیه، «علماء دیوبند کا دینی رخ اور مسلکی مزاج»: ۸۱ الی ۹۱ (در ترجمه‌ی عربی این اثر به قلم «نورعالم خلیل امینی» با نام «علماء دیوبند؛ عقیده و منهجاً»: ۱۲۵ الی ۱۳۶ و در ترجمه‌ی فارسی به قلم مولانا «درکاتی» رحمته الله علیه با نام «اندیشه علمی و شیوه عملی علمای دیوبند»: ۶۹ و ۱۲۶ الی ۱۳۹). (آزاد)

(۲) «الله» متعال در وصف این امت، خطاب به خود آنان فرموده است: ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ

أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ﴾ (بقره: ۱۴۳) (آزاد)

(۳) در مندرجات همین کتاب (جواب سؤال دوازدهم)، حکم «وهابیه» نزد «اهل سنت» را

خواهید خوانند. (آزاد)

«المُهَنْدُ عَلَي الْمُهَنْدِ»^(۱) داستانی از اتهامات «بریلویه» بر علمای «دیوبند» را پشت سر داشته است که با عنوان «وهابیت» و چند مورد دیگر بر آنان برسته بودند و شما مشروح آن را در مقدمه‌ی اصلی کتاب^(۲) خواهید خواند. وقتی این کتاب تألیف شد (۱۳۲۵ هجری)، به رغم انتظار تهمت‌گران، با اجماع علمای جهان ثابت گردید که «علمای دیوبند» اهل سنت حقیقی هستند و از طرفی، این کتاب به عنوان یک وثیقه و منشور اجماعی، پاینده ماند و در هر عصر ثابت می‌کند که تمام نحله‌های فقهی معروف و متبوع «اهل سنت» با وجود اختلافات فرعی، در عقاید و همچنین در مسایل مهم دیگری که در این کتاب می‌خوانید، ذرّهای با هم اختلاف ندارند. بدین ترتیب در این ماجراجویی دشمنانه‌ی مخالفان، این مثل به بارزترین وجه مصداق پیدا کرد:

«عدوّ شود سبب خیر؛ گر خدا خواهد»

«المُهَنْدُ» که در نسخه‌ی اردو مزین به مقدمه‌ی «قاضی مظهر حسین»^{رحمته‌الله} و همراه با رساله‌ی توضیحی جناب مولانا «عبد الشکور ترمذی»^{رحمته‌الله} است، در سال ۱۴۱۲ ه. ق. = ۱۳۷۰ ه. ش. توسط استاد فرزانه، شیخ الحدیث، حضرت مولانا «عبد الرحمن سربازی»^{رحمته‌الله} با عنوان «عقائد اهل سنت والجماعت» همراه با مقدمه‌ای مفصّل و نیز به فارسی در آمد و در پایان کتاب، نامه‌ی انتقادی خویش به محقق و نویسنده‌ی معروف، حضرت مولانا «محمد منظور نعمانی»^{رحمته‌الله} در مورد مطالب کتاب ایشان، «شیخ محمد بن عبد الوهاب اورهندستان کے علمائے حق» که در دفاع از «محمد بن عبد الوهاب» و نهضت وی نوشته، را نیز منضم کرده است.

خواسته‌ایم این بار «المُهَنْدُ» - که خود کتابی مستقل است - جدا ارایه گردد

(۱) «مُهَنْدُ» یعنی «شمشیر هندی» و «مُهَنْدُ» یعنی «دروغ» که کنایه از جواب‌های قاطع علمای

«هند» در ردّ اتهامات دروغین «احمد رضا خان بریلوی» می‌باشد.

(۲) مقدمه‌ی جناب مولانا قاضی «مظهر حسین»^{رحمته‌الله}.

تا مطالعه و درک مطالب و قضاوت روی آن آسان تر شود و البته این کار با استشاره از مترجم و به اجازه‌ی ایشان صورت گرفته است.

در این تقدیم کارهایی صورت گرفته که لازم است توضیح داده شود:

۱. از مقدمه‌ی تفصیلی مترجم، فقط به آوردن مطالبی که انگیزه‌ی ترجمه را روشن می‌دارد، اکتفا نموده‌ایم و خوانندگان را برای مطالعه‌ی مقدمه‌ی اصلی و خواندنی ایشان، به چاپ اول ترجمه و یا رساله‌ی جدید «اعتدال در مسلک دیوبند» ارجاع می‌دهیم.

۲. نامه‌ی انتقادی مترجم به مولانا «نعمانی» رحمته الله را حذف و در رساله‌ی جدید ایشان، «اعتدال در مسلک دیوبند» جای داده‌ایم.

۳. به پیشنهاد مترجم گرامی، رساله‌ی جناب «ترمذی» رحمته الله «عقاید علمای دیوبند» که در توضیح مطالب این کتاب نوشته شد و به تأیید کتبی بزرگان آن زمان رسید و در چاپ قبلی به ترجمه‌ی «المُهتد» ضم شده بود، به دلیل مناسبت کامل آن با «المُهتد» و اشتغال چند مورد عقیدتی دیگر، در این چاپ کماکان به جای خود برقرار داشته شده است.

۴. احادیث هر سه رساله ^(۱) را تخریج کرده‌ایم و بر پاره‌ای مطالب، استدراکاً توضیحاتی در پانویس آورده‌ایم که با امضای «آزاد» از آن چه توسط مترجم بزرگوار مرقوم و با امضای «مترجم» در هلالین مشخص گردیده، جدا شده است.

۵. در ترجمه‌ی «المُهتد» برای تسهیل، در محدود جاهایی تصرف اعمال کرده‌ایم؛ بدون آن که به مفهوم سخن و مطابقت آن با متن عربی خدشه‌ای وارد کند.

۶. برای آن که کتاب، موافق با سلیقه‌های مختلف و مطالعه‌ی آن در حوصله‌ی هر کس باشد، متن عربی «المُهتد» را به طور کامل از ترجمه جدا و در پایان ترجمه ضمیمه کرده‌ایم؛ با این پیشنهاد که علما و کسانی که با زبان عربی آشنایند،

(۱) یعنی «المهتد» و «عقاید علمای دیوبند» و «اعتدال در مسلک دیوبند».

حتماً در آن قسمت تأییدات علمای عرب را مطالعه فرمایند تا به نکات علمی و احیاناً انتقادی که در آن‌ها بدان اشاره رفته و ترجمه نشده‌اند، دست یابند.

در پایان لازم است متذکر شویم که ما در این برهه‌ی بس خطیر و حساس که ائتلاف حساب‌شده‌ی دشمنان، کیان «اسلام» و مسلمانی را تهدید می‌کند، اصلاً خوش نداریم به جای سخن از اتحاد و یک‌جهتی و کوشش مقدور برای تحکیم پایه‌های انسجام، دست روی مقولات بحث‌برانگیزی بگذاریم که پیش از ما در سده‌های نخست «اسلام» بزرگان دین حل کرده بودند و با طرح دیگرباره‌ی این مباحث خدای ناکرده عامل تفرقه شویم و آب به آسیاب دشمن بریزیم. اما در مقابل خویش کسانی را داریم که با وجود آن که سنگ اتباع از «سکف» را بر سینه می‌زنند، بعضی از مسایل اجماعی را بر نمی‌تابند و با وجود آن که این روزها اتفاق - و حداقل، سکوت - در آن موارد برای مسلمانان جهان از هر زمان دیگر ضروری‌تر افتاده، بی‌پروا و ناشیانه خلاف آن‌ها را به طرق مختلف در ذهن مردم و خصوصاً جوانان بی‌خبر از نصوص شرعی و ناآشنا به مقاصد فقهی القا و آنان را از «اجماع امت» دور و نسبت به اسلاف و مقتدایان خویش بدبین می‌سازند و با این کار، باعث تفرقه شده‌اند؛ عین چیزی که مترجم بزرگوار نیز، در مقدمه‌ی خویش به عنوان انگیزه‌ی ترجمه متذکر شده‌اند.

بدیهی است که مسایل و احکام دایمی شرع مبین «اسلام» از شرایط روزگار اثر نمی‌پذیرند و در مناسبت‌های مقتضی و خصوصاً به قصد دفاع یا توضیح با اسلوب مناسب و مؤثر باید ابلاغ گردند. بنابراین، هدف ما در تقدیم مجدد ترجمه‌ی این کتاب، فقط اثبات اجماع «اهل سنت» در مسایل مذکور و نظایر آن که در صفحات آتی مشروحاً خواهید خواند، می‌باشد و نه چیزی دیگر.

ممکن است در میان پاره‌ای از مطالب کتاب، کلماتی برای خواننده تند به نظر آید. اما نباید این حقیقت را از نظر دور بدارد که این جملات با آن که

هرگز از حدود نزاکت علمی و اخلاقی خارج نیست، یک مقابله‌ی طبیعی با رویه‌ی دروغ‌مآبی «بریلویه» از یک طرف و اعمال و افکار تکفیری و غیرقابل تحمل «وهابیه» از طرف دیگر بوده است؛ ورنه حرکت قلم و زبان بزرگان «دیوبند» همواره در چهارچوب علم و اخلاق قرار داشته و عنان سخن از اختیارشان برون نبوده و نیست و حال که شرایط دیگرگون شده، از این روش طبیعی هم پرهیز دارند.

این را هم به اطلاع خوانندگان برسانیم که در طول سال‌های پرماجرایی اخیر در کنار حوادث ناگوار زیادی که در جوامع مسلمان و سرزمین‌های اسلامی به وقوع پیوسته و موجب یک نوع بیداری و احساس نیاز به انسجام و وحدت در امت مسلمه گردیده است، بحث‌هایی نیز راجع به بسیاری از مسایل فرعی علم و فقه اسلامی صورت گرفته و علل علمی و قابل قبول آن‌ها تبیین شده است و همین موجب گردیده زوایایی از مقولات علمی برای همه روشن شود و قلوب به نتایج ایمه‌ی سلف در مورد آن‌ها آرام گیرد. آنچه مایه‌ی خوشوقتی است این که در اثر این حوادث از یک سو و روشن‌گری‌های علمی از سوی دیگر، تغییرات محسوسی در افکار و اعمال برخی فرقه‌های تندرو خصوصاً «وهابیه» راه یافته و آنان را ملزم به نرمش‌هایی در روش و منش گردانیده است. اگر این برداشت ما درست باشد، می‌توان این موضوع را نویددهنده‌ی آینده‌ای خوش برای «اسلام» تلقی کرد.

به هر حال از لطف و عنایت باری بعید نیست که روزی تمام فرق اسلامی را از چنگال افراط و تفریط به کلی رهایی و در دامن امن و مطمئن «جماعت» جای دهد - وَمَا ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ - و ما بی‌صبرانه آن روز را انتظار می‌کشیم.

إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ، وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ

ملتمس دعا: محمد سلیم آزاد

چابهار - ۱۴۳۶ ه. ق. = ۱۳۹۴ ه. ش.

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذى لو لاه ما اهتدينا، والصَّلوة والسلام على سيد الكل من الأنبياء والرسل والأئمة الذين بمذاهبهم الحقَّة اقتدينا؛ نبى الرحمة وسيد الأمة؛ الذى بوسيلته أنزل الله السكينة والطمأنينة فى الدِّين والتمسك بالكتاب والسنة علينا، وثبتنا عن زلَّة القدم كلِّها لاقينا، وأعجز عن معارضتنا الفرق الطغاة المحرِّفين من الضَّالِّين والبغاة الغالين فى معارك الكلام إذا التقينا.

اللهم صلِّ وسلِّم وبارك على من أوتى جوامع الكلم، وينايع الحكم، وعلى آله وأصحابه الذين لم يُسبقوا فى فضائل الخصال ومكارم الأخلاق والشِّيم، ولم يدانوا فى ميادين الهمم، حتى استنارت بأنوار الهداية قلوب الأمم، وظهرت المحجَّة البيضاء للسالكين فى دياجير الظلم.

انگیزه‌ی ترجمه‌ی «المهند»

بزرگ‌ترین نعمت الهی بر مردم و علمای این استان این است که اکثریت قریب به اتفاق آنان علاوه بر سنّی و حنفی بودن، به علمای ربّانی و مبارز و استعمارستیز و استکبارزدای «دیوبند» منسوب‌اند که در سده‌های اخیر به رغم پیدایی مشارب مختلف در مکتب تسنّن با نام‌های متفرع، مصداق «أمت و سَط» و دور از هر افراط و تفریطی مانده‌اند.

چند نفری انگشت‌شمار در این اواخر از اندیشه‌های «ابوالأعلى مودودی» متأثر شده و به منطقه آمده‌اند و یک یا دو نفر نامقلّد و شماری از دانش‌آموختگان

دانشگاه دولتی «مدینه منوره» (جامعه‌ی اسلامی به ریاست پادشاه عربستان سعودی) با مدرکی معادل کارشناسی (لیسانس) و کارشناسی ارشد (فوق لیسانس) در منطقه هستند. اکثر این دانش‌آموختگان بلوچ به علت وجود عوامل متأثر از اندیشه‌های ویژه‌ی «ابوالاعلیٰ مودودی» و «سید قطب» اخوانی مصری و شیخ «محمد بن عبدالوهاب نجدی» در میان اساتید آن دانشگاه، با تفکری مثلث از سه ضلع «مودودیت»، «پی‌پند و باری در مذهب» و «وهاپیت» به وطن بازگشته‌اند.

برخی از این کسان با پنهان‌کاری در بیان اعتقادات‌شان و بر اثر بی‌اعتنایی برخی از مدیران شهری از حوزه‌ها، به مدرسه‌هایی راه یافته و در جایگاه مدرّس نشسته و ضمیر فرزندان مسلمان منطقه را آلوده کرده‌اند. تبلیغات کسانی درباره‌ی نفی تقلید و اظهار مباحث مخالف با مذهب احناف (مذهب مردم منطقه)، میان مردم عامی نیز ظاهر شده است.

علمای «اهل سنت» (احناف و شوافع و مالکیه و حتی حنابله که «وهاپیان» خود را به آن منسوب می‌کنند) نیز از آغاز کار «وهاپیان» و ظهور مسلک‌شان، در بسیاری از مسایل تا به امروز در هر زمانی با آنان مخالفت کرده‌اند؛ به ویژه درباره‌ی «تکفیر مسلم» که حتی مخلص‌ترین دوستان «وهاپیت» نتوانسته‌اند این کار را توجیه کنند.^(۱) علمای دیوبند نیز با توجه به اوضاع هر زمان و در هر فرصتی، دیدگاه‌های مخالف خود را با نظرات «وهاپیان» در مسایل مهم و نامهم، کتبی و شفاهی اظهار فرموده‌اند و این واکنش، بر متبّعان و محققان پوشیده نیست و نخواهد ماند؛ چنان که «المهتد علی المفند» و «الشهاب الثاقب علی المسترق الکاذب» و کتاب‌های «نواب صدیق حسن خان بوفالی سلفی» و علامه «شوکانی یمنی» و

(۱) توجیه ناپذیری این کار در تبصره‌ی حقیر بر بخشی از کتاب مولانا «منظور نعمانی» روشن شده است. (ن.ک: «اعتدال در مکتب دیوبند»: بخش سوم).

علامه «زینی دحلان شافعی» و... از حجت‌های مکتوب واضح در این باره به شمار می‌روند و از مخالفت‌های شفاهی، سخنرانی حضرت مولانا «شبیر احمد عثمانی» (شاگرد رشید شیخ الہند، مفسر قرآن، محدث عظیم الشان و نویسندهی «فتح الملہم»؛ شرح «صحیح مسلم»)^(۱) و همچنین مباحثی مولانا «خلیل احمد سہارنپوری» (نویسندهی «المہند» و شارح «معنی ابوداؤد») با شیخ الاسلام حکومت آل سعود شیخ «عبداللہ بن بلہید»^(۲) را می‌توان نام برد.

من در نخستین ہمایش ایمہی جمعہی سراسر استان سیستان و بلوچستان (۷۰/۲/۲) کہ در زاهدان برگزار شد و کمایش ہمہی امامان جمعہی جوامع بلوچستان و شہاری از امامان جماعات نیز در آن شرکت کردند، در سخنرانی‌ام از ترجمہ شدن «مہند» خبر دادم و بخش‌هایی را از آن دربارہی «وہایت» خواندم. آثار خوشنودی در چہرہی بیشتر حاضران نمایان بود و حتی کسانی درخواست کردند کہ نسخہی چاپ شدہی کتاب را برای شان بفرستم. البتہ برخی از علما بر اثر ناآگاہی از این مسایل، می‌پرسیدند: «وہابیان با دیوبندیان چہ تفاوت‌هایی دارند؟ این اختلاف‌ها را در چہ کتاب‌ها و منابعی باید جست؟»

بہ ہر حال، وقتی وضع علمای این روزگار و حتی شہاری از شاگردان مستقیم مولانا «مدنی» رحمۃ اللہ علیہ^(۳) و دیگر تردیدکنندگان فرقہی «وہابیہ» و غیرمقلدان را چنین دیدم، خطر را بسی فزون‌تر از گذشتہ احساس کردم و در اندیشہی نسل‌های

(۱) این سخنرانی در مؤتمر ۱۳۴۴ قمری در مکہی مکرمہ در محضر سلطان «عبدالعزیز» و علمای نجد برگزار شد. (ن.ک: «اعتدال در مکتب دیوبند»: بخش دوم).

(۲) این مباحثہ در مسجد نبوی شریف مدینہ منورہ در محضر سلطان «ابن سعود» بہ سرانجام رسید. (ن.ک: «اعتدال در مکتب دیوبند»: بخش دوم).

(۳) مترجم گرامی قصہی یکی از این شاگردان مولانا «مدنی» رحمۃ اللہ علیہ را آورده است. (بخوانید: «اعتدال در مکتب دیوبند»: بخش اول). (آزاد)

آینده افتادم و به رغم مشکلات سیاسی، مذهبی، اجتماعی و نداشتن شایستگی و کمبود فرصت و دچار شدن به بیماری های بسیار، کمر همت را بستم و از خداوند متعال کمک خواستم و از دید ایمانی و وجدانی، ترجمه‌ی «المهند» را بر خود لازم دیدم؛ زیرا این کتاب باورهای راستین «اهل سنت» را در بردارد و به ردّ برخی از اندیشه‌های «وهابیت» می‌پردازد؛ چنان که آن را «عقیده اجماعی و متفق علیه» مسلمانان پیر و چهار مذهب «اهل سنت» می‌توان شمرد. امیدوارم این ترجمه مرا از بار سنگین دین دینی و اجتماعی و انسانی ام سبک دوش کند و مردم منطقه به‌ویژه طلاب مدارس و جوانان عزیز را از کژروی اعتقادی و گزند فکری و مذهبی برهاند و «سَنی حنفی»^۱ ما را به مسئولان امور سیاسی کشور اِثبات کند تا اگر بدخواهان و دشمنان مذهب و امور دینی ما، ما و مدارس و طلاب و اندیشه مان را به «وهابی‌گری» و «وهابی‌گرایی» منسوب کردند، سخن‌شان را نپذیرند، بلکه بدانند ما از دید اعتقادی، «اشعری» و «ماتریدی» به شمار می‌رویم، نه «وهابی». همچنین امیدوارم بدانند که اگر گزندى به ما و مدارس و مساجد و دین و مذهب و طلاب و فرزندان و مردمان می‌رسد، از سَنی بودن ما سرچشمه می‌گیرد، نه از چیزی دیگر!

به قول «سعدی»^۲: «بر رسولان بلاغ باشد و بس.»

وما توفیقی الا بالله، وهو حسبی ونعم الوکیل، وهو یهدی من یشاء الى صراط مستقیم.

کتبه بقلمه واعتقده بجنانه؛ العبد الحقیر

عبدالرحمن سر بازی

جمادی الأول ۱۴۱۲ هـ. ق. = ۱۳۷/۹/۶

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بیوگرافی اجمالی اکابر «دارالعلوم دیوبند»

حضرت مجدد الف ثانی شیخ «احمد سرہندی» رحمۃ اللہ علیہ و خلفائش (سدہی یازدہم ہجری) و امام المحدثین حضرت «شاہ ولی اللہ» محدث دہلوی رحمۃ اللہ علیہ و فرزندان برومندش (سدہی دوازدهم ہجری) در سرزمین ہند بہ توفیق الہی، چراغہایی از علم و عرفان و شریعت و طریقت افروختند؛ چنان کہ وارثان کامل آنان حضرت حجة الاسلام مولانا «محمد قاسم نانوتوی» رحمۃ اللہ علیہ (۱۲۴۸ - ۱۲۹۷ھ) بنیادگذار دارالعلوم دیوبند و قطب الإرشاد حضرت مولانا «رشید احمد گنگوہی» رحمۃ اللہ علیہ (ششم ذی القعدہ ۱۲۴۴ - نهم جمادی الثانی ۱۳۲۳ھ / ۱۹۰۵م) در میانہ سدہی سیزدہم ہجری، توانستند عالم اسلامی را بدان نور فروغ بخشند. این ہر دو بزرگوار جامع کمالات شریعت و طریقت و پیکرہی علم و عرفان بودند و حیات طیبہی خود را در تبلیغ توحید و سنت و نابودی شرک و بدعت، صرف کردند. محبت و اطاعت حضرت نبی ختمی مرتبت صلی اللہ علیہ وسلم بر دل و جان آنان محیط شدہ بود و مذهب اہل سنت و فقہ حنفی در دورہی آنان قوت گرفت. در تقلید از حضرت امام اعظم «ابو حنیفہ» رحمۃ اللہ علیہ سخت پایبند بودند و افزون بر علوم ظاہری، در علوم عرفانی و باطنی نیز دارای مقام بلند و ارزندہای بودند. آن بزرگواران در معارف معنوی و علوم عرفانی، از محضر امام الاولیاء، قطب العارفین، حضرت حاج «امداد اللہ چشتی» مہاجر مکی قدس سرہ الشریف فیوض روحانی حاصل کردند و در مقامات ولایت و عرفان، بہ جایی رسیدند کہ شیخ طریقت شان حضرت حاج «امداد اللہ» رحمۃ اللہ علیہ خود در تصنیف لطیفش بہ نام «ضیاء القلوب» (صفحہ ۶۰)

درباره‌ی آنان چنین فرمود:

«نیز هر کس ازین فقیر محبت و عقیدت دارد، مولوی رشید احمد سَلَمَه و مولوی محمد قاسم سَلَمَه را که جامع جمیع کمالات علوم ظاهری و باطنی‌اند، به جای من فقیر راقم اوراق، بلکه به مدارج فوق از من شمارند؛ اگر چه به ظاهر معامله برعکس شد که اوشان به جای من و من به مقام اوشان شدم. و صحبت اوشان را غنیمت دانند که این چنین کسان درین زمانه نایاب‌اند و از خدمت بابرکت ایشان فیض یاب بوده باشند و طریق سلوک که در این رساله نوشته شد، در نظرشان تحصیل نمایند؛ ان شاء الله بی‌بهره نخواهند شد. الله تعالی در عمر ایشان برکت دهد و از تمامی نعمت‌های عرفانی و کمالات قربت خود مشرف گرداند. بحرمة النبی و آلہ الأجداد.»

حضرت حاج «امداد الله» رحمته الله در سلسله‌ی چشتیه شخصیت بی‌نظیر زمان خود بودند؛ چنان که فیض‌های عرفانی و روحی وی در سرزمین‌های عرب و عجم منتشر گردید و به همین سبب «شیخ العرب و العجم» نامیده شد. از این‌رو، با وجود این شهادت آن امام الأولیاء، برای تأیید و توثیق آن دو بزرگوار (مولانا «نانوتوی» و «گنگوهی»)، به شهادت کسی دیگر نیاز نیست. ذالک فَضْلُ الله يُؤْتِیهِ مَنْ یَشَاءُ.

جهاد آزادی سال ۱۸۵۷ میلادی

پس از زوال سلسله‌ی شاهی مغولی، وقتی خطرناک‌ترین دشمن «اسلام»، انگلیس بر «هندوستان» حکومت جابرانه‌ی خود را استوار ساخت، علمای حق و توده‌های آزادی‌خواه در سال ۱۳۵۷ میلادی وارد جنگی بزرگ علیه انگلیس

گردیدند. در این نبرد آزادی، قیادت علمای «اسلام» در دست حاجی موصوف («حاج امداد الله») رحمه الله بود. اکابر «دیوبند»، حضرت «گنگوهی» و حضرت «نانوتوی» و حضرت «حافظ ضامن» و دیگران برای به پیروزی و به ثمر رساندن این حرکت جهادی، تمام کوشش‌های مجاهدانه‌ی خویش را صرف کردند، اما موفقیتی حاصل نگردید.

در این هنگامه‌ی قیامت‌نمای سال ۱۳۵۷، انگلیسی‌ها بیش از سیزده هزار عالم را به دار آویختند، با بعضی از مجاهدان با وضعی وحشیانه رفتار نموده و با فجیع‌ترین نحو مورد آزار و اذیت قرار دادند، بر بدن بعضی مسلمانان چربی خوک مالیده شد و سپس در پوست خوک دوخته و زنده در آتش سوزانده شدند!

منظور این که این دشمن سفاک با طرح و اعمال انواع و اقسام نیرنگ‌ها و مظالم کوه‌شکن، توانست ملت هند را عموماً و مسلمانان را خصوصاً به خاک مذلت بنشانند.

پس از تسلط سیاسی و مادی بر کشور، یکی از عزایم پلید این دشمن لدود این بود که آثار و نقوش اسلامی را از صفحات دل و دماغ مسلمانان محو سازد و تعلیمات قرآنی را با نیرنگ‌های پلید از بین ببرد؛ چنان که «لرد میکالی» و کمیته‌ی فرهنگی او در رپورت خود این الفاظ را نوشته بود:

«ما باید گروهی بسازیم که میان ما و میلیون‌ها رعیت ما ترجمان ما باشد و این گروه باید کسانی باشند که از حیث خون و رنگ، هندوستانی و اما از حیث سلیقه و فکر و سخن، انگلیسی باشند.»^(۱)

(۱) میجر باسو، «تاریخ التعلیم»: ۱۰۵.

تأسیس دانشگاه دینی «دار العلوم دیوبند»

حضرت مولانا «محمد قاسم نانوتوی» رحمته الله که با شامهی قدسیهی خود از قبل به اراده‌های حکومت انگلیس و نتایج خطرناک اقتدار فرعونیی آن پی برده بود، برای تلافی شکست سال ۱۸۵۷ و حفظ علوم و عقاید اسلامی در شهر دیوبند اساس یک مدرسه‌ی دینی عربی را گذاشت. دعا‌های اولیای کبار آن زمان شامل آن مدرسه بود

به گزارش «تاریخ دیوبند»، حضرت مولانا «رفیع الدین نقشبندی» رحمته الله، مهمتم دارالعلوم دیوبند، در رؤیا به زیارت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مشرف شد. آن حضرت بر سر چاه مدرسه و چاه از شیر پُر بود و گروه فراوانی از مردم در آنجا حاضر بودند و ظرف‌های بزرگ و کوچکی در دست داشتند و حضرت ساقی کوثر علیه السلام همه‌ی آنها را از شیر پُر می‌فرمود. خوابگزاران این خواب را چنین تعبیر و تأویل کردند که به خواست خدا چشمه‌های علوم و فیوض شریعت محمدیه - علی بابها الصلوة والسلام - از این مدرسه جاری می‌شود و جهانی را سیراب خواهد کرد که چنین شد.

به گفته‌ی برخی از محققان، «دارالعلوم دیوبند» در این زمان در جایگاه مجددان نشسته؛ زیرا فیض علوم و معارف کتاب و سنت که از «دارالعلوم» به گوشه و کنار جهان رسیده است، نظیری در جای دیگر ندارد. اگر «دارالعلوم دیوبند» پدید نمی‌آمد، از مذهب «اهل سنت و جماعت» در هندوستان، چیزی جز نام نمی‌ماند، اما بر اثر کوشش‌های مصلحانه و مجددانه‌ی اکابر «دارالعلوم»، سیاهی شرک و الحاد از میان رفت و انوار توحید و سنت جلوه گر و نورافشان شد. خداوند، «سبب‌ساز» و «دارالعلوم ابزاری» در توحیدگستری است. مولانا «محمد علی جوهر» برای رسیدگی به موضوع تحریک خلافت به دیوبند رفت (۱۹۲۴م)

و هنگامی که از اصول هشتگانه^(۱) ی پیشرفت‌های علمی و دینی «دارالعلوم» آگاه شد، گریست و فرمود:

«این‌ها اصولی الهامی به نظر می‌رسند!»

بی‌گمان، «دارالعلوم» در آن قرن هزاران محدّث و مفسّر، فقیه، متکلم، صوفی عارف و انسان مجاهد تربیت کرد و به جامعه فرستاد که جامع‌ترین آنان از میان همه‌ی شاگردان و متوسّلمان و فیض‌یافتگان حجة الاسلام «نانوتوی» و قطب الإرشاد «کنگوهی» رحمه‌الله، امام الانقلاب شیخ الهند حضرت مولانا «محمود الحسن» رحمه‌الله (نخستین شاگرد «دارالعلوم» و اسیر مالتا) است و باز از میان صدها شاگرد و مسترشد مولانا «محمود الحسن» رحمه‌الله، افراد زیر شخصیت‌هایی هستند که برای کامیابی دیوبند در زمینه‌های گوناگون بسیار کوشیدند.

۱. شیخ العرب و العجم، امیر المجاهدین، حضرت مولانا «سید حسین احمد مدنی» (شیخ الحدیث دارالعلوم دیوبند)
۲. جامع کمالات صوری و معنوی، حضرت علامه «محمد انور شاه کشمیری» (محدّث دیوبند)
۳. مفتی اعظم، سید العلماء، حضرت مولانا «مفتی کفایت الله دهلوی» (شیخ الحدیث مدرسه امینیه دهلوی)
۴. شیخ الاسلام، حضرت مولانا «شبیر احمد عثمانی» (متوفای ۱۳۶۹ هـ./ ۱۹۴۹ م) (مؤلف «فتح الملهم»؛ شرح «صحیح مسلم»)
۵. قهرمان آزادی، داعی انقلاب، حضرت مولانا «عبیدالله سندی».

(۱) این اصول را مؤسس «دارالعلوم» حضرت «نانوتوی» برای آن جا و دیگر مدارس وضع کرده بود. [این اصول را در پانوشت کتاب مترجم، «اعتدال در مکتب دیوبند» (بخش اول) آورده‌ایم؛ آن جا بخوانید. آزاد].

همچنین، حکیم الأمة، امام طریقت و عرفان، حضرت مولانا «اشرف علی تھانوی» رحمۃ اللہ علیہ (م ۱۳۶۳ھ) که خود از بزرگان دیوبند بود، شرف تلمذ از حضرت شیخ الھند داشت.

شیخ التفسیر، قطب زمان، صاحب کشف و کرامت حضرت مولانا «احمد علی لاهوری» رحمۃ اللہ علیہ که از فیض یافتگان «دارالعلوم» است، بارها می فرمود:

«شیخ الحدیث و صدر المدرّسین دارالعلوم دیوبند از ابتدا تا امروز انسان‌هایی جامع الظاهر و الباطن بوده‌اند ... یازده بار به زیارت حرمین شریفین که آن جا محل تجمع اولیاء اللہ روی زمین است، نائل شده‌ام، لکن آن جا هم در تمام این مدت انسان بزرگواری جامع تمام کمالات مانند حضرت مدنی ندیده‌ام.»

افزون بر این شخصیت‌ها، شیخ المشائخ، عارف باللہ، حضرت مولانا «شاه عبدالرحیم رایپوری» و قطب دوران، واصل باللہ، حضرت مولانا «شاه عبدالقادر رایپوری» که انوار ولایت و عرفان‌شان در هزارها قلوب چراغ عرفان برافروخت، از فیض یافتگان حضرات دیوبند به شمار می روند. آن مظهر جمال و جلال، امیر شریعت، مجاهد حریت، بطل جلیل، خطیب امت، حضرت مولانا «سید عطاء اللہ بخاری» که در قلوب هزاران نوجوان آتش عشق ختم نبوت حضرت ختمی مرتبت صلی اللہ علیہ وسلم برافروخت، پرتوی از آذرخش وجود همان بزرگواران «دارالعلوم دیوبند» بود. رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ.

حربه‌ی تکفیری دشمن

استعمار انگلیس، این مجاهدان آزادی خواه و علمای ربّانی را از بزرگ‌ترین دشمنان خود می دانست. هنگامی که «دارالعلوم دیوبند» و آثار علمی و مذهبی

علمای آن را بالنده و در حال گسترش یافت، برای خشکاندن این چشمه فیاض اسلام و سرکوبی این مرکز بزرگ اسلامی و علمای وابسته به آن، ترفندهای شگفت و چاره‌های گوناگونی به کار گرفت که یکی از آنها، متهم کردن‌شان به «وهابی‌گری» بود و برای این کار به شماری از علم‌نایان دنیاپرست و جاه‌طلب متوسل شدند و کسانی را از آنان خریدند تا آن بزرگواران مجاهد و مبارز را «وهابی» بخوانند؛ چنان‌که پیش‌تر از آن نیز کوشش شده بود مبارزات مجاهدانه‌ی اسلاف این بزرگواران و پیش‌تازان میدان مبارزه با استعمار انگلیس، امام‌المجاهدین، قدوة الکاملین، حضرت «سید احمد شهید عرفان بریلوی» رحمته الله علیه و عالم ربّانی، مجاهد جلیل، حضرت مولانا «اسماعیل شهید» رحمته الله علیه، با همین اتهام خنثی گردد.

خدا بهتر می‌داند که چه اسباب و عواملی، مولوی «احمد رضاخان بریلوی»، بانی فرقه‌ی «بریلویه» را برآن داشت که با شتاب و کوشش فراوان، برنامه‌ی «وهابی» خواندن و تکفیر آن عالمان را آغاز کند!

ماهیت کتاب «حسام الحرمین»

آقای مولوی «احمد رضاخان بریلوی»، در سال ۱۳۲۳ هجری به سفر حج رفت و پس از فراغت از حج، جزوه‌ای در «مکه‌ی معظمه» سامان داد و عبارات کتاب‌های علمای دیوبند را پس از تحریف لفظی و معنوی در آن گنجانده و جالب آن که آن مستغرقان دریای محبت و اطاعت محمدی صلی الله علیه و آله را به «تکذیب خداوند» و «دشنام‌گویی به پیامبر» متهم کرد (العیاذ بالله)! او در این جزوه زیر عنوان «فرقه قادیانیه» عبارات کفرآمیز «غلام احمد» متنبی قادیان را آورد؛ سپس بزرگان دیوبند را با عنوان‌های زشتی همچون «فرقه وهابیه کذابیه» و «فرقه وهابیه شیطانیه» یاد کرد تا افراد ناآگاه بپندارند اینان نیز فرقه‌ای همانند قادیانیه‌اند.

او در این جزوه، عبارات کتاب‌های حجة الاسلام مولانا «محمد قاسم نانوتوی»

و قطب الإرشاد مولانا «رشید احمد گنگوہی» و فخر المحدثین مولانا «خلیل احمد سہارنپوری» (نویسنده «بذل المجہود» شرح ابوداود) و حکیم الأُمّة مولانا «اشرف علی تہانوی» (خلیفہی حضرت حاج «امداد اللہ» مہاجر مکی) را از متن خودشان بریده و درباره آنان فتوای تکفیر صادر کرده و حتی نوشته است:

«هر کس آنها را کافر نگوید، او هم کافر است» (!)

مولوی «احمد رضاخان» برای تأیید شدن فتوایش نزد علمای حرمین شریفین، به کارهای گوناگونی دست زد و چون علمای حرمین، عالمان دیوبند و نوشته‌های آنان را نمی‌شناختند، با توجه به عبارات محرف جزوہی او، آن را تأیید کردند. البته باز هم علمای محتاط آنان در این بارہ چنین نوشتند:

«اگر واقعاً عقاید آنها این چنین است، فتوا صحیح است.»

وی زمانی پس از بازگشت از حجاز، جزوہاش را با نام «حسام الحرمین» در ہندوستان چاپ کرد (۱۳۲۵ھ).

سبب تألیف کتاب «المُهَنْدُ عَلَى الْمُفْنَدِ»

شیخ الإسلام حضرت مولانا «سید حسین احمد مدنی» رحمۃ اللہ علیہ، در آن روزگار در «مدینہی منورہ» بود و کلاس درسش در مسجد نبوی در کمال اوج خود برگزار می‌شد، اما عملیات «حسام الحرمین» چنان بود کہ او بہ هنگام از آن آگاہ نشد و پس از باخبر شدنش از این حربہی تکفیری، اکابر علمای حرمین را در این بارہ آگاہ کرد؛ آن گاہ آنان ۲۶ پرسش برای علمای دیوبند نوشتند و بہ ہندوستان فرستادند. حضرات «گنگوہی» و «نانوتوی» رحمۃ اللہ علیہ در این زمان درگذشتہ بودند. فخر المحدثین حضرت مولانا «خلیل احمد سہارنپوری» رحمۃ اللہ علیہ پرسش‌ها را بہ عربی فصیح پاسخ فرمود و ہمہی مشاہیر دیوبند آن روزگار همچون شیخ اہلند حضرت

مولانا «عمود الحسن»، حکیم الأمت حضرت مولانا «اشرف علی تھانوی»، اسوة الصلحاء حضرت مولانا «شاه عبدالرحیم راییوری»، بقية السلف حضرت مولانا حافظ «محمد احمد» (مہتمم دارالعلوم و فرزند حجة الاسلام حضرت «نانوتوی»)، عارف کامل حضرت مولانا «عزیز الرحمن» (مفتی اعظم «دارالعلوم دیوبند») و مفتی اعظم ہندوستان حضرت مولانا مفتی «کفایت اللہ دہلوی» رحمۃ اللہ علیہ انہا را امضا و تأیید کردند و برای علمای حرمین فرستادند. افزون بر تأیید علمای ہند، مشاہیر علما و مشایخ مقتدر حجاز، مصر، شام (سوریہ) و دیگر کشورهای اسلامی آن پاسخ ہا را با تأییدات خود مزین کردند؛ سپس این مکتوب در قالب کتابی با نام «المہند علی المہند» تحریر و چاپ و در کشور منتشر شد (۱۳۲۵ھ).

این کتاب افزون بر پاسخ پرسش های فرستادہی علمای حرمین، تشریح و توضیح عقاید حقّہی علما و اکابر «دارالعلوم دیوبند» را دربردارد و از فریب کاری مخالفان و معاندان پردہ برمی دارد و مسلک حق بزرگان دیوبند را روشن می کند. «المہند» گویی مدرک و دستاویزی اجماعی و تاریخی است کہ مسلک دیوبندیان را بہ گونه ای اصولی نگاہبانی می کند.

الأحقر؛ مظهر حسین

مسجد جامع مدنی - چکوال - بخش جہلم

۲۳ / رمضان المبارک / سال ۱۳۸۲ ھ.

ترجمہ فی فارسی

المُهَنْدُ عَلَى الْمَقْدِ

حضرت مولانا عبد الرحمن سریازی حفظہ اللہ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
نَحْمَدُهُ وَنُصَلِّي عَلَى رَسُولِهِ الْكَرِيمِ

علمای کرام و سروران عظام! عده‌ای از مردم، عقاید «وهابی» ها را به شما منسوب نموده‌اند و اوراق و جزواتی چند به ما ارایه کردند که به علت عدم آشنایی به زبان آن، برای ما نامفهوم بود. امیدواریم ما را از حقیقت این جریان مطلع فرمایید.

ما در این جا پیرامون مسایلی که مخالفت فرقه‌ی «وهابیه» در آن با «اهل سنت» به درجه‌ی اشتها رسید است، از شما سؤال می‌کنیم.



سؤال اول و دوم

﴿۱﴾ نظر شما درباره‌ی «شدّ رحال»^(۱) برای زیارت سید کاینات علیه

أَفْضَلُ الصَّلَاةِ وَالْجَنَابِ وَعَلَى اللَّهِ وَصَحِّهِ چیست؟

﴿۲﴾ به نزد شما و اکابر شما از این دو امر کدام یک برای زائر

پسندیده‌تر است؛ در وقت مسافرت به منظور زیارت، نیت زیارت خود رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَصَحِّهِ وَسَلَّمَ را داشته باشد یا نیت زیارت مسجد

(۱) بستن بار سفر.

پیغمبر صَلَّی اللہُ عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّم را ہم بکنند؟ در حالی کہ عقیدہی «وہابیہ» (فرقہی «وہابی») این است کہ مسافر مدینہ، جز زیارت مسجد پیغمبر صَلَّی اللہُ عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّم نیت چیزی دیگر را نکند.

﴿جواب﴾

بہ نام خداوند بخشايندہی مہربان

معونت و توفیق را از «اللہ» درخواست می‌کنم کہ مهارهای تحقیق در قبضہی اوست.

مسلك «علمای دیوبند» در شریعت و طریقت

بعد از حمد و صلوة و سلام و قبل از آن کہ جواب را آغاز کنیم، باید دانست: اولاً؛ ما و مشایخ و ہمہی جماعت ما بحمد اللہ در فروعات، مقلد قدوة الانام و ذروة الاسلام، امام ہمام، حضرت امام اعظم، «ابوحنیفہ نعمان بن ثابت» رَضِیَ اللہُ تَعَالٰی عَنْہُ و در اصول و عقاید، پیرو امام «ابو الحسن اشعری» و امام «ابو منصور ماتریدی»^(۱) رَضِیَ اللہُ تَعَالٰی عَنْہُمَا و در سلاسل عرفانی صوفیہ، منسوب بہ

(۱) «اہل سنت» در اواخر قرن سوم و اوایل قرن چہارم کہ نحلہهای عقیدتی و عقلی منحرف بسیار گردیدند، حول آرای دو پیشوای ہدایت، «علی بن اسماعیل بن اسحاق، ابو الحسن اشعری» (متوفای ۳۲۴ ہ. = ۹۳۶ م.) و «محمد بن محمد بن محمود ابو منصور ماتریدی» (متوفای ۳۳۳ ہ. = ۹۴۴ م.) گرد آمدند. (ر.ک: الجواهر المضية: ۳۵۳ و ۲ / ۱۳۰ - وفيات الأعيان: ۱ / ۳۲۶ - البداية والنهاية: ۱۱ / ۱۸۷ - الفوائد البهية: ۱۹۵ - كشف الظنون: ۳۳۵).

بہ پیروان امام «ماتریدی» کہ اغلب فقہای احناف را شامل می‌شود، «ماتریدیہ» و بہ

سلسله‌ی عالی‌هی حضرات «نقشبندیه» و طریقه‌ی زکیّه‌ی مشایخ «چشت» و سلسله‌ی بهیه‌ی حضرات «قادریه» و طریقه‌ی مرضیه‌ی مشایخ «سهروردیه» **رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُمْ** هستیم.

روش استنباط و تحقیق

ثانیاً؛ ما هرگز در مسایل دینی به گفتن سخنی مبادرت نمی‌کنیم؛ مگر زمانی که دلیل آن از «کتاب» یا «سنت» یا «اجماع امت» و یا نظر امامی از ائمه‌ی مذهب نزد ما وجود داشته باشد. و با این همه، مدّعی آن نیستیم که از هرگونه خطا و نسیان در تحریر یا تقریر مبرا و منزّه می‌باشیم. علی‌هذا، اگر برای ما روشن شود که در سخنی مرتکب خطایی شده‌ایم - اعمّ از آن که خطا در اصول باشد یا در فروع - هیچ وقت احساس شرمندگی و خجالت، مانع از آن نخواهد شد که ما از آن رجوع و بازگشت خود را به سوی حق به عموم ابلاغ کنیم؛ چنان که از ائمه‌ی ما **رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُمْ** در اقوال زیادتی به وقوع پیوسته و به ثبوت رسیده است؛ حتی از امام حرم الهی، پیشوای ما، امام «شافعی» **رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ** هیچ مسأله‌ای به جای نمانده که درباره‌ی آن، از ایشان دو قول جدید و قدیم

پیروان امام «اشعری» که عمدتاً مالکیه و شوافع هستند، «اشعریه» یا «اشاعره» می‌گویند. اختلاف میان امام «اشعری» و امام «ماتریدی»، بسیار کم و آن هم فرعی و توضیحی و در بسیاری موارد فقط لفظی و صوری است. گاه در اطلاق کلی - در مقابل «معتزله» و «روافض» و ... - به همه‌ی «اهل سنت»، «اشعری» می‌گویند. قاری «محمد طیب» **رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ** نظایر این اختلافات جزئی و لفظی را آورده و توضیح داده‌اند که علمای «دیوبند»، «جامع بین اشعریّت و ماتریدیّت» و به عبارتی: «ماتریدی مایل به اشعری» هستند. (ر.ک: «علماء دیوبند کا دینی رخ اور مسلکی مزاج»: ۱۵۱ الی ۱۷۳، در ترجمه‌ی عربی: ۲۰۵ الی ۲۲۴ و در ترجمه‌ی فارسی: ۲۱۰ الی ۲۳۷). (آزاد)

منقول نشده باشد. و همچنین صحابه‌ی کرام رضی الله عنهم در مسایل زیادی به قول یکدیگر رجوع فرمودند و این امر برای متبّع علم حدیث پرواضح می باشد. پس اگر کسی از علما علیه ما مدّعی است که در حکمی از احکام مرتکب اشتباه شده‌ایم، در آن صورت اگر آن از مسایل متعلق به اعتقادات است، بر وی لازم است این امر را با تصریح ایمه‌ی «علم کلام» اثبات کند، و اگر متعلق به مسایل فروعی باشد، بر وی لازم است که بنیاد عمارت خود را بر اساس راجح‌ترین قول ایمه‌ی مذاهب پایه‌گذاری کند. بدیهی است در چنین صورتی از ما جز عکس‌العمل خوب یعنی پذیرش حق و اعتراف به آن با دل و زبان و مزید قدردانی و تشکر از صمیم قلب و جوارح، چیزی دیگر متوقّع نخواهد بود.

کاربرد لقب «وهابی» در هند

ثالثاً؛ اطلاق لقب «وهابی» در اصطلاح بلاد «هند» در اصل بر کسی بود که تقلید ایمه رضی الله عنهم را ترک می‌کرد. سپس وسعت گرفت و غالب کاربردش بر کسی صورت گرفت که بر سنت سنیّه عمل می‌کرد و از بدعات سیئه دوری و از رسوم قبیحه اجتناب می‌ورزید؛ حتی کار به جایی کشید که در شهر «بمبئی» و اطراف آن چنین شایع شد که هر کس از سجده بر قبور اولیا و طواف آن مردم را منع کند، «وهابی» است؛ حتی گفته شد اگر کسی حکم حرمت ربا (نزل) را بیان کند، او هم «وهابی» است؛ ولو این که فی الواقع از اکابر «اسلام» و از اعظام علما باشد! و تدریجاً کلمه‌ی «وهابی» چنان اتّسع یافت که عنوان یک فحش و دشنام به خود گرفت. بناءً علیه، اگر یک نفر از اهل «هند» به کسی بگوید: «وهابی»، این بدان معنا نیست که او فاسد‌العقیده است، بلکه

به این معناست که او سنی حنفی عامل به سنت و مجتنب از بدعت است که در ارتکاب معصیت و عمل ناروا، از خداوند متعال خایف و برحذر می‌باشد.

و از آن‌جا که مشایخ ما رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُمْ در احیا و ترویج سنت و در فرونشاندن آتش‌های بدعت سعی بلیغ مبذول می‌داشتند، لشکریان ابلیس بر آنان غضب‌ناک شدند و به تحریف سخنان‌شان پرداختند و افتراءات واهی بر آنان بربستند و به وهابیت متهم‌شان ساختند؛ در حالی که آنها به مراحل از آن به دور و پاک هستند، بلکه فی الواقع این همان سنت و روش الهی است که در مورد خاصان بارگاه و اولیایش جاری فرموده؛ چنان که در کتاب خود فرموده است:

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ﴾ [انعام: ۱۱۲].

(و همچنین قرار دادیم برای هر پیغمبر دشمنی از سرکشان انس و جن که وسوسه می‌افکنند بعضی‌شان به سوی بعضی دیگر سخن‌های ملمّع (فریبنده) برای فریب دادن. و اگر پروردگار تو می‌خواست، این کار را نمی‌کردند. پس بگذار آنها را با دروغ‌های‌شان.)

پس وقتی با پیامبران الهی عَلَيْهِمُ السَّلَام این گونه رفتار شد، بالاجبار با جانشینان بر حق و قائم مقامان آنان نیز چنین پیش می‌آید؛ چنان‌که حضرت رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَصَحْبِهِ وَسَلَّمَ فرموده است:

«ما گروه انبیاء از همه‌ی مردم بیشتر موردِ لیبّات و امتحانات هستیم و سپس هر کس به هر اندازه که با ما مماثل و مشابه‌تر باشد؛ تا بهره‌ی‌شان وافرتر و اجرشان کامل‌تر گردد.»^(۱)

(۱) به روایت نسایی در سنن کبری از سعد ابن ابی وقاص و عمه‌ی ابو عبیده بن حذیفه رضی الله عنه: الطب/باب ۴، ش ۷۴۸۱ و ۷۴۸۲- و ترمذی در سنن: ابواب الزهد/ ش ۴ و

پس باید بدانید آنهایی که منهمک در اختراع بدعات و مایل به سوی شهوات هستند و کسانی که امیال نفسانی را معبود خویش قرار داده و خود را در سیاه چال هلاکت انداخته‌اند، همواره بر ما اکاذیب و اباطیل افترا می‌کنند و اضالیل (گمراهی‌ها) را به سوی ما منسوب می‌سازند. بنابراین، هرگاه در محضر تان سخنی به ما نسبت داده شد که مخالف مذهب است، به سوی آن التفات نکنید و جز حسن ظن چیزی به ما روا مدارید و اگر احیاناً خلجانی در قلب شما رخ داد، برای ما بنویسید که ما حتماً حقیقت حال و واقعیت جریان را برای شما بازگو خواهیم نمود؛ زیرا به عقیده‌ی ما، شما مرکز دایره‌ی «اسلام» هستید.

و اما توضیح جواب

افضلیت سفر برای زیارت روضه‌ی اطهر

به عقیده‌ی ما و مشایخ ما، زیارت مرقد مطهر سید المرسلین صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَصَحِّهِمْ سَلَامٌ - روح به فدایش! - از بزرگ‌ترین قربت‌ها و از مهم‌ترین ثواب‌ها و مؤثرترین وسیله برای دستیابی به درجات بلند و حتی امری نزدیک به درجه‌ی واجبات می‌باشد؛ ولو این که برای رسیدن به آن، جز شدّ رحال (تحمل

گفته: «هذا حديث حسن صحيح» - و ابن ماجه در سنن: الفتن - و احمد در مسند: ش ۱۴۸۱، ۱۴۹۴، ۱۵۵۵ - و طبرانی در معجم کبیر: ۲۴ / ۲۶۹ و مشابه آن ش ۶۲۶ - و بزار در مسند: ش ۱۱۵۰، ۱۱۵۴، ۱۱۵۵ - و حاکم در مستدرک - و

قسمت آخر حدیث - «لِيُؤْتَرَ حَظُّهُمْ، وَيَكْمَلَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ» - را در کتب مسنده‌ی حدیث نیافتیم، اما معنای آن در مراجعی که ذکر کردیم، آمده است. الفاظ عربی حدیث را در متن عربی کتاب بخوانید. (آزاد)

مشقت‌های سفر) و بذل جان و مال، چاره‌ای دیگر نباشد.

در موقع مسافرت هم باید نیت زیارت آن حضرت - بر وی میلیون‌ها درود و سلام! - را بکند و در ضمن آن، زیارت مسجد آن حضرت صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و سایر اماکن متبرکه و مشاهد شریفه را نیز بکند، بلکه اولویت در آن است که علامه «ابن همام رحمته الله» (شارح «هدایه»)، گفته است و آن این که:

باید زائر در موقع مسافرت نیت را صرفاً برای زیارت مرقد مطهر آن حضرت عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَام خالص کند و در آن جا حاضر شود، سپس چون در آن جا حضور می‌یابد، زیارت مسجد نبوی شریف خود حاصل می‌گردد؛ زیرا در این صورت تعظیم و اجلال مزید آن حضرت صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وجود دارد و با این فرموده‌ی آن حضرت صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مطابقت دارد که:

«هر کس که به زیارت من بیاید؛ در حالی که جز زیارت من هیچ غرض دیگری او را بدین امر و انداشته باشد، بر من ثابت می‌گردد که روز قیامت برای او شفاعت کنم.»^(۱)

و از عارف سامی، مولانا «عبد الرحمن جامی رحمته الله» هم این چنین منقول است که وی سفر زیارت آن حضرت عَلَيْهِ السَّلَام را از سفر حج جداگانه اختیار نمود و این روش با مذهب محبان صادق، نزدیک‌تر (و با شیوه‌ی عشاق،

(۱) به روایت طبرانی در معجم کبیر از ابن عمر رضی الله عنهما مرفوعاً: ش ۱۲۹۷۱ (۷۹۱) و در معجم اوسط: ش ۴۵۴۶- و ابن مقرئ در معجم: ش ۱۵۸- و ابونعیم در أخبار إصبهان: باب «من اسمه محمد»، ش ۱۷۶۶- و ابن نجار در الدرة الثمينة: باب ۱۶. (ابن سکن در «سنن الصحاح» و عراقی در تخریج احادیث «إحياء» و ابن ملقن در «البدر المنير» و عثمانی در «إعلاء السنن» و ... صحیح گفته‌اند. ایضاً ر.ک: التلخیص الحیر - شفاء السقام. الفاظ عربی حدیث را در متن عربی بخوانید.)

مناسب‌تر) است.

جواب به استدلال «وهابی»ها

و اما آن چه فرقه‌ی «وهابیه» با استدلال به این حدیث شریف که:
 «شدّ رجال نشود؛ مگر به سوی سه مسجد!»^(۱)

۳۴

گفته‌اند که مسافر «مدینه‌ی منوره» را نشاید که جز مسجد شریف، نیت زیارت چیزی دیگر را بکند، استدلالی مردود و باطل است؛ زیرا در این حدیث، دلالت بر منع اصلاً وجود ندارد و بلکه بالعکس اگر یک صاحب فهم در معنی حدیث دقّت نماید، به درستی خواهد دانست که این حدیث با دلالة النص دلیل بر جواز آن است؛ چون علتی که این سه مسجد را از سایر مساجد و اماکن مستثنا کرده، همان فضیلت و برتری مخصوص آنهاست و این برتری و فضیلت با مزیت افزون‌تری در بقعه‌ی شریفه [مرقد مطهر نبوی] موجود می‌باشد؛ زیرا آن قسمت از زمین که با اعضای مبارک جسم اطهر جناب رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَصَحْبِهِ وَسَلَّمَ تماس حاصل نموده است، مطلقاً از هر چیز دیگر افضل است و حتی بر «کعبه‌ی مشرفه» و «عرش» و «کرسی» هم برتری دارد؛ چنان که فقها و علمای مذهب ما - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ - به آن تصریح نموده‌اند.^(۲) و وقتی مساجد سه‌گانه به علت فضیلت خاصه که بر سایر مساجد دارند

(۱) به روایت بخاری در صحیح از ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ مرفوعاً: فضل الصلوة/باب ۱، ش ۱۱۸۹ - و مسلم در صحیح: الحج/باب ۹۵، ش ۵۱۱ الی ۵۱۳ (۱۳۹۷) - و ... (الفاظ حدیث را در متن عربی بخوانید.)

(۲) «ابن قیم» رَحِمَهُ اللَّهُ، شاگرد خاص و مبلغ آرای شیخ «ابن تیمیه» رَحِمَهُ اللَّهُ در «بدائع الفوائد» تحت عنوان پرسشی «آیا حجره‌ی نبی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَصَحْبِهِ وَسَلَّمَ افضل است یا کعبه؟» این جواب «ابن عقیل» رَحِمَهُ اللَّهُ

از عموم نبی مستثنا شدند، پس به درجه‌ها اولی است که بقعه‌ی مبارکه [مرقد مطهر آنحضرت صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ] به سبب فضیلت عامه‌ای که دارد، از نبی مستثنا شود.

شیخ ما، شمس العلماء العاملين، علامه «رشید احمد گنگوهی» قَدَسَ اللّٰهُ سِرَّهُ القَزَیْزِ این مسأله را به همین نحو که ما بیان کردیم، با تفصیل بیشتری در کتابش «زبدۃ المناسک» که بارها چاپ شده ^(۱) - در فصل «زیارت مدینه‌ی منوره» بیان فرموده است.

درباره‌ی این موضوع، همچنین از شیخ مشایخ ما، مولانا مفتی «صدر الدین دهلوی» قَدَسَ اللّٰهُ سِرَّهُ القَزَیْزِ کتابچه‌ای هست که در آن بر فرقه‌ی «وهابیه» و همفکران شان قیامت کبری به پا داشته و آن را به نام «احسنُ المقال فی شرح حدیث لا تشدُّ الرِّحَال» موسوم فرموده است، و این کتاب هم به چاپ رسیده و نشر شده است و باید به آن مراجعه شود - واللّٰهُ تَعَالٰی اَعْلَمُ ^(۲).

را نقل کرده است: «إِنْ أُرِدْتَ مَجْرَدَ الْحَجَرَةِ فَالْكَعْبَةُ أَفْضَلُ، وَإِنْ أُرِدْتَ وَهُوَ ۞ فِيهَا فَلَا وَاللّٰهُ، وَلَا الْعَرْشَ وَلَا حَمَلَتَهُ وَلَا جَنَّةَ عَدْنٍ وَلَا الْأَفْلَکَ الدَّائِرَةَ؛ لِأَنَّ فِي الْحَجَرَةِ جَسَدًا لِّوُزْنٍ بِالْكَوْنِ لِرَجْحٍ» (بدائع الفوائد: ۳/ ۶۵۵). (آزاد)

(۱) ترجمه‌ی فارسی آن به قلم نگارنده‌ی حقیر در سال ۱۴۰۲ ه.ق. به چاپ رسیده است. (مترجم)
(۲) تذکر: حضرت مولانا «اشرف علی تھانوی» رَحِمَہُ اللّٰهُ می‌فرماید: «معنی حدیث «لا تشدُّ الرِّحَال»؛ إِلَّا إِلَى ثَلَاثَةِ مَسَاجِدَ» این است که به نیت تضاعف صلوات به سوی مسجدی دیگر، سفر کردن ممنوع است. این حدیث با مسأله‌ی زیارت قبور هیچ تعلقی ندارد.» (إمداد الفتاوی: ۵/ ۸۸) (مترجم)

سؤال سوم و چهارم

﴿۳﴾ آیا جایز است بعد از رحلت رسول خدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ در دعاها به ایشان توسل کنند یا خیر؟

﴿۴﴾ آیا به نظر شما توسل به سلف صالح - اعم از انبیا عَلَیْهِمُ السَّلَام و صدیقان و شهدا و اولیای خداوند - جایز است یا خیر؟

﴿جواب﴾

توسل به انبیا عَلَیْهِمُ السَّلَام و صلحا در دعا جایز است

نزد ما و مشایخ ما، توسل به انبیا عَلَیْهِمُ السَّلَام و صلحا و اولیا و شهدا و صدیقان در دعاها، چه در حال حیات آنان و چه بعد از وفاتشان به این طریق جایز است ^(۱) که گفته شود: «پروردگارا! من به سوی تو به فلان بزرگوار توسل می‌کنم که دعایم را مستجاب و حاجتم را برآری.» و یا مشابه این، کلماتی دیگر بگوید. ^(۲) چنان‌که شیخ و آقای ما، سید «محمد اسحاق دهلوی»

(۱) پس درست نیست گفته شود: «توسل» به نبی ﷺ به زمان زندگی دنیوی ایشان اختصاص داشت و بعد از فوت ایشان، جایز نیست؛ چون مبنای «توسل»، قرب و جایگاه متوسل به در نزد پروردگار است و این فضیلت و امتیاز برای انبیا عَلَیْهِمُ السَّلَام و صدیقان و شهدا، پس از مرگ هم باقی است. (آزاد)

(۲) اسحاق مروزی رحمه الله می‌گوید: امام احمد رحمه الله به من وصیت کرد: «وقتی روضه‌ی نبی ﷺ را زیارت کردی، پس از صلوٰة و سلام، با توسل به رسول الله ﷺ از خداوند حاجت

ثم الملكى رحمه الله عليه بدان تصریح فرموده و سپس آن را شیخ و مولای ما، «رشید احمد گنگوهی» رحمه الله عليه در مجموعه‌ی فتاوایش بیان داشته که در این زمان منتشر است و در دسترس عموم مردم قرار دارد و این مسأله در صفحه‌ی ۹۳ از جلد اول آن وجود دارد؛ هر کس دوست دارد به آن مراجعه نماید.



سؤال پنجم

﴿۵﴾ شما در مورد حیات آن حضرت صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم در قبر شریفش چه می‌گویید؟ آیا ایشان عَلَیْهِ السَّلَام از یک نوع حیات مخصوص برخوردار است، یا مانند عموم مؤمنان، حیاتی برزخی دارد؟

﴿جواب﴾

عقیده‌ی علمای «دیوبند» در مسأله‌ی «حیات انبیا عَلَیْهِمُ السَّلَام» ^(۱)

خود را بخواه. «فتاوی‌ای کبرای ابن تیمیه: کتاب الذکر والدعاء/ مسأله ۳۲۷ - ۱۵). امام ولی‌الله دهلوی رَحِمَهُ اللّٰهُ، نیز متذکر شده‌اند: «و از آداب دعا، تقدیم ثنا بر خداوند متعال و توسل به نبی است تا دعا قبول شود.» («حجة الله البالغة»: ۶/۲ - المكتبة السلفية، لاهور. ترجمه‌ی فارسی این اثر به قلم شیخ الحدیث مولانا «حسین‌پور» رَحِمَهُ اللّٰهُ نیز در دسترس است.) (آزاد)

(۱) «اهل سنت»، بر حیات انبیا عَلَیْهِمُ السَّلَام در قبرهای مبارک‌شان اجماع دارند. اولین کسانی که از این عقیده‌ی اجماعی بیرون رفتند، «معتزله» بودند که در رد آنان، علما و محدثان و از جمله امام «بیهقی» رَحِمَهُ اللّٰهُ و امام «قشیری» رَحِمَهُ اللّٰهُ و ... کتاب نوشتند. از آن پس هیچ فرقه‌ای - جز

به عقیده‌ی ما و مشایخ ما، آن حضرت صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در مرقد مطهر خویش زنده است و حیاتش مشابه حیات دنیوی است؛ بدون آن که مکلف باشد. و این نوع حیات، مخصوص به آن حضرت و تمام انبیا عَلَيْهِمُ السَّلَام و شهدا می‌باشد و از نوع حیات برزخی که عامه‌ی مسلمانان و بلکه همه‌ی مردم را حاصل است، نیست؛ چنان که علامه «سیوطی» در کتابش «نبأ الأذکیاء بحیوة الأنبیاء»، تصریح و تصریح نموده است؛ فرموده:

«شیخ «تقی الدین سبکی» رحمته الله گفته است: حیات انبیا و شهدا در قبرهای شان همانند حیات دنیوی شان می‌باشد و دلیل بر آن، نیاز خواندن حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام در قبرش می‌باشد [چنان که در حدیث وارد شده است^(۱)؛ زیرا برای آدای نیاز، احتیاج به جسم زنده هست...].

همان «معتزله» - دم از انکار حیات انبیا عَلَيْهِمُ السَّلَام نَزَد تا آن که در سال ۱۳۷۴ ه. ق. (۱۹۴۵ م.) در «شبه جزیره‌ی هند» گروهی باز این نغمه را ساز کردند که بلافاصله با عکس‌العمل علمی و تردیدی «علمای دیوبند» روبرو شدند. این فرقه هنوز هم در پاکستان وجود دارند و به نام «ممتی» شناخته می‌شوند و «علمای دیوبند» در فتاوا و رسایل و کتاب‌های خویش تصریح کرده‌اند که این گروه هیچ تعلقی با مسلک «دیوبند» ندارند. «تسکین الصدور» - «هدایة الحیران» - «قبر کی زندگی» - فتاوی «البینات» - ... و برخی هم فرزندان مسلمان را از تحصیل در مدارس آنان منع کرده‌اند. («خوشبو والا عقیده حیات النبی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ»). ما نیز در این مورد کتابی جامع نوشته‌ایم که نخستین کتاب در این موضوع به زبان فارسی می‌باشد و اما هنوز چاپ نشده و چنان چه زمینه فراهم شود، حتماً چاپ خواهیم کرد؛ إن شاء الله.

توضیح بیشتر این مسأله و آرای مشایخ دیوبند را به انفراد در رساله‌ی مولانا سید «ترمذی» رحمته الله (تحت عقیده‌ی هفتم) در همین کتاب بخوانید. (آزاد)

(۱) با الفاظ «أُتِيتُ - وفی رواية هذاب: مرثُ - علی موسی لیلۃ أُسری بی عند الکثیر الأحر

پس با این تصریحات به ثبوت پیوست که حیات آن حضرت صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و وَصَحِّهِ وَسَلَّمَ در نوع خود، دنیوی و از آن جهت که در عالم برزخ کاین و حاصل است، برزخی می‌باشد. ^(۱)

شیخ ما، شمس الإسلام، مولانا «محمد قاسم» قَدَسَ اللَّهُ سِرَّهُ وَخِرَاتِهِ پیرامون این مبحث کتابچه‌ی مستقل و بسیار دقیقی که در نوع خود عجیب و بی‌مانند است، دارد که چاپ شده و در میان مردم منتشر گردیده است و نامش «آب حیات» است.



سؤال ششم

﴿۶﴾ آیا برای کسی که در مسجد نبوی دعا می‌کند، جایز است روی خود را به جانب قبر مبارک متوجه ساخته و با توسل به رسول بزرگوار

و هو قائم یصلی فی قبره. (به روایت مسلم در صحیح از انس رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ مرفوعاً: فضایل/ باب ۴۲، ش ۱۶۴ و ۱۶۵ (۲۳۷۵) - و نسائی در سنن مجتبی: قیام اللیل/ باب ۱۵، ش ۱۶۳۲ الی ۱۶۳۸ و در سنن کبری: ش ۱۳۳۰ الی ۱۳۳۳ - و احمد در مسند: ش ۱۲۵۲ و ۱۳۶۱۸ - و ابن حبان در صحیح: کتاب الإسراء/ ش ۵۰ - و ابویعلی در مسند: مسند «ثابت البنانی» عن «انس» رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ / ش ۳۳۲۵ - و طبرانی در معجم اوسط: باب «من اسمه محمود» / ش ۷۸۰۶ - و بیهقی در دلائل النبوة - و بغوی در شرح السنة: باب «المعراج» / ش ۳۷۵۸ و ۳۷۶۰)

(۱) جناب مولانا (سید ترمذی) رَحِمَهُ اللَّهُ در رساله‌اش، «عقاید علمای دیوبند» (تحت عقیده‌ی هفتم) مراد اکابر «دیوبند» از «حیات دنیوی» را توضیح داده‌اند و شما اقوال سایر علمای «دیوبند» را نیز در این مورد آن جا خواهید خواند. (آزاد)

خدا صَلَّی اللہُ عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّم به بارگاہ الہی دعا کند؟

❖ جواب ❖

در موقع عرض سلام و توسل در دعا، باید به سوی
روضہی اقدس متوجہ شد

۴۰

در این مسأله - چنان کہ علامہ «ملا علی قاری» رَحْمَةُ اللہِ عَلَیْہِ در کتاب خود،
«المسلک المقتسط» ذکر کردہ - فقہا اختلاف نظر دارند. ایشان در آن جا می گوید:

«باید دانست کہ بعضی از مشایخ ما، مانند «ابوليث» و پیروانش
امثال «کرماني» و «سروجي» گفتہ اند کہ زایر باید رو بہ قبلہ بایستد.
امام «حسن» [بن زیاد] همین قول را از امام «ابوحنیفہ» رَضِيَ اللہُ عَنْہُمَا
روایت نمودہ است.»

سپس از «ابن ہمام» رَحْمَةُ اللہِ عَلَیْہِ نقل کردہ است:

«آن چہ از «ابوليث» نقل شدہ است، در مقابل آن چہ امام «ابوحنیفہ» از
حضرت «ابن عمر» رَضِيَ اللہُ عَنْہُ روایت فرمودہ است، مردود می باشد و
در آن روایت چنین وارد شدہ است:

از سنت است این کہ در کنار قبر رسول خدا صَلَّی اللہُ عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّم حاضر
شوی و چہرہی خود را بہ سوی قبر شریف کنی و سپس بگویی:
«اَلْسَلَامُ عَلَیْکَ اَیُّہَا النَّبِیُّ وَرَحْمَةُ اللہِ وَبَرَکَاتُہُ!»^(۱) (سلام و رحمت و
برکات خدا بر تو باد ای نبی!) و این روایت را با روایت دیگری کہ

(۱) بہ روایت امام «ابوحنیفہ» رَحْمَةُ اللہِ عَلَیْہِ در مسند. (ر.ک: «جامع المسانید خوارزمی» با تحقیق و تخریج

مولانا دین محمد درکانی: الحج / الفصل الثانی، ش ۹۴۴ و ذیل همان حدیث)

«مجدالدین لغوی» از «ابن مبارک» رحمه الله تخریج کرده، تأیید نموده و در آن روایت چنین آمده است: از امام «ابو حنیفه» رحمه الله شنیدم فرمود: من در مدینه بودم که «ابو ایوب سختیانی» رحمه الله آمد؛ با خود گفتم: حتماً به آن چه او [در موقع زیارت پیامبر عليه السلام] انجام می‌دهد، نگاه می‌کنم. او پشت خود را به جانب قبله و روی خود را به جانب چهره‌ی انور رسول خدا صلي الله عليه وسلم قرار داد و بدون تصنع و تکلف گریست و به مانند یک فقیه و دانشمند قیام نمود.»

علامه «علی قاری» رحمه الله پس از نقل این روایات می‌گوید:
 «از این جا واضح شد که امام رحمه الله به دنبال تردّی که قبلاً داشت، در نهایت همین عمل مختار و مورد پسند ایشان بوده است و با این همه، جمع بین هر دو روایت و تطبیق بین آن‌ها نیز امکان‌پذیر است ...»

پس با این تفصیل روشن شد که هر دو طریق جایز است، اما مختار و پسندیده آن است که زیر به هنگام زیارت، روبروی چهره‌ی انور رسول خدا صلي الله عليه وسلم بایستد و همین روش نزد ما معتبر است و عمل ما و مشایخ ما بر همین طریق می‌باشد و درباره‌ی دعا نیز دستور بر همین است؛ چنان که از امام «مالک» رحمه الله تعالی - وقتی که یکی از خلفا از او در این مورد پرسید - همین طریق روایت شده^(۱) و مولانا «کنگوهی» رحمه الله در کتابش، «زبدة المناسک»

(۱) در مسجد نبوی، امیرالمؤمنین «ابوجعفر» (م ۱۵۸ هـ.) با امام «مالک» رحمه الله در موضوعی به جرّ و بحث پرداخت و در اثناي سخن آوازش را بلند نمود. امام با یادآوری و تلاوت آیات سوره‌ی «حجرات»، (آیه‌های ۲ و ۳ و ۴) به او تذکر داد که صدایش را در جوار رسول الله صلي الله عليه وسلم بلند نکند! «ابوجعفر» وقتی این مطلب را شنید، از در تواضع وارد شد و آوازش را پست نمود و سپس پرسید که موقع دعا رویش را به کدام طرف کند. امام

به آن تصریح فرموده است.^(۱)

مسأله‌ی «توسل» در ضمن سؤال سوم و چهارم گذشت.

۴۲

سؤال هفتم

حكم كثر ت درود و خواندن «دلائل الخیرات»

﴿۷﴾ درباره‌ی فرستادن درود و صلوات زیاد بر جناب رسول خدا
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و نیز در مورد خواندن «دلائل الخیرات» و سایر اوراد، نظر
شما چیست؟

فرمود: «به جانب رسول الله ﷺ که وسیله‌ی تو و پدرت، آدم بوده است.»

(به روایت قاضی عیاض در «الشفاء»: ۳۳/۲ - ۳۲ - و سمهودی در «وفاء الوفاء»:
۴۲۲/۲ و گفته: «سندہ جید» - و به نقل سبکی در «شفاء السقام»: ۶۹ (باب رابع) و گفته:
«وهو اسناد جید» و «نسیم الریاض»: ۳/۳۱۸ و نیهانی در «شواهد الحق» - و ...).

حافظ «ابن تیمیہ» رحمہ اللہ این روایت را ضعیف دانسته است؛ چون راوی آن را «محمد بن
حمید رازی» تصور کرده که ضعیف است. اما او در این تشخیص و قضاوت لغزش خورده
است؛ زیرا منظور از این «ابن حمید»، «محمد بن حمید رازی» نیست، بلکه «محمد بن حمید
یشکری معمري» از شاگردان معروف امام «مالک» رحمہ اللہ است و از ایشان روایت دارد و
از روایان بسیار معروف و کاملاً ثقہ می‌باشد. (بخوانید: «تسکین الصدور»: ۳۵۷ الی
۳۶۰). (آزاد)

(۱) در ترجمه‌ی فارسی به قلم مترجم همین کتاب: ۱۴۵

﴿جواب﴾

تکثیر درود بر رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، به عقیده‌ی ما مستحبّ و از امیدوارکننده‌ترین طاعات و از پسندیده‌ترین عبادات مندوبه است؛ اعمّ از آن که توسط خواندن کتاب «دلائل الخیرات» و سایر رساله‌ها و کتابچه‌هایی که در باب صلوة و درود نوشته شده‌اند باشد، یا به نحوی دیگر. لیکن به عقیده‌ی ما، افضل و برتر، همان صلوات و درودهایی است که الفاظ و صیغه‌های شان از خود رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به روایت صحیح نقل شده است؛ اگرچه خواندن درود با صیغه‌های غیرمأثور نیز خالی از فضیلت نیست و در این صورت هم استحقاق بشارتی را که در این حدیث آمده، درخواهد یافت:

«هر کس بر من یک بار درود بفرستد، خداوند بر او ده بار درود می‌فرستد.»^(۱)

شیخ ما، حضرت علامه «گنگوهی» قَدْ سَرَّهُ و همچنین سایر مشایخ ما «دلائل الخیرات» را می‌خواندند. و مرشد و مولای ما، قطب عالم، حضرت حاج «امداد الله» قَدْ سَرَّهُ در ارشادات خود، این نکته را مرقوم نموده و مریدان خود را امر فرموده که «دلائل الخیرات» را به طورِ ورد مقرر کنند و

(۱) به روایت بخاری در الآداب المفرد از انس رضی الله عنه مرفوعاً: ش ۶۴۳- و مسلم در صحیح از ابوهریره رضی الله عنه: الصلاة/ باب ۷، ش ۱۱ (۳۸۴) و باب ۱۷، ش ۷۰ (۴۰۸)- و ابوداود در سنن: الصلاة/ باب ۳۶، ش ۵۲۳ و الوتر/ باب ۲۶، ش ۱۵۳۲- و ترمذی در سنن: ابواب الوتر/ باب آخر، ش ۴۸۴ و ۴۸۵- و نسایی در سنن مجتبی: اذان/ باب ۳۷، ش ۶۷۹ و صفة الصلاة/ باب ۴۷، ش ۱۲۸۴ و باب ۵۵، ش ۱۲۹۶ و در سنن کبری: ش ۱۶۵۴، ۹۷۹۰، ۹۸۰۶ الی ۹۸۱۰- و احمد در مسند: ش ۶۵۶۸، ۸۸۴۱، ۱۰۲۹۲- و ... (الفاظ حدیث را در متن عربی بخوانید).

روزانه بخوانند، و مشایخ ما آن را روایت می‌کرده‌اند، و مولانا «گنگوهی»
رحمه الله علیه مریدانش را به آن اجازه می‌داد.

سؤال هشتم و نهم

﴿۸﴾ آیا درست است کسی در تمام اصول و فروع، مقلد یکی از
ایمهی اربعه باشد یا خیر؟

﴿۹﴾ و در صورت صحت، آیا تقلید مستحب است یا واجب؟

﴿۱۰﴾ و شما در فروع و اصول، مقلد کدام امام هستید؟

﴿جواب﴾

تقلید یکی از ایمهی اربعه، واجب است و علمای «دیوبند»
مقلد امام «ابوحنیفه» رحمه الله هستند

در این زمان بر انسان لازم و بلکه واجب است که مقلد یکی از ایمهی
اربعه رضی الله تعالی عنهم باشد؛ زیرا به تجربه دریافته ایم که عاقبت ترک تقلید ایمه و
اتباع نفس و هوای خود، سقوط در سیاه چال الحاد و زندقه است — خداوند ما را
از آن در امان دارد!

و به همین جهت ما و مشایخ مان در اصول و فروع، مقلد امام المسلمین،
حضرت «ابوحنیفه» رضی الله تعالی عنه هستیم. خداوند بر همین راه به زندگی ما پایان دهد
و روز قیامت در زمره‌ی همین گروه محشورمان گرداند!

مشایخ ما در این موضوع تصانیف متعددی دارند که به چاپ رسیده و در دنیا شهرت یافته‌اند.



سؤال یازدهم

﴿۱۱﴾ آیا به نظر شما اشتغال به مشاغل عرفانی صوفیه و بیعت با آنان جایز است؟ و رسیدن فیوض باطنی از سینه‌ها و از قبور بزرگان را درست می‌دانید؟

و آیا به نظر شما ممکن است اهل سلوک از روحانیت مشایخ بزرگ استفاده کنند یا خیر؟

﴿جواب﴾

به عقیده‌ی ما مستحب است چون انسان از تصحیح عقاید و تحصیل مسایل ضروری شرع فارغ شود، با شیخ طریقتی که در شریعت دارای قدمی راسخ و تارک دنیا و راغب به آخرت باشد و گردنه‌های سخت و مشکلات راه اصلاح نفس را طی کرده و با اعمال صالح خو گرفته و مأنوس شده و از اعمال بد منقطع گردیده و کامل و مکمل باشد، بیعت کند و دست خود را در دست او قرار داده و نظر خود را در نظر او مقصور و منحصر ساخته به اشغال صوفیه از ذکر و فکر و فنای کلی در آن مشغول شود و نسبتی را که نعمت عظمی و غنیمت کبری است و در زبان شریعت از آن به «احسان» یاد شده، کسب نماید.



و کسی که برای او چنین نعمتی میسر نشود و رسیدن به این گونه مقامی
برایش مقدور نیست، برای وی منسلک بودن در سلسله‌ی این بزرگواران و
داخل شدن در گروه آنان نیز کفایت می‌کند؛ زیرا حضرت رسول اکرم صلی الله
علیه و آله و صحبه و سلمه فرموده‌اند:

«المرء مع من أحب.»^(۱) (انسان با کسی خواهد بود که دوستش داشته است.)

و:

«اولئک قوم لا یشقی جلیسهم.»^(۲) (آنها گروهی هستند که همنشین‌شان محروم
نخواهد ماند.)

سپاس خداوندی را که به کمال عنایت و احسان او تعالی، ما و مشایخ ما در
بیعت آنان داخل شده و به اشغال آن اشتغال داریم و در پی حصول ارشاد و
تلقین از آنان بوده‌ایم و به حصول این نعمت خداوند را سپاس گزاریم.

اما استفاده از روحانیت مشایخ بزرگوار و حصول فیوض باطنی از
سینه‌ها و قبرهای‌شان، امری است که بدون تردید صرفاً با روشی که در میان
اهل سلوک و خاصان این قوم شناخته شده است، صحیح می‌باشد، نه با

(۱) به روایت بخاری در صحیح از ابن مسعود رضی الله عنه مرفوعاً: الأدب/ باب ۹۶، ش ۶۱۶۸

الی ۶۱۷۰- و مسلم در صحیح: البر والصلة/ باب ۵۰، ش ۱۶۵ (۲۶۴۰)- و ابوداود
در سنن: الأدب/ باب ۱۲۳، ش ۵۱۲۹- و ترمذی در سنن از انس و ابن مالک و صفوان
رضی الله عنه: الزهد/ باب ۵۰، ش ۲۳۸۵ الی ۲۳۸۷ و الدعوات/ باب ۹۹، ش ۳۵۳۶- و

(۲) به روایت بخاری در صحیح از ابوهریره رضی الله عنه مرفوعاً با الفاظ «هُمُ الْجُلَسَاءُ لَا يَشْقَى

بِهِمْ جَلِيسُهُم»: الدعوات/ باب ۶۶، ش ۶۴۰۸- و مسلم در صحیح با الفاظ «هم القوم لا
یشقی بهم جلیسهم»: علم/ باب ۸، ش ۲۵ (۲۶۸۹)- و ترمذی در سنن: الدعوات/ باب
۱۴۷، ش ۳۶۰۰- و حاکم در مستدرک: ش ۱۸۲۱- و احمد در مسند: ش ۷۴۱۸، ... و

روش‌هایی که بین عوام الناس رواج دارد.^(۱)



سؤال دوازدهم

﴿۱۲﴾ «محمد بن عبد الوهاب نجدی»، خون و مال و آبروی مسلمانان

(۱) مشایخ توضیح داده‌اند که وقتی سالک، با اذکار و مجاهدت‌ها درجات تقرب را طی می‌کند و روحانیت‌اش قوی و بر جسمانیت وی غالب می‌گردد، مناسبتی با عالم ارواح و برزخ پیدا می‌کند و در آن شرایط گاه ارواح و ملائک بر وی ظاهر می‌گردند. استفاده‌ی خاص از ارواح مشایخ در همین مرحله که در علم «تصوف»، مرتبه‌ی «حصول نسبت» و استعداد «مشاهده» نام دارد، متحقق می‌گردد. پس، این کار مخصوص برگزیدگان و اولیا است، نه هر فرد عامی و عادی.

با توجه به ظرافت موضوع و برای حفظ عقیده‌ی عوام، صوفیه‌ی متشّرع و خصوصاً مشایخ «دیوبندی»، ایستادن بر قبور به این نیت را برای عوام تجویز نمی‌کنند. موقف کلی علمای دیوبند آن است که مولانا قاری «محمد طیب» رحمته‌الله در «علماء دیوبند کا دینی رخ اور مسلکی مزاج» (۱۳۰ - ۱۲۹) (و در ترجمه‌ی فارسی این کتاب، «اندیشه دینی و شیوه عملی علمای دیوبند»: ۱۸۲) با اختصار و به روشنی تبیین نموده‌اند.

قاضی «ثناء الله پانی پتی» رحمته‌الله نیز در «إرشاد الطالبین» (۴۳-۴۲ و ۵۱، مسأله‌ی ۲۶) در مورد شرایط و آثار سلوکی آن توضیحاتی دارند. امام «فخر رازی» رحمته‌الله در «المطالب العالیة» در اثبات این پدیده، توجیه فلسفی - دینی مختصر و جالبی دارد که علامه «یوسف نبهانی» رحمته‌الله در «شواهد الحق» (ص ۱۱۲) نیز نقل کرده است.

مشایخ این را نیز یادآور شده‌اند که فیضی که از اولیای مرده می‌رسد، نه سالک را تکمیل می‌کند و نه اثر آن برای همیشه می‌ماند و تأکید دارند که به جای قبور، گرد اولیای زنده باید گردید. (آزاد)



را حلال می‌پنداشت^(۱) و همه‌ی مردم را به شرک نسبت می‌کرد و در شأن
سَلَف گستاخی می‌نمود. در این مورد نظر شما چیست؟
و آیا شما تکفیر سَلَف و مسلمانان و اهل قبله را جایز می‌دانید؟
در این باره مشرب شما چیست؟

﴿جواب﴾

برائت علمای «دیوبند» از عقاید «وهابیه»

به نظر ما، حکم اینان همان است که صاحب کتاب «دُر مختار» فرموده
است؛ می‌فرماید:

«خوارج، گروهی هستند دارای شوکت و قوّت که بر امام با تأویل
خروج نموده‌اند و عقیده دارند که امام، مرتکب باطل - کفر یا
معصیت - است و این امر، قتال با او را واجب می‌سازد. آنان بر
اساس همین نوع تأویل، تعرّض به جان و مال ما را برای خود حلال
تصوّر می‌کنند و زنان ما را به اسارت و بردگی می‌گیرند.»

سپس می‌فرماید:

«حکم آنان، همانند حکم باغیان است.»^(۱)

(۱) کشتار بی‌امان در «طائف» در سال ۱۲۱۷ هجری و محاصره‌ی سخت و طولانی «مکه‌ی
مکرمه» در سال ۱۲۲۰ که ساکنان محترم آن حرم الهی مجبور به خوردن گوشت سگ و
مردار شدند، معروف‌اند و توجیه ناپذیر. (بخوانید: «فتنة الوهابية» از «احمد بن زینی
دحلان»). (آزاد)

و باز می‌فرماید:

«و این که ما آنان را کافر قرار نمی‌دهیم، صرفاً به این خاطر است که این کارشان از راه تأویل است؛ هر چند که تأویل‌شان هم باطل هست.»

و علامه «شامی» [سید «محمد امین بن عابدین» رحمه الله] در شرحش [«رد المحتار»] فرموده است:

«چنان که در زمان ما از پیروان «محمد بن عبد الوهاب» که از «نجد» بیرون آمدند و بر حرمین شریفین متغلب شدند، این چنین عملی سر زد. آنان خود را دارای مذهب حنبلی قلمداد می‌کردند، اما بر این عقیده بودند که فقط آنان مسلمان هستند و کسانی که مخالف عقایدشان باشند، مشرک‌اند و با همین تصور، کشتن «اهل سنت» و قتل علمای‌شان را مباح دانستند تا آن که خداوند شوکت و قدرت‌شان را در هم شکست.»^(۲)

(۲) الدر المختار: کتاب الجهاد/ باب البغاة.

(۲) رد المحتار (فتاوی شامی): ۶ / ۳۱۷-۳۱۶ (کتاب الجهاد/ باب «البغاة»/ مطلب «فی اتباع عبد الوهاب»؛ الخواجه فی زماننا). منظور علامه «شامی» رحمه الله - چنان که خود در ادامه‌ی مطلب تصریح فرموده - شکستی بود که در سال ۱۲۳۳ هجری بر آنان وارد آمد.

از لفظ «اتباع عبد الوهاب» که عنوان بحث است، «وهابیه» و غیرمقلدان بر علامه «شامی» رحمه الله خرده گرفته‌اند که او وقتی اسم بانی و پیشوای فرقه را نمی‌داند، چگونه درباره‌شان قضاوت کرده است؟! اما این اعتراض وارد نیست. مترجم محترم، صدور این خطا را از علامه «شامی» رحمه الله مستبعد دانسته و ثابت کرده‌اند که این، از تصحیف و خطاهای نسخ سرچشمه گرفته است. (ر.ک: «اعتدال در مسلک دیوبند»: بخش سوم) و این توجیه متین است؛ چون در عالم نسخ و کتابت و حتی تایپ‌های امروزی هم این مورد به

پس از بیان این موارد، من به وضوح می‌گویم که «محمد بن عبد الوهاب» و هیچ یک از پیروان و هوادارانش در هیچ یک از سلاسل علمی فقه و حدیث و تفسیر و تصوف، جزو مشایخ ما نیستند.

و اما در مورد حلال شمردن خون و آبرو و اموال مسلمانان باید گفت که این کار یا به ناحق می‌شود یا به حق. اگر به ناحق باشد، یا بدون تأویل است که در این صورت، کفر و خروج از «اسلام» است و یا بر مبنای تأویلی که در

کثرت شایع است.

به نظر حقیر این احتمال هم هست که همان‌طور که به مناسبت نام پدر «محمد» («عبد الوهاب»)، پیروان او «وهابیه» نامیده شده‌اند، اسم خود او هم بین مردم به «عبد الوهاب» شهرت یافته بود و گاه نویسندگان به همین اسامی به دلیل شهرت عام اکتفا می‌کنند؛ چون این، مانعی در شناخت افکار و خصوصیات فرد مورد نظر ایجاد نمی‌کند. نظیر این تسمیه در مورد شخصیت‌های تاریخی دیگری هم صورت گرفته است؛ مانند «حسین بن منصور حلاج» رحمه‌الله که تا حالا هم همه‌ی مردم - به دلیل شهرت به نام پدرش - او را «منصور حلاج» می‌گویند و حتی بسیاری از علما و شعرا و محققان هم درباره‌ی او به همین تسمیه اکتفا می‌کنند. در مورد «محمد بن عبد الوهاب»، این تسمیه از بزرگ‌ترین علای غیر مقلد هم ثابت است. مثلاً شیخ «ثناء الله امرتسری» از اکابر غیر مقلدان، در یکی از معروف‌ترین کتاب‌های خود، «جمعیت اهل حدیث» چند جا (ص ۷۸، ۷۹) ایشان را «عبد الوهاب» گفته است.

باز هم به فرض اثبات خطا - چنان که گفتیم - شناخت افکار و اعمال هیچ فرقه‌ای، منوط به صد درصد به دانستن نام بانی آن نیست که خطا در آن، تأثیری در قضاوت روی افکار و عقاید و اعمال آنان داشته باشد. آنچه هم علامه «شامی» رحمه‌الله در عبارات فوق متذکر شده، ربطی به اسم و رسم ذاتی «محمد بن عبد الوهاب» ندارد، بلکه اعمال و رویه‌های متشدانه‌ی او و فرقه‌اش («وهابیه») را - که برای همگان مسلم بوده - بیان کرده و در این بیان خطایی وجود ندارد. (آزاد)

شرع جواز ندارد که در این صورت، فسق است. و اگر به حق باشد، آن‌گاه امری جایز و حتی واجب خواهد بود.

اما تکفیر مسلمانان سَلَف؛ حاشا که ما احدی از آنان را تکفیر کنیم! بلکه چنین حرکتی به نظر ما برابر با رفض و ایجاد بدعت در دین است. ما مبتدعانی را که اهل قبله هستند هم تا زمانی که یک حکم ضروری [بدیهی] از ضروریات دین را منکر نشده باشند، کافر قرار نمی‌دهیم و هرگاه انکار امری از ضروریات دین از آنها ثابت شد، آن وقت تکفیرشان می‌کنیم و در این امر هم محتاطانه عمل می‌کنیم و این، روش ما و روش همه‌ی مشایخ ما - رَحِمَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى - می‌باشد.



سؤال سیزدهم و چهاردهم

﴿۱۳﴾ شما در امثال این قول خداوند متعال که می‌فرماید:

﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾ [طه: ۵]^(۱) (رحمان بر عرش مستوی شد)

چه می‌گویید؟

﴿۱۴﴾ آیا اثبات «جهت» و «مکان» را برای ذات باری تعالی تجویز

می‌کنید؟ رأی شما در این مورد چیست؟

(۱) و امثال آن در سوره‌های «اعراف»/ ۵۴، «یونس»/ ۳، «رعد»/ ۲، «فرقان»/ ۵۹، «سجده»/

۴ و «حدید»/ ۴، و



﴿ جواب ﴾

خداوند سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى، از جسم و جهت مبرا است

۵۲

مذهب ما درباره‌ی این گونه آیات این است که به آن‌ها ایمان می‌آوریم و از کیفیت بحث نمی‌کنیم.^(۱)

ما به یقین می‌دانیم که خداوند سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى از اوصاف مخلوق، منزّه و از نشانه‌ها و علامات نقص و حدوث، مبرا است؛ چنان که عقیده‌ی متقدمین ما می‌باشد. و اما آنچه ایمه‌ی متأخر ما درباره‌ی این آیات گفته‌اند و آن‌ها را برای آن که آدم‌های کُندذهن نیز بفهمند، با تأویلاتی که از روی لغت و شرع محمل صحیح و درست دارند، تأویل فرموده‌اند؛ به این نحو که امکان دارد مُراد از «استوا»، استیلا و غلبه، و مراد از «ید»، قدرت باشد و امثال این توجیهات، آن هم به نظر ما حق و درست است.

(۱) از امام دارالهجرة، «مالک» رحمته الله در همین مورد سؤال شد؛ فرمودند:

«استوا، معلوم و کیفیت، مجهول و ایمان به آن، واجب و سؤال از آن، بدعت است.»
(به روایت لالکایی در اعتقاد اهل السنة: ش ۶۶۴ و به همین معنا از ام سلمة رضی الله عنها: ش ۶۶۳ - و ابو عثمان صابونی در «عقیده اصحاب الحديث»)

و این سخن، آرم و نهاد عقیدتی «اهل سنت» در خصوص تمام مشابهات است.

در این سخن لفظ «کیفیت»، «معنا» را نیز دربرمی‌گیرد؛ یعنی معنا و مراد دقیق الهی نیز از لفظ «استَوَى» استوی برای ما نامعلوم است. پس این تفسیر علامه «ابن تیمیه» رحمته الله که می‌گوید: ««استوا، معلوم است»؛ یعنی معنای آن مشخص و به مفهوم حقیقی خود است»، نزد «اهل سنت» درست نیست؛ چون باز منجر به تشبیه و تجسیم می‌گردد؛ زیرا معنای حقیقی «استوا»، همان «کیفیت استوا» (جلوس = نشستن) است و «الله» تعالی از جلوس و سایر صفات مخلوق پاک است. (بخوانید: «شواهد الحق»: ۱۸۶: ۱۹۴) (آزاد)

البته اثبات «جهت» و «مکان» را برای ذات باری تعالی به هیچ وجه جایز نمی‌دانیم^(۱) و به صراحت می‌گوییم که یقیناً باری تعالی از «جهت» و «مکان» و از کلیه‌ی علایم و شوایب حدوث، منزّه و فراتر می‌باشد.



سؤال پانزدهم

﴿۱۵﴾ آیا به نظر شما از میان مخلوقات کسی که از جناب رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلمه افضل باشد، وجود دارد؟

﴿جواب﴾

حضرت «محمد رسول الله» ﷺ از همه‌ی کاینات
اعلی و افضل است

عقیده‌ی ما و مشایخ ما بر این است که سید و مولا و محبوب و شفیع ما،

(۱) چون این، اوصاف مخلوقات و مقتضی نهایت هستند. امام «طحاوی» رحمه الله به همین معنا در «العقیده الطحاویه» فرموده است: «ولا تحویه الجهات الست» (در حصار جهات شش گانه در نمی‌آید). «اهل سنت» در مورد آیات و احادیثی که در آن‌ها جهت «فوق» برای ذات باری آمده، دو موقف دارند: (۱) برخی تفویضاً معتقدند که «فوقیت» در حق باری ثابت است؛ اما به مفهومی که لایق خصوصیات خالق متعال است. (بخوانید: روح المعانی - تبیین الفرقان: هر دو تحت آیه‌ی ۶۱ از سوره‌ی «أنعام»). (۲) بعضی در ضمن اثبات فوقیت، معنای مجازی «فوق» یعنی غلبه و استیلا و سلطه را هم محتمل دانسته‌اند (تفسیر کبیر - تفسیر قرطبی - البحر المحیط: همه تحت آیه‌ی ۶۱ از سوره‌ی «أنعام»). (آزاد)

«محمد رسول الله» صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَصَحْبِهِ وَسَلَّمَ از همه‌ی مخلوقات، افضل و برتر و در بارگاه الهی، از همه بهتر است و در مراتب قرب و منزلت رفیعی که در نزد خداوند متعال دارد، احدی با ایشان برابر و حتی نزدیک نیست و آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، سرور انبیا و مرسلان و خاتم برگزیدگان و پیامبران است؛ چنان که به نصوص ثابت گردیده است.

آنچه ما بدان معتقدیم و در دیانت به خدای مان به آن متدین هستیم، همین است. مشایخ ما در تصانیف متعدد به این مطلب تصریح نموده‌اند.



سؤال شانزدهم

﴿۱۶﴾ آیا شما وجود پیغمبری دیگر بعد از حضرت نبی اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَصَحْبِهِ وَسَلَّمَ را جایز می‌دانید؛ در حالی که آن حضرت عَلَيْهِ السَّلَام خاتم النبیین است و حدیث «لَا نَبِيَّ بَعْدِي»^(۱) (بعد از من، پیامبری دیگر نیست) و دیگر روایات هم معنای آن به حد توان رسیده‌اند و اجماع امت مسلمه نیز بر این مطلب منعقد شده است؟ پس با بودن این همه نصوص، درباره‌ی کسی



(۱) به روایت بخاری در صحیح از ابوهریره و سعد رضی الله عنهما مرفوعاً: کتاب الانبیاء/ باب ۵۱، ش ۳۴۵۵ و مغازی/ باب ۷۴- و مسلم در صحیح: الجهاد والسر/ باب ۱۰، ش ۴۴ (۱۸۴۲) و فضائل/ باب ۴، ش ۳۰ و ۳۱ (۲۴۰۴)- و ابوداود در سنن از ثوبان رضی الله عنه: فتن/ باب ۱، ش ۴۲۵۴- و ترمذی در سنن: فتن/ باب ۴۳، ش ۲۲۱۹ و ش ۳۷۳۱- و ابن ماجه در سنن: مقدمه/ باب ۱۱، ش ۱۲۱- و حاکم در مستدرک: ش ۳۲۹۴، ۴۱۰۵، ۸۳۹۰- و

که وقوع چنین امری را تجویز نماید، رأی شما چیست؟
و آیا احدی از شما یا از اکابر شما چنین چیزی گفته است؟

﴿ جواب ﴾

بعد از پیامبر اسلام ﷺ، تا قیام قیامت پیامبری دیگر
مبعوث نخواهد شد

عقیده‌ی ما و عقیده‌ی مشایخ ما این است که سرور و آقا و شفیع و
محبوب ما حضرت «محمد» ﷺ صلی الله علیه و آله و صحبه وسلم، خاتم النبیین است و بعد
از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم هیچ نبی‌ای نیست؛ چنان که خداوند متعال در
کتاب خود فرموده است:

﴿وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ﴾ [احزاب: ۵]

(ولکن محمد [صلی الله علیه و آله و صحبه وسلم] رسول خدا و خاتم انبیا است)

و همین مطلب با احادیثی ثابت شده که به حد تواتر معنوی رسیده‌اند و به
اجماع امت نیز به ثبوت پیوسته است و امکان ندارد از میان ما کسی خلاف آن
سخنی بگوید. چون هر کس منکر این مطلب [خاتمیت] شود، نزد ما بدون
شک کافر است؛ که نصّ قطعی و صریحی را منکر شده است.

مولانا «محمد قاسم نانوتوی» رحمۃ الله علیه مسأله‌ی «خاتمیت» را
به نحو کامل اثبات نموده‌اند

آری؛ شیخ ما، مولانا «محمد قاسم نانوتوی» رحمۃ الله علیه با دقت نظر خود
مطلبی بسیار عجیب و دقیق بیان فرموده که طی آن، شأن خاتمیت آن حضرت

عَلَيْهِ السَّلَامَ را به نحوی هر چه تمام تر و کامل تر تبیین و روشن نموده است؛ زیرا ایشان - که خداوند متعال مورد رحمت خود قرارش دهد! - آنچه در کتاب خود موسوم به «تَحْذِيرُ النَّاسِ» گفته، خلاصه اش چنین است:

«به تحقیق «خَاتِمِیت»، یک «جنس» است که تحت آن دو «نوع» داخل است: یکی، «خَاتِمِیتِ زمانی» و آن این است که زمان نبوت رسول الله صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَصَحْبِهِ وَسَلَّمَ از ازمه‌ی نبوت همه پیمبران متأخر است و بدین نحو به حیثیت زمان، خاتم نبوت همه‌ی آنان است. دوم، «خاتمیت ذاتی» است و آن این که نبوت آن حضرت صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَصَحْبِهِ وَسَلَّمَ ذاتاً همان نبوتی است که به وسیله‌ی آن نبوت همه‌ی انبیاء ختم و به آن منتهی شده است و همان گونه که ایشان صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَصَحْبِهِ وَسَلَّمَ از حیث زمان خاتم النبیین است، از حیث ذات نیز خاتم النبیین است؛ زیرا هر چه بالعرض باشد، بر چیزی ختم و منتهی می گردد که بالذات باشد و از آن متجاوز نمی شود.

پس، وقتی نبوت آن حضرت صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَصَحْبِهِ وَسَلَّمَ بالذات است و نبوت تمام پیامبران دیگر عَلَیْهِمُ السَّلَامُ بالعرض - زیرا نبوت همه‌ی آنها به واسطه‌ی نبوت آن حضرت صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَصَحْبِهِ وَسَلَّمَ است و ایشان عَلَیْهِمُ السَّلَامُ فرد اکمل و یگانه و بزرگوارتر و مرکز دایره‌ی نبوت و رسالت و واسطه‌ی عقد آن می باشد پس او، هم ذاتاً و هم زماناً خاتم النبیین است.

خاتمیت آن حضرت صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَصَحْبِهِ وَسَلَّمَ منحصر در «خاتمیتِ زمانی» نیست؛ زیرا تنها این امر که زمان آن حضرت صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَصَحْبِهِ وَسَلَّمَ متأخر از زمان انبیای گذشته است، فضیلتی بزرگ و یا رفعتی

مزید نیست، بلکه سیادت کامله و رفعت نهایی و بزرگواری واضح و افتخار روشن زمانی به حد نهایی خود خواهد رسید که خاتمیت آن حضرت صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَصَحْبِهِ وَسَلَّمَ از هر دو جهت - «ذاتی» و «زمانی» - باشد و اگر صرفاً بر خاتمیت زمانی محدود دانسته شود، سیادت و رفعت ایشان صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَصَحْبِهِ وَسَلَّمَ به نحوه‌ی کامل نمی‌تواند ثابت شود و فضیلت وی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَصَحْبِهِ وَسَلَّمَ با شأن جامعیت و کلیت لازم، به اثبات نخواهد رسید.

این یک مضمون دقیق از مولانا رحمۃ الله تعالی علیه در بیان تعظیم شأن و تجلیل مقام و بیان برتری و بزرگواری رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَصَحْبِهِ وَسَلَّمَ است که به طور مکاشفه بر وی ظاهر شده است؛ چنان که محققان بزرگواری از علمای ما مانند «شیخ اکبر» و «تقی الدین سبکی» و قطب عالم، شیخ «عبد القدوس گنگوهی» رحمۃ الله تعالی علیه آن را تحقیق نموده‌اند که به گمان ما از میان علمای متقدمین و فرزندگان متبحر، فکر و ذهن عده‌ی کثیری نتوانسته پیرامون سرپرده‌های میدان علمش دور بزنند.

با این همه، مطلب مذکور در نزد مبتدعان «هندوستان»، کفر و ضلالت قرار داده شده و حتی پیروان و دوست‌داران خود را به وسوسه می‌اندازند که این سخن، به معنای انکار خاتمیت رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَصَحْبِهِ وَسَلَّمَ است و این، مایه‌ی بسی تأسف است!

مرا به زندگی‌ام سوگند که همانا این بدترین افترا و بزرگ‌ترین دروغ و اتهامی بی‌جاست که جز کینه و عداوت و حسادت و بغض با اولیاء الله و خاصان بارگاه خدا، چیزی دیگر آنان را به آن و انداخته است و سنت الهی درباره‌ی انبیا و اولیایش همواره چنین جریان داشته است.



سؤال هفدهم

﴿١٧﴾ آیا شما قایل به این هستید که حضرت نبی اکرم صلی الله علیه و سلم بر ما برتری و فضیلتی جز فضیلت برادر بزرگ‌تر بر برادر کوچک‌تر از خود، ندارد؟

آیا احدی از شما چنین مطلبی در کتابی نوشته است؟

﴿جواب﴾

به عقیده‌ی علمای «دیوبند» پیامبر اسلام صلی الله علیه و سلم افضل البشر است

هیچ کس از ما و از اسلاف بزرگوار ما هرگز معتقد به چنین چیزی نبوده و نیست و ما نسبت به فردی از افراد ضعیف الایمان هم گمان نمی‌کنیم که این گونه خرافه و کلمه‌ی بیهوده‌ای را به زبان آورده باشد. هر کس بگوید: «جناب نبی اکرم صلی الله علیه و سلم بر ما فضیلتی جز همانند فضیلت برادر بزرگ بر برادر کوچک، ندارد»، به عقیده‌ی ما از دایره‌ی ایمان خارج است.

تصنیفات همه‌ی بزرگان گذشته‌ی ما با صراحت هر چه تمام‌تر این عقیده‌ی واهی و فاسد را رد کرده است و وجوه فضایل و برکات بی‌شمار و احسانات عدیده‌ی آن حضرت صلی الله علیه و سلم را که بر همه‌ی ما مسلمانان دارد، با چنان صراحت و وضاحتی بیان نموده و به رشته‌ی تحریر درآورده‌اند که اثبات نظیر شمه‌ای از آن در حق احدی دیگر از خلائق ممکن نیست؛ تا چه رسد به همه‌ی آن فضایل.



و اگر کسی این گونه سخنان واهی و مطالب خرافی را بر ما یا اسلاف ما افترا نماید، کلاً بی اساس است و نباید به آن التفات نمود؛ زیرا افضل همه‌ی بشر و اشرف تمام خلایق و سرور جمیع مرسلان و امام النبیین بودن آن حضرت علیه السلام از امور قطعی‌ای است که امکان ندارد برای حقیرترین مسلمانی در آن جای کوچک‌ترین تردیدی وجود داشته باشد.

با این همه، اگر باز هم کسی امثال این نوع سخنان خرافی را به ما منسوب کند، باید موضع آن را در تصنیفات ما نشان بدهد تا ما به حول و قوه‌ی قویه‌ی الهی، جهالت و کج فهمی توأم با الحاد و بددیانتی او را برای هر انسان باانصاف و فهیمی ظاهر و آشکار سازیم.



سؤال هجدهم

﴿۱۸﴾ آیا شما قایل به این مطلب هستید که علم حضرت نبی اکرم علیه السلام تنها در احکام شرعی محدود و خلاصه می‌شود یا این که به آن حضرت علیه السلام بهره‌ای از علومی که به ذات و صفات و افعال و اسرار خفیه و حکمت‌های الهیه و غیر این‌ها تعلق دارند، نیز عطا شده است که احدی از خلایق نمی‌تواند به پای ادنی مقامات آن برسد؟

﴿جواب﴾

به حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله علم اولین و آخرین عطا شده است

ما به زبان قایل و به قلب معتقد این مطلب هستیم که سیدنا رسول الله



صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در علوم متعلق به ذات و صفات و تشریعات - اعمّ از احکام عملی و حکم نظری و حقایق حقّه و اسرار خفیه و غیر این‌ها - عالم ترین همه‌ی مخلوقات است؛ به حدی که احدی از خلائق، ملک مقرب باشد یا نبی مرسل، به نزدیک سرپرده‌های ایوان بارگاه او نخواهد رسید و یقیناً علوم اولین و آخرین به آن حضرت صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ عطا شده و فضل الهی بر ایشان صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ بسیار عظیم است.

اما این بدان معنا نیست که آن حضرت صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ به جزئیات هر یک از واقعات و حوادثی که در هر لحظه از زمان پیش آمده‌اند به نحوی علم و اطلاع داشته باشد که اگر بعضی از وقایع از منصفی مشاهده‌ی شریفه و معرفت منیفه‌ی آن حضرت صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ پنهان شود، به اعلمیت و وسعت علمی و برتری معارف ایشان عَلَيْهِ السَّلَام از همه‌ی مردم، نقص و لطمه وارد کند؛ و لو این که شخصی دیگر از سایر خلائق و مردم به آن امر جزئی اطلاع یابد. همان گونه که اطلاع یافتن «هدهد» به یکی از عجیب‌ترین حوادث که از حضرت «سلیمان» عَلَيْهِ السَّلَام پوشیده بود، به اعلمیت ایشان عَلَيْهِ السَّلَام لطمه وارد نساخت؛ چنان که در «قرآن» [از زبان «هدهد»] آمده است:

﴿فَقَالَ أَحَطْتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ وَجِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَأٍ يَقِينٍ﴾ [نمل: ۲۲]

(هدهد گفت: خبری را دریافتم که تو بر آن مطلع نیستی و از ملک سبا خبری غیر قابل انکار به نزد تو آورده‌ام.)



سؤال نوزدهم

۶۱

﴿۱۹﴾ آیا نظر شما این است که علم شیطان لعین- [الْبَيَاطُ لِلَّهِ تَعَالَى!]- از علم سید کائنات عَلَيْهِ السَّلَام مطلقاً بیشتر و وسیع‌تر است؟ و آیا چنین مطلبی را در تصانیف خود نوشته‌اید؟

بر کسی که چنین عقیده‌ای داشته باشد، چه حکمی صادر می‌کنید؟

﴿جواب﴾

علم نبی مکرم ﷺ از علم همه‌ی مخلوقات بیشتر است

این مسأله را قبلاً نوشتیم که شخص شخیص حضرت نبی مکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَصَحْبِهِ وَسَلَّمَ به حکمت‌ها و اسرار و غیر آن علی الإطلاق عالم‌ترین مخلوقات است و ما به این مطلب اذعان و یقین داریم که هر کس بگوید: «فلان شخص از آن حضرت عَلَيْهِ السَّلَام عالم‌تر است»، یقیناً کافر می‌شود و مشایخ ما به کفر کسی که بگوید: «ابلیس لعین از نبی مکرم عَلَيْهِ السَّلَام عالم‌تر است»، فتوای قطعی کفر صادر کرده‌اند. پس چگونه ممکن است در کتابی از تألیفات ما آن چنان سخنی رفته باشد.

آری؛ پس از تحقق این امر که آن حضرت عَلَيْهِ السَّلَام عالم‌ترین مخلوقات خداوند به علوم شریفه‌ای می‌باشد که شایسته‌ی مقام بلند ایشان صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است، پوشیده بودن بعضی حوادث جزئی بی‌اهمیت بر وی - آن هم به

دلیل عدم التفات خود آن حضرت عَلَيْهِ السَّلَام به سوی آن - کوچک ترین نقصی در اعلیت ایشان عَلَيْهِ السَّلَام به وجود نمی آورد؛ کما این که اطلاع یافتن «ابلیس» بر اکثر این گونه حوادث بی اهمیت که به دلیل شدت التفات و توجه او بدانها نصیب او شده، کمترین شرف و کمال علمی را در او ایجاد نمی کند؛ زیرا این چیزها مدار برتری و کمال نیستند...

از این جا معلوم شد که تفوّه به چنین جسارت و گستاخی که - [مَعَاذَ اللَّهِ!] - «ابلیس» از سیدنا رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَصَحْبِهِ وَسَلَّمَ عالم تر است، هرگز جایز و صحیح نیست؛ همان طور که نمی توان یک کودک را که بعضی از جزئیات را دانسته، از عالمی محقق و متبحر در علوم و فنون مختلف که از آن جزئیات بی اطلاع است، عالم تر قرار دارد. ما حکایت «هُدُود» و این سخن اش خطاب به حضرت «سلیمان» عَلَيْهِ السَّلَام را از «قرآن» تلاوت کردیم که می گوید: «دریافته ام خبری را که تو از آن خبر نداری». و کتب حدیث و دفاتر تفسیر پُر از نظایر بی شمار و مشهور آن هستند.

و همچنین حکما بر این مطلب اتفاق نظر دارند که «افلاطون» و «جالینوس» و امثال آنان، از عالمترین اطباء در کیفیات و حالات داروها هستند؛ در حالی که همه ی آنها هم می دانند که کرم های داخل مدفوعات از حالات و ذایقه و کیفیات آن داناتر از آن دو طبیب مشهور هستند و مع الوصف بی اطلاع بودن «افلاطون» و «جالینوس» از این احوال ردیه، ضرری به اعلم بودن شان وارد نمی کند و با این که همه می دانند دایره ی معلومات کرم های نجاسات در مورد حالات نجاسات، وسیع تر از دایره ی علم «افلاطون» به آن هاست، اما هیچ یک از دانایان و نادانان به خود اجازه نمی دهد بگوید کرم های داخل نجاسات، از «افلاطون» عالم تر اند.

اختلاف عقیده بین علمای «دیوبند» و مبتدعان هند و علل آن

مبتدعان مناطق ما تمام انواع علوم - از سفلی و رذیل گرفته تا اعلیٰ و اشرف - همه را برای ذات گرامی نبی اکرم عَلَيْهِ اَلْفَ حُجَّةٌ وَ سَلَامٌ ثابت می‌کنند و می‌گویند: «چون آن حضرت عَلَيْهِ السَّلَام از همه‌ی مخلوقات افضل است، پس کلیه‌ی علوم آن‌ها - اعم از کلیات و جزئیات هر کدام - را باید داشته باشد؛ در حالی که ما اثبات این امر را بدون وجود نصّی معتبر و صرفاً با این قیاس فاسد انکار نموده‌ایم. آیا مگر نمی‌بینید که هر فرد مؤمنی از «ابلیس» افضل و اشرف است. پس با این قیاس لازم است که هر فردی از آحاد مؤمنان امت، به همه‌ی علوم [مکرآمیز و پرفریب و وسوس] «ابلیس» آگاه باشد و به همین ترتیب طبق چنین قیاسی لازم است حضرت «سلیمان» عَلَيْهِ السَّلَام به آن چه «هدهُد» دانسته بود، عالم باشد و «افلاطون» و «جالینوس» به همه‌ی آن چه کرم‌های نجاسات آشنا هستند، آشنایی داشته باشند! بدیهی است که همه‌ی این لوازم از ریشه و اساس باطل هستند؛ چنان‌که به مشاهده ثابت است.

و این، خلاصه‌ی سخنی است که ما در کتاب «براهین قاطعه» که برنده‌ی رگ‌های کُندذهنان بددین و شکننده‌ی گردن دجالان افتراپرداز است، گفته‌ایم.

پس بحث ما در آن کتاب صرفاً پیرامون بعضی حوادث جزئی بود و به همین جهت در آن، کلمه‌ی اشاره را به کار برده بودیم تا دلالت بر این امر کند که مقصود ما از نفی و اثبات در آن‌جا، فقط همین جزئیات هستند، نه چیزی دیگر. اما شیوه‌ی مفسدان این است که سخنان را تحریف می‌کنند و از محاسبه‌ی شه‌ن‌شاه حقیقی بسیار دانا نمی‌ترسند. ما جزماً عقیده داریم که هر کس بگوید: «فلان شخص از نبی اکرم عَلَيْهِ السَّلَام عالم‌تر است»، کافر می‌شود؛ چنان

که عده‌ی زیادی از دانشمندان ما به آن تصریح نموده‌اند.

پس، هر کس جز آن چه ما در این جا ذکر نمودیم بر ما افترا کند، بر وی لازم است با ترس از حساب و کتاب مالک روز جزا، مدرک و دلیل ارایه کند. و خداوند بر آن چه ما گفتیم، وکیل است.



سؤال بیستم

﴿۲۰﴾ آیا عقیده‌ی شما این است که علم «نبی اکرم» صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با علم «زید» و «بکر» و بهائم برابر است یا شما از این گونه خرافات اظهار برائت می‌کنید؟ و آیا مولانا «اشرف علی تهانوی» در کتاب خود موسوم به «حفظ الایمان» این مطلب را نوشته است یا خیر؟

کسی که چنین عقیده‌ای داشته باشد، به نزد شما حکمش چیست؟

﴿جواب﴾

اطلاق «عالم الغیب» بر نبی اکرم صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، نادرست است

می‌گویم: این هم یکی دیگر از اکاذیب و افتراپردازی‌های مبتدعان است که بدون شک و تردید معنی سخن مولانا مَدَّ ظِلَّهُ را تحریف و بنا به کینه‌ی خود بر خلاف مراد حضرت شیخ، چیز دیگری اظهار نمودند. خدا نابودشان سازد! به کجای می‌روند؟!

آن چه حضرت شیخ، علامه «تهانوی» رَحِمَهُ اللّٰهُ عَلَيْهِ در رساله‌ی کوچک‌اش

به نام «حفظ الایمان» در پاسخ به سه پرسش - اولی در مورد سجده‌ی تعظیمی قبور، و دومی درباره‌ی طواف قبور، و سومی درباره‌ی اطلاق وصف «عالم الغیب» به سیدنا رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه سکه - مرقوم فرموده، خلاصه‌اش بدین قرار است:

«اطلاق این جمله چون موهم شرک است، اگر چه به تأویل هم باشد، جایز نیست؛ همان طور که در «قرآن» از اطلاق کلمه‌ی «رَاحًا»^(۱) و در روایت «صحیح مسلم» از اطلاق کلمه‌ی «عَبْدِی وَآمَنَی»^(۲) بر بردگان عمانعت به عمل آمده است. زیرا مراد از «غیب مطلق» در اطلاقات شرعیه آن است که بر آن هیچ دلیلی نباشد و برای دسترسی به آن هیچ وسیله و سبیلی وجود نداشته باشد و به همین مفهوم این ارشادات الهی در «قرآن» آمده است:

﴿قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ﴾ [نمل: ۸۵]
(بگو: جز الله هیچ یک از کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند غیب نمی‌دانند)
و:

﴿وَلَوْ كُنْتَ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَاسْتَكْبَرْتَ مِنَ الْخَيْرِ﴾ [اعراف: ۱۸۸]
(و اگر من غیب می‌دانستم، در اندوختن منافع استکبار می‌کردم)

(۱) آمده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعَيْنَا وَقُولُوا نَنْظُرُنَا وَاسْمَعُوا﴾ (بقره: ۱۰۴).

(۲) به روایت مسلم در صحیح از ابوهریره رضی الله عنه مرفوعاً: الألفاظ من الأدب/ باب ۳، ش ۱۳ إلى ۱۵ (۲۲۴۹) - و بخاری در صحیح: العتق/ باب ۱۷، ش ۲۵۵۲ و در الأدب المفرد: الخدم والمالیک/ باب ۲۶، ش ۲۱۰ و ابوداود در سنن: الأدب/ باب ۷۵، ش ۴۹۷۵ و

و سایر آیاتی که در این مورد نازل شده است.

و اگر این نوع اطلاقات با نوعی تأویل روا داشته شوند، لازم است اطلاق صفت «خالق» و «رازق» و «مالک» و «معبود» و دیگر صفات مختص به ذات مقدس و متعال خداوند متعال را نیز با همین گونه تأویلات بر خلوق تجویز نمود و همچنین بناءً علیه لازم است که نفی اطلاق جمله‌ی «عالم الغیب» بر ذات پاک خداوند متعال هم با استفاده از تأویلی دیگر تجویز گردد و درست دانسته شود؛ زیرا عالم الغیب بودن خداوند متعال بالواسطه و بالعرض نیست [بلکه بدون واسطه و بالقصد است]. و آیا هیچ عاقل متدبّنی می‌تواند به این نفی اجازه دهد؟ کلاً و حاشا!

باز هم، بالفرض و بنا به قول سائل، اگر چنین اطلاقی بر ذات مقدّس «رسول الله» صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَصَحِّهِ وَسَلَّمَ صحیح باشد، ما از وی استفسار خواهیم کرد که منظورش از این «غیب» چیست؟ آیا مرادش هر فردی از افراد «غیب» است یا بعضی از آن؟ اگر مراد او بعضی از غیوب باشد، پس این دانستن، اختصاص به مقام حضرت صاحب رسالت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَصَحِّهِ وَسَلَّمَ ندارد؛ زیرا علم بعضی از غیوب هر چند هم قلیل و ناچیز را «زید» و «عمرو» و حتی هر کودک و دیوانه و حتی تمام حیوانات نیز دارند؛ چون هر یک از آن‌ها چیزی را می‌داند که دیگری نمی‌داند و بر وی پوشیده است.

پس اگر سائل اطلاق «عالم الغیب» را بر کسی به این دلیل تجویز می‌نماید که بعضی از غیوب را به همین معنا می‌داند، بر وی لازم است که اطلاق آن را بر همه‌ی آن چه که ذکر شدند جایز قرار دهد، که در چنین

صورتی بدیهی است این اطلاق از کمالات نبوت قرار نخواهد گرفت؛ زیرا سایرین هم در آن شریک خواهند بود و در غیر چنین صورتی از وی وجه فرق و دلیل امتیاز، سؤال خواهد شد که هرگز به اقامه‌ی چنین دلیلی راه نخواهد یافت.»

کلام مولانا «تهانوی» رَحْمَةُ اللهِ تَا این جا تمام شد.

حال شما - خداوند مورد رحمت خود قرارتان دهد! - در این کلام شیخ «تهانوی» رَحْمَةُ اللهِ نظر فرمایید؛ در آن از دروغی که مبتدعان بر او بسته‌اند، نشانی نخواهید یافت. حاشا که احدی از مسلمانان قایل به مساوات علم رسول الله صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم با علم «زید» و «بکر» و بهائم باشد، بلکه بالعکس، مولانا بر کسی که با این دلیل مدعی جواز اطلاق «علم غیب» به رسول الله صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم می‌شود که آن حضرت عَلَیْهِ السَّلَام بعضی از غیوب را می‌داند، به طریق الزام و استنکار، تردید و اقامه‌ی حجت می‌فرماید که بر وی لازم می‌آید که این کلمه را بر همه‌ی مردم و بهائم اطلاق کند. پس این مضمون چه نسبتی با آن ادعای مساوات علم دارد که مبتدعان افتراء بر مولانا «تهانوی» رَحْمَةُ اللهِ برمی‌بندند؟! نفرین خدا بر دروغ‌گویان!

اعتقاد به مساوات علم پیغمبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم با علم افراد دیگر، کفر است!

ما با قطع و یقین عقیده داریم که هر کس معتقد به مساوات علم نبی اکرم عَلَیْهِ السَّلَام با علم «زید» و «بکر» و بهائم و دیوانگان باشد، قطعاً کافر است و حاشا که مولانا - دَاوُدُ حَکَمَةُ - این گونه کلمات واهی را بر زبان بیاورد. حقاً که این از شگفت‌آورترین شگفتی‌هاست!



سؤال بیست و یکم

﴿۲۱﴾ آیا شما به این مطلب قایل هستید که ذکر ولادت جناب رسول الله ﷺ شرعاً، قبیح و از بدعات سیئه و حرام است یا نظر شما چیزی دیگر است؟

﴿جواب﴾

ذکر ولادت باسعادت نبی اکرم ﷺ، از عالی ترین مستحبات است

نه تنها ما، بلکه احدی دیگر از مسلمانان هرگز نمی گوید که ذکر ولادت شریفه ی آن حضرت عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ و حتی ذکر غبار نعلین شریفین و ذکر ادرار الاغ ایشان عَلَيْهِ السَّلَامُ، دارای قباح و از بدعات سیئه و یا حرام است، بلکه بالعکس، به عقیده ی ما، ذکر حالاتی که کوچک ترین تعلق و ارتباطی به ذات پاک رسول الله ﷺ دارد، از پسندیده ترین مندوبات و از عالی ترین مستحبات است؛ مساوی است که ذکر ولادت باسعادت آن حضرت



(۱) در اصطلاح ایرانی ها، به این مراسم «جلسات مولود» گفته می شود که در مناطق کردنشین و ترکمن نشین رواجی تمام دارد و هر ساله در سال روز ولادت «رسول الله ﷺ» برپا می گردد و البته در مواردی با آن چه از شرایط جواز که در این سطور قید شده، منطبق نیست. قدیماً در بلوچستان در شهر چابهار هم به شکل بدعی و آمیخته با موارد نامشروع وجود داشت که با آمدن مترجم این کتاب و مساعی مخلصانه شان، برای همیشه بساطش برچیده و کنار انداخته شد؛ فَشَكَرَ اللَّهُ تَعَالَى سَعِيَهُ! (آزاد)

عَلَيْهِ السَّلَامَ باشد یا ذکر بول و براز، و نشست و برخاست، و خواب و بیداری ایشان عَلَیْهِ السَّلَامَ؛ چنان که در کتاب ما، «پراهین قاطعه»، در چندین موضع به آن تصریح شده است و همچنین در فتاوی‌ای مشایخ ما - که رحمت خداوند متعال بر آنان باد! - این مطلب ذکر شده است؛ مانند آن چه که در فتوای مولانا «احمد علی» محدث سہانپوری رَحْمَةُ اللهِ، شاگرد مولانا «سید محمد اسحاق دہلوی»، مهاجر مکی رَحْمَةُ اللهِ آمده است که ما ترجمه‌ی آن را نقل می‌کنیم تا نمونه‌ای باشد از تمام فتوای دیگر در این موضوع.

فتوای مولانا «سہانپوری» رَحْمَةُ اللهِ در فضیلت ذکر ولادت باسعادت

از ایشان در مورد «مجلس میلاد» سؤال شد که تشکیل آن به چه نحو جایز و به چه نحوی ناجایز است؟
جواب دادند:

«ذکر ولادت شریفی سیدنا رسول الله صَلَّی اللهُ عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّم با بیان روایات صحیحہ، در اوقاتی که خالی از عبادت‌های واجبہ هستند و با کیفیاتی که مخالف با طریقہ و روش صحابہ‌ی کرام و اہل قرون ثلاثہ‌ی مشہود ہا بالخیر^(۱) و بر مبنای اعتقادات موہم شرک و بدعت نباشد و با آدابی کہ با سیرت صحابہ رَضِیَ اللهُ تَعَالٰی عَنْہُمْ کہ مصداق این قول شریف آن حضرت عَلَیْہِ السَّلَام است کہ فرمود: «مَا أَنَا عَلَیْہِ

(۱) اشاره به حدیث معروف «خَيْرُ الْقُرُونِ قَرْنِي، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونِي، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ» دارد کہ با الفاظ مشابه دیگری ہم روایت شدہ است (بہ روایت بخاری در صحیح از ابن مسعود رَحْمَةُ اللهِ عَلَیْہِ: الشہادات/ باب ۹، ش ۲۶۵۷ و ۲۶۵۲، ایضاً ش ۳۶۵۰، ۶۲۴۸، ۶۶۵۸ - و مسلم در صحیح: فضائل الصحابة/ باب ۵۲، ش ۲۱۰ (۲۵۳۳) - و ...).

وَأَصْحَابِي^(۱) (راه رستگاری، راهی است که من و اصحابم بر آن گامزن هستیم)، منافات نداشته باشد و در مجالسی که از منکرات شرعی خالی باشند، موجب خیر و برکت خواهد بود؛ اما با این شرط که مقرون به صلیق نیت و اخلاص باشد و تحت این عقیده انجام شود که از جمله‌ی اذکار حسنه و مندوبه‌ای است که مقید به وقتی از اوقات نیست.

پس، وقتی به این نحو انجام گیرد، گمان نمی‌رود که احدی از مسلمانان به صادر نمودن حکم نامشروع یا بدعت بودن آن مبادرت نماید ...»

منکرات مجالس مروجیه ربیع المولود

با این توضیح روشن شد که ما هرگز منکر ذکر ولادت شریفه‌ی آن حضرت صَلَّی اللہُ عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّم نیستیم، بلکه ما منکر کارهای ناروایی هستیم که به آن منضم و چسبانده شده است؛ چنان‌که خود شما در مجالس مولودی که در «هند» تشکیل شده، مشاهده نموده‌اید؛ از قبیل بیان روایات واهی و ساختگی، اختلاط مردان و زنان، اسراف و تبذیر در روشن کردن شمع و چراغ‌ها و آرایش‌های دیگر، آن را یک واجب شرعی دانستن، طعن و تکفیر کسانی که با آنها در این گونه مجالس شرکت نکنند و دشنام رواداشتن بر آنان و سایر منکرات

(۱) به روایت ترمذی در سنن از عبدالله بن عمرو رضی اللہ عنہ مرفوعاً: ایمان/باب ۱۸، ش ۲۶۴۱- و طبرانی در معجم کبیر: ش ۷۵۵۳- و آجری در أربعین: ش ۱۳- و ابوالقاسم در الترغیب والترہیب: ش ۹۶۵- و لالکایی در إعتقاد أهل السنة: ش ۱۴۷- و بیہقی در الإعتقاد والہدایۃ- و مروزی در السنة: ش ۵۹.

شرعیه‌ای غیر از این‌ها که این مجالس خیلی کم از آن خالی یافته می‌شوند. خلاصه، هرگاه «مجلس مولود» از این گونه منکرات خالی باشد، ما هرگز نمی‌گوییم که ذکر ولادت شریفه‌ی آن حضرت عَلَيْهِ السَّلَام ناروا و بدعت است. چگونه نسبت به مسلمانان گمان برده می‌شود که به گفتن چنین سخن زشت و ناپسندی مبادرت می‌نمایند؟!

پس باید دانست که این سخن نیز از جمله افتراءات و بهتان‌هایی است که دجالان ملحد و دروغ‌گو بر ما بر بسته‌اند - خدا رسوای‌شان سازد و هر کجا باشند؛ در خشکی و دریا و زمین‌های نرم و سخت، بر آنها نفرین و لعنت نازل کند!



سؤال بیست و دوم

﴿۲۲﴾ آیا شما در هیچ جزوه و کتابی نوشته‌اید که ذکر ولادت آن حضرت صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ همانند «جَنَمِ اشْتَمِ کنهیا»^(۱) می‌باشد یا خیر؟

(۱) جشن هندوان است. «جَنَم» به معنی پیدایش و به دنیا آمدن است و «اشتمی»، روز هشتم هر ماه هندی را می‌گویند و «کنهیا» یا «کرشن جی» نام «اوتار» هندوهاست که به عقیده‌ی آنها خدا در وی حلول کرده و برای اصلاح مخلوق به دنیا آمده است (العیاذ بالله!). آنان عقیده دارند «کنهیا» - به اعتبار ماه‌های هندی - در هشتم ماه بهاون که از نیمه‌ی آخر ماه آوت میلادی تا نیمه‌ی اول سپتامبر ادامه دارد، «جَنَم» یافته است و این روز را به همین مناسبت همه ساله جشن می‌گیرند.

ر.ک: «فیروز اللغات» (مترجم)

﴿ جواب ﴾

زشت ترین افترا!

۷۲

این نیز از جمله افتراهای دجالان مبتدع است که بر ما و بر اکابر ما بسته اند. ما در صفحات قبل به طور یقین بیان داشتیم که ذکر ولادت آن حضرت علیه السلام از بهترین مندوبات و از برترین مستحبات است. چگونه نسبت به مسلمانی گمان برده می شود که بگوید ذکر ولادت شریفی آن حضرت صلی الله علیه و سلم با فعل کفار مشابهت دارد؟! - معاذ الله! همانا مستدل آنان در اختراع این افترا و بهتان، آن عبارت مولانا «گنگوهی» قدس الله سره العزیز است که ما در صفحه‌ی ۱۴۱ از کتاب خود، «براهین قاطعه» نقل کرده ایم و حاشا که جناب مولانا چنین سخنی واهی گفته باشد! مقصود مولانا در آن عبارت، مرحله‌ها دورتر از آن چیزی است که به ایشان نسبت داده شده است و به زودی از مضمون عبارت وی - که ذکرش خواهیم کرد - این حقیقت روشن خواهد شد و آن عبارت، خود با صدای بلند اعلام خواهد داشت که آن چه به ایشان نسبت داده شده، نتیجه‌ی کار یک انسان مفتری و کذاب است.

مفهوم عبارت حضرت «گنگوهی» رحمته الله

حاصل کلام مولانا رحمة الله علیه که در ضمن بحث «قیام [ایستادن] در وقت ذکر ولادت شریفی آن حضرت صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم» آمده، این است که هر کس اعتقاد داشته باشد روح مبارک آن حضرت علیه السلام از عالم ارواح به عالم دنیا می آید و نیز در مجلس مولود به وقوع حقیقی ولادت یقین پیدا می کند و همان اعمالی را انجام دهد که در ساعت ولادت حقیقی - که گذشته است - انجام

دادن آن لازم و ضروری بود، چنین شخصی خطاکار و متشبّه به مجوسیان در اعتقاد آنان به تجدید تولد معبود معروف‌شان به نام «کنهیا» در هر سال و اظهار آن‌چه در روز ولادت حقیقی او انجام گرفته، در آن روز، می‌باشد و یا این کارش مشابه با عمل شیعیان هندی در مورد سیدنا حضرت «حسین» رَضِيَ اللهُ عَنْهُ و سایر پیروان شهیدش در کربلا رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُمْ است که تمام اعمال و حرکاتی را که نسبت به آن بزرگواران در عاشورا (ی سال ۶۱ هجری) در کربلا روا داشته شده بود، با حکایت و آدا درآوردن، قولاً و فعلاً انجام می‌دهند؛ از قبیل درست کردن نعش، کفن کردن آن، قبر کنندن و دفن نمودنش در آن، برافراشتن عَکَم جنگ، رنگین ساختن لباس‌ها با خون و نوحه خواندن بر آن و امثال این گونه کارها که بر کسی که در این مناطق آن‌ها را دیده و مشاهده نموده است، پنهان نیست.

و اینک ترجمه‌ی اصل عبارت ایشان:

«اما درست دانستن «قیام» به این توجیه که چون روح شریف از عالم ارواح به سوی عالم شهادت تشریف می‌آورد، حاضران مجلس برای تعظیمش سر پا می‌ایستند، این هم یک نوع حماقت است! زیرا این توجیه، ایستادن در موقع عین ولادت شریفه را اقتضا می‌کند و بدیهی است که ولادت شریفه در این ایام تکرار نمی‌شود. علی‌هذا، عاده‌ی ولادت شریف یا مشابه با فعل هندوهاست که شبیه اصل لحظات ولادت معبودشان «کنهیا» را درمی‌آورند و تقلید می‌کنند، یا مشابه عمل شیعیانی است که در هر سال برای شهادت اهل بیت رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُمْ شبیه درمی‌آورند.

پس، بدین نحو این عمل اهل بدعت - مَعَادَ اللهِ! - شبیه‌سازی ساعات



حقیقی ولادت شریفه‌ای که در زمان گذشته اتفاق افتاده، قرار خواهد گرفت و بدون تردید چنین حرکتی، شایسته‌ی ملامت و قرین حرمت و فسق است و حتی شناعت فعل اینان از فعل هندوها نیز بیشتر است؛ زیرا آنان در سال یک‌بار این عمل را انجام می‌دهند و این مبتدعان این مزخرفات فرضی و خیالی را کراراً هر وقت دل‌شان بخواهد! در شرع هم نظیری برای این عمل وجود ندارد که با یک امری خیالی درست همانند امر حقیقی معامله و رفتار شود، بلکه چنین چیزی در شرع حرام می‌باشد...»

ملاحظه فرمایید ای خردمندان که حضرت مولانا قدس الله سره العزیز دربارهی قضیه‌ی «میلاد با سعادت» جز بر این عقیده‌ی جاهلان هندی که بر مبنای همین نوع خیالات فاسد «قیام» می‌نمایند، بر امر دیگری انکار و تردید نفرموده‌اند و در هیچ کجای این سخن، مجلس ذکر ولادت شریفه‌ی آن حضرت علیه السلام به فعل مجوس و روافض هند تشبیه نشده است. حاشا که اکابر ما چنین سخنی بگویند! اما ستمکاران بر طرفداران حق، افترا و نشانه‌های به حق خدا را انکار می‌کنند.



سؤال بیست و سوم

﴿۲۳﴾ آیا واقعاً علامه‌ی زمان و شیخ اجل، مولوی «رشید احمد گنگوهی» رحمه الله علیه گفته است که - مَآذَ اللَّهِ! - خداوند دروغ می‌گوید و گوینده‌ی چنین سخنی گمراه نیست، یا این، از افتراها و بهتان‌ها بر

ایشان است؟ و در صورت بهتان و افترا بودن، جواب این ادعای مرد بریلوی^(۱) که می‌گوید: «کُجی فتوای مولانا «گنگوهی» که این مطلب در ذکر شده، نزد من هست»، چیست؟

❖ جواب ❖

آنچه که در این رابطه به شیخ اجل و یکتای دوران و علامه‌ی زمان، حضرت مولانا «رشید احمد گنگوهی» رحمة الله علیه نسبت کرده‌اند، ساختگی و دروغ محض است و از جمله اکاذیبی است که شیاطین فریب‌کار و دروغ‌گو - که خداوند هلاک‌شان گرداند! - بر دامن پاک وی بر بسته‌اند. جناب مولانا از این زندقه و الحاد مبرا است.

فتوای حضرت «گنگوهی» رحمة الله علیه که: نسبت کردن کذب و نقص به ذات پاک الهی قطعاً کفر است

برای تکذیب مبتدعان و تأیید اظهارات ما، فتوای عربی خود مولانا که در صفحه‌ی ۱۱۹ از جلد اول کتاب فتاوی ایشان موسوم به «فتاوی رشیدیه» هست و پس از مهر تأیید خوردن از طرف علمای «مکّه‌ی مکرمه» چاپ و نشر گردیده، کافی است.

صورت سؤال این است:

(۱) یعنی «احمد رضاخان بریلوی»؛ بانی فرقه‌ی «بریلویت» و مؤلف «حسام الحرمین» که اتهامات وی در آن کتاب بر علمای «دیوبند»، موجب طرح این سؤالات از طرف علمای حرمین و تدوین «المهّند» از سوی علمای دیوبند گردید. (آزاد)

به نام خداوند بخشنده و مهربان

او را سپاس می‌گوییم و بر رسول بزرگوارش درود می‌فرستیم. چه می‌فرمایند در این مسأله که: آیا می‌توان خداوند متعال را به صفت «کذب» متصف کرد یا خیر؟ و حکم درباره‌ی کسی که معتقد باشد - مَعَاذَ اللَّهِ! - خداوند دروغ می‌گوید، چیست؟

به ما فتوا دهید و از سوی خداوند مأجور شوید

جواب:

«حَقًّا وَ یَقِینًا» خداوند متعال منزّه از آن است که به «کذب» متصف شود و در کلام پاک وی ابدًا هیچ شایبه‌ای از «کذب» وجود ندارد؛ چنان‌که خود وی ارشاد می‌فرماید:

﴿وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا﴾ [نساء: ۱۲۲] (از خداوند راست‌گوتر کیست؟)

هر کس عقیده داشته باشد که - مَعَاذَ اللَّهِ! - خداوند پاک متصف به «کذب» است، یا به چنین سخن ناروایی لب بگشاید، قطعاً کافر و ملعون و مخالف «قرآن» و سنت و اجماع امت است. آری؛ [بحث این است که] به اعتقاد اهل ایمان، آن چه خداوند متعال در «قرآن مجید» درباره‌ی جهنمی‌بودن «فرعون» و «هامان» و «ابولهب» فرموده، حکم قطعی است که هرگز خلاف آن عمل نمی‌کند، اما در عین حال او سُبْحَانَهُ تَعَالٰی قادر است آنها را داخل جَنّت بکند و از انجام چنین کاری عاجز نیست، ولی با اختیار خود چنین نخواهد کرد؛ چنان‌که می‌فرماید:

﴿وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدًى لَهَا وَلَكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ



جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ﴿[سجده: ۱۳]

(و اگر ما می‌خواستیم، هر نفسی را هدایت می‌دادیم، ولی این سخن از سوی من ثابت شده که حتماً دوزخ را از جن و انسان پر خواهم کرد.)

پس با این آیه روشن شد که خداوند متعال اگر می‌خواست همه‌ی آنان را مؤمن می‌کرد، اما او به خلاف آن چه فرموده، عمل نمی‌کند و همه‌ی این امور با اختیار است نه از روی اضطرار و او تَکَلِّی فاعِل مختار است و هر چه بخواهد می‌کند. این، عقیده‌ی همه علمای اُمت است و همان طور که علامه «بیضاوی» در تفسیر آیه‌ی ﴿وَإِنْ تَنْفِرْ لَهُمْ...﴾ [مائده: ۱۱۸] گفته است، نبخشیدن «شرک»، مقتضای وعید است و بنابراین، لذاته در آن امتناعی وجود ندارد.

والله أعلم بالصواب.

کتابه رشید احمد گنگوہی عفی عنہ

تصدیق و تأیید فتوای فوق حضرت «گنگوہی»

توسط علمای «مکه‌ی مکرّمه» نزاد الله شرّها

۱- شیخ «محمد صالح بن صدیق کمال حنفی» و شیخ «محمد سعید بن محمد بابصیل»:

«احمد زیبای ذاتی است که لایق آن است و توفیق و کمک را از او درخواست می‌کنیم.

جوابی که از علامه «رشید احمد» در بالا ذکر شد، همان جواب حقیقی است که راه فراری از آن وجود ندارد. و درود خداوند بر خاتم

پیامبران و بر اهل بیت و یاران آن حضرت علیہ السلام

به نوشتن این کلمات، خادم شریعت، امیدوار لطف خفی، «محمد صالح بن صدیق کمال حنفی»، مفتی کنونی مکه‌ی مکرمه دستور فرمود و آن را آرزومند نیل کمالات، «محمد سعید بن محمد بابصیل» که خداوند، او و والدین و مشایخش و همه‌ی مسلمانان را پیامرزد، در مکه‌ی مکرمه به رشته‌ی تحریر درآورد

۲- امیدوار عفو از واهب العطیة، «محمد عابد بن شیخ حسین»، مفتی مالکیه در شهر خدا، مکه‌ی محمیّه.

۳- شیخ «خلف بن ابراهیم»، مفتی حنابلّه در مکه‌ی مکرمه
«بعد از درود و سلام؛ آن چه علامه «رشید احمد» نوشته است،
کافی و بر آن اعتماد است و بلکه حرف حقی که هیچ راه گریزی از
آن وجود ندارد، همین است.»

این کلمات را حقیر، «خلف بن ابراهیم»، مفتی حنابلّه در
مکه‌ی مکرمه تحریر نموده است

جعل فتوا توسط «احمد رضاخان بریلوی»
بدترین نمونه‌ی دجل و فریب است!

و در جواب این ادعای مرد بریلوی که فتوایی که مولانا «گنگوهی» را
نزد خود دارد، باید گفت که این از تراشیده‌های خود اوست؛ خودش چنین
چیزی جعل کرده و نزد خود بایگانی نموده تا بر حضرت مولانا «گنگوهی»
قدس سرّه افترا و بهتان ببندد و البته ارتکاب جعل این نوع اکاذیب برای وی خیلی
آسان است؛ چون او در این گونه کارها استاد است و بقیه‌ی مردم در

زمان وی در چنین اموری، به منزله‌ی عایله‌ی او هستند؛ زیرا او محرف و ملبس و دجال و مکار زمانه‌ی خویش است و چه بسا از خود مهر به نام دیگران جعل می‌کند.

او از «مسیح قادیانی» هیچ کمتر نیست؛ زیرا آن مرد قادیانی، علناً و به طور ظاهر مدعی رسالت است و این مرد بریلوی، مجدّدیت خود را پشت پرده مستور داشته و علمای امت را تکفیر می‌کند؛ درست مانند «وهابیه»، پیروان «محمد بن عبد الوهاب» که این امت را تکفیر می‌کردند - خدا او را نیز همانند آنان رسوا سازد!



سؤال بیست و چهارم

﴿۲۴﴾ آیا شما چنین عقیده‌ای دارید که در سخنی از سخنان خداوند

سُبْحَانَكَ امكان وقوع «کذب» وجود دارد؟
واقعیت امر چه گونه است؟

﴿جواب﴾

تَوْهَم «کذب» در کلام الهی، کفر و زندقه است!

ما و مشایخ ما رَحِمَهُمُ اللهُ تَعَالٰی اذعان و یقین داریم که هر سخنی که از ذات باری تعالی صدور یافته یا در آینده صادر خواهد شد، مقطوع الصدق و بدون شک و تردید با واقع و حقیقت امر، مطابق است.

در هیچ سخنی از کلام الهی اصلاً و قطعاً شایبه‌ی «کذب» و واهمه‌ی خلاف وجود ندارد و هر کس خلاف این اعتقاد داشته باشد یا در گوشه‌ای از کلام او **تعالی** توهم «کذب» به ذهن خود راه دهد، کافر و ملحد و زندیق است و ذره‌ای از ایمان در قلب وی وجود ندارد!



سؤال بیست و پنجم

﴿۲۵﴾ آیا شما در تصنیفی از تصانیف خود، عقیده‌ی امکان «کذب» را به سوی اشاعره^(۱) منسوب کرده‌اید؟ در صورت صحّت، مراد از آن چیست؟ و آیا از علمای معتمد، نزد شما مدرکی در این مورد وجود دارد؟ واقعیت امر را برای ما بیان دارید.

﴿جواب﴾

پرده‌برداری از حقیقت افترای امکان «کذب» در کلام باری تعالی بر علمای «دیوبند»

اصل قضیه چنین است که بین ما و منطقیان و اهل بدعت «هند» در این مسأله نزاع واقع شد که:

(۱) منسوب به امام «ابو الحسن اشعری». گفتیم که ایشان و امام «ابو منصور ماتریدی»
دو امام مسلم عقاید «اهل سنت و جماعت» هستند. (به پانوشته‌های جواب اول مراجعه کنید) (آزاد)

«آن چه خداوند وعده و یا اراده فرموده است، آیا بر خلاف آن هم قدرت دارد یا خیر؟»

آنان گفتند که خلاف این امور از دایره‌ی قدرت قدیمه خارج و عقلاً محال می‌باشد و امکان ندارد این امور برای خداوند مقدور باشند؛ زیرا بر او واجب است که طبق وعده و خبر و اراده و علم خود عمل کند. اما ما می‌گوییم که این گونه افعال گرچه بدون شک و تردید در محدوده‌ی قدرت او **سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى** داخل اند، اما به نزد **هَمَّ فَرَقَ** «اهل سنت» - اعم از «اشاعره» و «ماتریدیه» - وقوع آن، ممنوع و ناجایز می‌باشد؛ نزد «ماتریدیه»، عقلاً و شرعاً و نزد «اشاعره»، فقط شرعاً.

به دنبال اظهار این سخن، آنان بر ما معترض شدند که عقیده‌ی دخول این امور تحت قدرت، مستلزم جواز امکان «کذب» است؛ در حالی که «کذب» قطعاً تحت قدرت نیست و ذاتاً محال می‌باشد. ما در جواب به ایراد جواب‌های گوناگونی که علمای کلام ذکر نموده‌اند، مبادرت نمودیم و از آن جمله این است که: اگر پذیرفتن دخول این امور تحت القدره، مستلزم پذیرفتن امکان «کذب» قرار داده شود، پس باید گفت که آن نیز بالذات از محالات نیست، بلکه همانند «سفه» و «ظلم» ذاتاً مقدور ولی شرعاً و عقلاً، یا فقط شرعاً ممتنع است؛ چنان که تعداد زیادی از علما به صراحت بیان داشته‌اند. چون آنها این جواب را دیدند، جهت گسترش فساد در روی زمین، به ما عقیده‌ی جایز قرار دادن نقص به جانب باری تعالی **جَلَّ وَتَعَالَى** را نسبت دادند و این سخن را در میان مردم نادان و عوام به منظور متقّر کردن آنها و دستیابی به شهوات نفسانی خود و به خاطر کسب شهرت بین مردم منتشر و کاملاً مشهور ساختند و بهتان‌تراشی را به جایی رسانیدند که از خود فتوکپی فتوایی دال بر فعلیت «کذب» به نام ما



جعل و وضع نمودند و در ارتکاب چنین خلافی از خداوند متعال هیچ خوف و باکی به خود راه ندادند و چون مردم «هند» به این خدعه و فریب کاری‌های شان اطلاع پیدا کردند، از علمای «حرمین شریفین» کمک خواستند؛ زیرا می‌دانستند که آن بزرگواران از خیانت این مبتدعان و از حقیقت اقوال علمای ما اطلاع ندارند.

اینان با ما در این قضیه، به فرقه‌ی «معتزله» در مقابل «اهل سنت» می‌مانند؛ زیرا «معتزله» نیز ثواب دادن به عاصی و عذاب دادن مطیع را از دایره‌ی قدرت قدیمه‌ی الهی خارج دانسته و «عدل» را بر ذات الهی واجب گفته‌اند و بر همین اساس، خودشان را به «اهل عدل و تنزیه» موسوم ساختند و «اهل سنت» را به جور و تعصب منسوب نمودند. پس همان طور که قُدمای «اهل سنت» از جهالت‌های آنان باکی به خود راه ندادند و نسبت کردن «عجز» را به جانب ذات باری *سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى* تجویز نمودند و در عین این که همه‌ی نقایص را از ذات کامل و شریف او به دور دانسته و کمال تقدس و تنزیه را برای آن ذات پاک اثبات نمودند، قدرت قدیمه‌اش را عام دانستند و گفتند: «با قبول مقذور بودن عذاب برای مطیع و ثواب برای عاصی، گمان نقص در ذات باری *تَعَالَى* را به خود راه دادن، جز حماقت فلسفه‌ی شیعه، چیزی نیست.»

به همین منوال ما هم به این مبتدعان جواب دادیم که: «پندار نقص به دلیل مقذور بودن خلاف وعده و اخبار و صدق وعده و امثال این‌ها - با این که صدور آن‌ها عقلاً و شرعاً یا فقط شرعاً ممتنع می‌باشد - بدون تردید ثمره‌ی بلا و مصیبتی است که از ناحیه‌ی فلسفه و منطق و جهل و خیم خودتان به شما رسیده است.»

پس آن چه مبتدعان انجام دادند؛ اگر چه ظاهراً به منظور تنزیه ذات باری تعالی بود، ولیکن در این میان قدرت کامله و عامه‌ی حق تعالی را نادیده گرفتند. اما اسلاف صالح ما، «اهل سنت و جماعت»، هر دو مطلب، «قدرت عامه» و «تنزیه تامه» را درباره‌ی ذات مقدس الهی مورد توجه قرار داده‌اند.

این بود تفصیل مطلبی که ما در کتاب «براهین قاطعه» به طور اختصار ذکر کرده‌ایم. اینک در ذیل بعضی عبارات صریح را در بیان این موضوع که در کتاب‌های معتبر مذهب «اهل سنت» آمده، ذکر می‌کنیم.

عقیده‌ی علمای «دیوبند» با عقیده‌ی سلف صالحین کاملاً مطابقت دارد

(الف) در «شرح مواقف» می‌گوید:

«معتزله» و «خوارج»، همگی، عذاب دادن مرتکب کبیره را در صورتی که بدون توبه مرده باشد، واجب گفته‌اند و مورد عفو الهی قرار گرفتن او را جایز ندانسته‌اند. آنان علت ایجاب عقاب و عدم تجویز عفو را به دو صورت توجیه نموده‌اند:

اول این که: خداوند متعال مرتکبان کبایر را تهدید به عذاب فرموده و از آن خبر داده است؛ پس اگر مرتکب کبیره را عذاب ندهد و از وی درگذر نماید و عفویش کند، در وعیدش، خلاف و در خبرش، کذب لازم می‌آید که محال و ناممکن است. جواب از این شبهه این است که حداکثر آن چه از تهدید و اخبار به عذاب مستفاد می‌شود، وقوع عذاب است، نه وجوب عذاب و بحث ما در مورد وجوب عذاب است؛ زیرا بدون تردید قایل شدن به وقوع عذاب بدون عقیده



به وجوب آن، نه مستلزم خلف وعید است و نه مستلزم کذب خبر. نباید در این جا کسی این شبهه را مطرح کند که این نظریه‌ی شما مستلزم جواز خلف و کذب است، در حالی که آن هم محال است؛ زیرا ما محال بودن آن را قبول نداریم؛ چگونه ممکن است محال باشد در حالی که هر دو آن‌ها از جمله ممکناتی هستند که نمی‌توانند از حیطة قدرت الهی خارج باشند.»

(ب) علامه تفتازانی رحمة الله علیه در «شرح مقاصد»، در آخر بحث قدرت

نوشته است:

«منکران شمول قدرت باری تعالی، چندین گروه هستند؛ یکی از آنها «نظام» و پیروانش می‌باشند که قایل اند خداوند بر جهل و کذب و ظلم و بقیه‌ی قبیح قدرت ندارد؛ زیرا اگر پیدا کردن این افعال در حیطة قدرت الهی باشد، این امر مستلزم جواز صدور این افعال از خداوند متعال خواهد بود و بدیهی است که صدور آن‌ها از ذات پاک او ممنوع و ناجایز است؛ چون اگر با وجود علم به قبح به سبب بی پروایی صدور یابد، «سفه» لازم می‌آید و اگر بدون علم به قبح صدور یابد، «جهل» لازم خواهد آمد. جواب شبهات این فرقه این است که ما قبح هیچ چیز را وقتی منسوب به ذات احدیت جل و علی باشد، قبول نداریم؛ زیرا این کار، از باب تصرف در ملک خود است (و تصرف در ملک خود قباحی ندارد). و اگر هم پذیرفته شود که منسوب کردن قبیح به سوی وی قبیح است، باز هم قدرت ذات حق، منافی امتناع صدور نیست؛ زیرا امکان دارد که فی نفسه تحت قدرت باشد، اما به سبب وجود مانع یا مفقود بودن داعیه و باعث، وقوعش ممتنع

گردد.»

(ج) در «مسائره» و شرح آن، «مسامره» از علامه‌ی محقق، «کمال بن همام حنفی» و شاگردش، «ابن ابی الشریف مقدسی شافعی» رَحِمَهُمَا اللَّهُ تَعَالَى تصریح کرده‌اند:

«صاحب «العمدة» گفته است: درباره‌ی خداوند متعال نمی‌توان گفت که او بر «ظلم» و «سفه» و «کذب» قادر است؛ زیرا قاعده‌ی محال نمی‌تواند تحت قدرت داخل باشد. یعنی تعلق گرفتن قدرت با آن صحیح نیست، و نزد فرقه‌ی «معتزله» خداوند متعال بر همه‌ی این افعال ذکر شده قادر است، اما آن‌ها را انجام نمی‌دهد.»

تا این جا سخن صاحب «العمدة» بود. علامه «کمال الدین» رَحِمَهُ اللَّهُ تَعَالَى پس از نقل این کلام او، می‌فرماید:

«گویی بر صاحب «العمدة» آن‌چه از «معتزله» نقل نموده، وارونه و برعکس گشته است؛ زیرا در این شکی نیست که سلب قدرت از آن‌چه ذکر شد عیناً مذهب «معتزله» است، اما اثبات قدرت به انجام امور ذکر شده و امتناع از ایقاع آن به اختیار، با مذهب «اشاعره» بیشتر مناسبت دارد تا مذهب «معتزله». و بدیهی است که همین نظر مناسب‌تر «اشاعره» در تنزیه ذات باری تَعَالَى دخیل‌تر نیز هست؛ زیرا بی‌تردید باز آمدن از امور ذکر شده یعنی «ظلم» و «سفه» و «کذب»، از باب تنزیهات است؛ تنزیه باری تَعَالَى از صفات سلبيه‌ای که شایسته‌ی ذات مقدس و متعالی او تَعَالَى نیستند.

حال باید عقل انسانی مورد امتحان قرار گیرد که از این دو فصل،

آن چه در رسانیدن مفهوم تنزیه ذات باری تعالی از فحشا بلیغ تر و رساتر است، کدام است؛ آیا آن است که گفته شود: «قدرت بر هر سه فعل ذکر شده موجود است، ولی با اختیار و اراده تمتع الوقوع می باشد»، یا آن که گفته شود: «خداوند متعال بر آنها اصلاً قدرتی ندارد»؟ و لازم است همان قول و نظر ترجیح داده شود که در تنزیه، رساتر و دخیل تر باشد و این، همانا قول «اشاعره» و نظر آنهاست (لا غیر؛ زیرا آنان قایل به امکان بالذات و امتناع بالاختیار هستند).»

(د) در حواشی «کلبوی» که بر شرح «عقائد عضدیه» از محقق دوانی رحمهما الله تعالی نوشته شده، چنین آمده است:

«در هر صورت قبیح بودن «کذب» در کلام لفظی به این معنی که نقص و عیب است، نزد «اشاعره» مسلم نیست و به همین جهت محقق محترم گفته است که «کذب» از جمله ممکنات است، و حصول علم قطعی به دلیل عدم وقوع آن در کلام باری تعالی، به اجماع انبیا علیهم السلام و علما با ممکن بالذات بودن آن منافات ندارد؛ همان گونه که سایر علوم عادیّه قطعیه با وجود امکان کذب بالذات، می توانند حاصل شوند. و این مطلب با آن چه امام «رازی» رحمه الله ذکر کرده است، منافاتی ندارد.»

(ه) در «تحریر الأصول» از صاحب «فتح القدیر»، امام «ابن الهمام» و در شرح آن از «ابن امیر الحاج» رحمهما الله تعالی چنین نوشته شده است:

«وقتی صدور افعالی که در آن مفهوم نقص یافت می شود، بر ذات باری تعالی محال شد، بالبدهات واضح شد که متصف بودن حق تعالی به صفت «کذب» و امثال آن یقیناً محال می باشد. همچنین اگر اتصاف

فعل باری **تَعَالٰی** به «قیح» محال نشود، هیچ اعتدای به صدق وعده و صداقت خبرش باقی نخواهد ماند و صداقت نبوت امری یقینی نخواهد بود. نزد «اشاعره» به طور قطع و یقین متصف نبودن ذات باری **تَعَالٰی** به وصف قبیحی همانند سایر مخلوقات امری اختیاری است، نه محال عقلی؛ مانند تمام علومی که گر چه در آن وقوع احد النقیضین به طور قطع و یقین مسلم و ثابت است، اما نقیض دوم هم محال ذاتی نیست که حتی نتوان وقوعش را فرض کرد؛ کما این که موجود بودن «مکه» و «بغداد» امری محقق و یقینی است، ولی در عین حال عقلاً محال نیست که موجود نباشند.

حالا چون موضوع به این قرار شد، پس بناءً علیه، امکان «کذب» مستلزم ارتفاع امان (سلب اعتماد) نیست؛ زیرا قایل بودن به امکان عقلی چیزی، مستلزم نبودن یقین قطعی بر عدم آن نمی‌شود.»

همین اختلاف بین «معتزله» و «اهل سنت» در مورد استحاله‌ی وقوعی و امکان عقلی در هر نقیضی جاری است که آیا خداوند بر آنها اصلاً قدرت ندارد؟ چنان که مسلک «معتزله» است، یا آن که نقیض به طور حتم مشمول قدرت باری تعالی است، اما در کنار آن، این مطلب یقینی است که آن را انجام نمی‌دهد؟ چنان که «اهل سنت» می‌گویند.

آن چه ما درباره‌ی مذهب «اشاعره» در این مسأله بیان کردیم، به همین نحو «قاضی عسجد» آن را در «شرح مختصر الأصول» و حاشیه‌نگاران بر حواشی آن و همچنین در «شرح مقاصد» و حواشی چلبی بر «مواقف» و غیر آن نوشته‌اند. علامه «قوشجی» در «شرح تجرید» و «قونوی» و دیگران هم در این مورد تصریحاتی بیان کرده‌اند که ما از ترس اطناب و به ملالت افتادن خوانندگان، از

آوردن نصوص عباراتشان صرف نظر نمودیم و ارشاد و هدایت افراد، در اختیار خداوند متعال است.

سؤال بیست و ششم

﴿۲۶﴾ شما درباره‌ی آن مرد «قادیانی» که مدّعی «مسیحیت» و «نبوت» است، چه می‌گویید؟ چون بعضی افراد درباره‌ی شما می‌گویند که با وی محبت دارید و او را ستایش می‌کنید.



از مکارم اخلاقی شما توقع داریم این امور را به طور شافی و واضح برای ما بیان فرمایید تا صدق و کذب گویندگان برایمان روشن شود و شک و شبهه‌ای که در اثر این پریشان‌گویی‌های مردم نسبت به شما در قلوب ما پیدا شده، باقی نماند.

﴿جواب﴾

موضع‌گیری و مساعی علمای «دیوبند»، علیه
«میرزا غلام احمد قادیانی»

کلیه‌ی جریان ما و مشایخ ما در مورد آن مرد قادیانی که مدّعی «نبوت» و

«مسیحیت» است، از این قرار است:

در بدو امر تا زمانی که عقاید سوء او برای ما ظاهر نشده بود و بلکه بالعکس به ما چنین رسانده بودند که وی «اسلام» را تأیید و همه‌ی ادیان دیگر جز «اسلام» را با دلایل و برهان، ابطال و رد می‌کند، همانند روش یک مسلمان نسبت به مسلمان دیگر، نسبت به وی گمان نیک و حُسن ظن پیدا نمودیم و بعضی سخنان نازیبای او را تأویل و بر محمل خوب حمل می‌کردیم. بعد از آن، چون او دعوای «نبوت» و «مسیحیت» نمود و منکر برداشته شدن حضرت «عیسی مسیح» عَلَيْهِ السَّلَام به آسمان شد و خبائث اعتقاد و زندیق بودنش برای ما روشن گردید، مشایخ ما - که خداوند از آنان خوشنود باد! - فتوای کفرش را صادر فرمودند.

فتوای شیخ ما، حضرت مولانا «رشید احمد گنگوهی» رَحِمَهُ اللهُ در مورد کفر «قادیانی»، چاپ و نشر شده و به کثرت در دسترس مردم قرار دارد که هیچ ابهامی در آن نیست. اما از آن‌جا که مقصد مبتدعان برانگیختن مردم جاهل و نادان «هندوستان» علیه ما و متفَر ساختن علما و مفتیان و قضات و اشراف «حرَمین شریفین» از ما بود و با توجه به این که آنان می‌دانستند مردم عرب، زبان هندی را به خوبی بلد نیستند و حتی کتاب‌ها و جزوه‌های هندی به دست‌شان نمی‌رسد، این همه اکاذیب را بر ما افترا نمودند و از طرف خود بهتان‌ها تراشیدند. پس، ما فقط از خداوند یاری می‌طلیم و بر او اعتماد می‌کنیم به او تمسک می‌نماییم.

حرف آخر

۹۰

آن چه ما در این جوابیه بیان داشته‌ایم، چیزی است که با آن معتقد هستیم و پایه‌ی دین و ایمان ما به خداوند متعال، بر آن قرار دارد. پس، اگر آن چه ما نوشته‌ایم به نظر شما هم حق و صحیح است، تأیید خود را بر آن نوشته و با مهر خود مزین فرمایید و اگر غلط و باطل است، در آن صورت ما را به آن چه که نزد شما حق و صحیح است، راه نمایید که ان شاء الله ما از حق تجاوز نخواهیم کرد و چنانچه احیاناً در سخنان شما شبهه و تردیدی برای ما رخ دهد، باز در مورد آن به سوی شما مراجعه می‌کنیم تا آن که «حق» بدون هر گونه ابهامی برای ما روشن گردد.

وَأَخْرُ دَعَوَانَا أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ، سَيِّدِ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ، وَعَلَى آلِهِ وَصَحْبِهِ وَأَزْوَاجِهِ وَذُرِّيَّاتِهِ أَجْمَعِينَ.

این مطالب را به زبان و قلم خود گفت و نوشت این خدمت گزار طالبان علوم اسلامی، حامل گناهان زیاد، حقیرترین مردمان، «خلیل احمد» خداوند برای گردآوری توشه‌ی روز فردا موقش فرماید! دوشنبه / هیجدهم شوال / سال یک‌هزار و سیصد و بیست و پنج ه. ق.

اسامی علمای جهان که بر «المهند» مهر تأیید زدند^(۱)

بیست و شش سؤالی که از سوی علمای مذاهب اربعه‌ی «حرمین شریفین» برای «علمای دیوبند» ارسال شد، و مولانا «خلیل احمدسهارنپوری» رحمته‌الله به نمایندگی از طرف «علمای دیوبند» به تحریر جواب‌های آن پرداختند و همه را با کمال دقت و تحقیق و متانت مرقوم فرمودند، جهت تأیید و توثیق سایر علمای حق‌پرست «هند» به محضرشان تقدیم گردید. از آن جایی که جوابیه‌ی حضرت مولانا «سهارنپوری»، خلاصه و آینه‌ی تمام‌نمای عقاید کلیه‌ی علمای ربّانی «هند» بود، نه تنها به تأیید آن اکفا نمودند، بلکه آن را عقیده‌ی خود و عقیده‌ی مشایخ و اساتید خود مرقوم کردند. ذیلاً اسامی مبارک بزرگوارانی را که بر این جزوه تقریظ و تأییدیه مرقوم فرموده‌اند، می‌نویسیم - وَاللّهُ الْمَوْفِقُ.

اسامی گرامی علمای «هند»

۱- قدوة العلماء والمحدثین، رهنمای علمای دیوبند، «شیخ الهند»، حضرت مولانا «محمود الحسن» رحمته‌الله

۲- مولانا الحاج «میر احمد حسن امروہوی» رحمته‌الله

۳- حضرت مولانا «عزیز الرحمن» رحمته‌الله (مفتی «دارالعلوم دیوبند»)

۴- حکیم الامة، حضرت مولانا «اشرف علی تھانوی» رحمته‌الله

(۱) این قسمت که فقط مشتمل بر فهرست اسامی امضاکنندگان علمای جهان است، توسط مترجم گرامی اضافه گردیده است. عبارات تأییدی این بزرگواران را در قسمت متن عربی بخوانید. (آزاد)

- ۵- مولانا الحاج «سید عبدالرحیم راپوری» رحمۃ اللہ علیہ (خليفةى مولانا «گنگوہی» رحمۃ اللہ علیہ)
- ۶- مولانا الحاج «حکیم محمد حسن» رحمۃ اللہ علیہ
- ۷- مولانا الحاج «قدرت اللہ مراد آبادی» رحمۃ اللہ علیہ
- ۸- حضرت مولانا «حبیب الرحمن» رحمۃ اللہ علیہ
- ۹- حضرت مولانا «محمد احمد» (فرزند حجة الاسلام مولانا «نانوتوی» رحمۃ اللہ علیہ)
- ۱۰- مولانا الحاج غلام رسول رحمۃ اللہ علیہ (از مدرسه‌ی عالیہ «دیوبند»)
- ۱۱- حضرت مولانا «محمد سہول» رحمۃ اللہ علیہ
- ۱۲- مولانا «عبدالصمد بجنوری» رحمۃ اللہ علیہ
- ۱۳- مولانا «محمد اسحاق دہلوی» رحمۃ اللہ علیہ
- ۱۴- مولانا الحاج «ریاض الدین» رحمۃ اللہ علیہ (مدرسه‌ی عالیہ میرت)
- ۱۵- مفتی اعظم دیار ہند، حضرت مفتی «کفایت اللہ» رحمۃ اللہ علیہ (مدرسہ سرقدہ)
- ۱۶- مولانا «ضیاء الحق» رحمۃ اللہ علیہ (مدرسه‌ی «امینیہ دہلی»)
- ۱۷- مولانا «محمد قاسم» رحمۃ اللہ علیہ (مدرسه‌ی «امینیہ دہلی»)
- ۱۸- حضرت مولانا «محمد عاشق الہی میرتی» رحمۃ اللہ علیہ
- ۱۹- مولانا «سراج احمد میرتی» رحمۃ اللہ علیہ
- ۲۰- مولانا «محمد اسحاق» رحمۃ اللہ علیہ («مدرسه اسلامیہ میرت»)
- ۲۱- مولانا الحاج «محمد مسعود احمد» (فرزند حضرت مولانا «گنگوہی» رحمۃ اللہ علیہ)
- ۲۲- استاذ العلماء، مولانا «محمد یحیی سہارنپوری» رحمۃ اللہ علیہ
- ۲۳- حضرت مولانا الحاج «کفایت اللہ سہارنپوری» رحمۃ اللہ علیہ

وقتی این جزوه با تأییدات این همه اکابر علمای «دیوبند» به حضور علمای بزرگوار «حرمین شریفین» رسید، شکوک و شبهاتی که باطل پرستان برای آن بزرگواران درباره‌ی نظرات علمای «دیوبند» ایجاد کرده بودند، کلاً برطرف و هبأءً منثوراً شد و آنان عقاید مندرجه در آن را تأیید و توثیق و تحسین نمودند و مورد قبول قرار داده امضا نمودند. اسامی گرامی این بزرگواران به شرح زیر است:

اسامی گرامی علمای «حرمین شریفین»

- ۱- حضرت فضیلة الشیخ، مولانا «محمد سعید بابصیل شافعی» رحمته الله (شیخ علمای مکه و امام و خطیب مسجد الحرام)
- ۲- مولانا شیخ «احمد رشید حنفی» رحمته الله
- ۳- شیخ «حبّ الله» مهاجر مکی رحمته الله
- ۴- شیخ «محمد صدیق افغانی» رحمته الله، مهاجر مکی
- ۵- مفتی «محمد عابد مالکی» رحمته الله (مفتی مذهب مالکی در مکه‌ی مکرّمه)
- ۶- حضرت «محمد علی بن حسین مالکی» رحمته الله
- ۷- حضرت مولانا، مفتی «سید احمد برزنجی شافعی» رحمته الله (مفتی سابق آستانه‌ی نبویه)
- ۸- «رسو حی عمر» رحمته الله (مدرس مدرسه‌ی «الشفاء» در مدینه‌ی منوره)
- ۹- «ملا محمد خان بخاری حنفی» رحمته الله (مدرس حرم نبوی)
- ۱۰- شیخ «خلیل بن ابراهیم» رحمته الله
- ۱۱- شیخ «محمد العزیز الوزیر تونسّی» رحمته الله

- ۱۲- «محمد السوس الحیازی» رَحِمَهُ اللهُ
- ۱۳- «سید احمد الجزائری» رَحِمَهُ اللهُ (شیخ مالکیه در حرم خیر البریه)
- ۱۴- «عمر بن حمدان محرسی» رَحِمَهُ اللهُ
- ۱۵- «محمد زکی برزنجی» رَحِمَهُ اللهُ (مدرس حرم نبوی)
- ۱۶- «احمد بن مامون بلغیش» رَحِمَهُ اللهُ (از مشاهیر علمای عرب)
- ۱۷- شیخ «محمد توفیق» رَحِمَهُ اللهُ (مدرس و خطیب جامع سروجی، دمشق)
- ۱۸- «موسی کاظم بن محمد» رَحِمَهُ اللهُ (استاذ باب السلام در مدینه منوره)
- ۱۹- «سید احمد معصوم» رَحِمَهُ اللهُ (استاذ حرم نبوی)
- ۲۰- حاج «احمد بن محمد خیر عباسی» رَحِمَهُ اللهُ (استاذ حرم نبوی)
- ۲۱- «عبدالقادر بن محمد» بن سوده العرسی رَحِمَهُ اللهُ
- ۲۲- «محمد منصور بن نعمان» رَحِمَهُ اللهُ (مدرس حرم نبوی)
- ۲۳- «ملا عبدالرحمن» رَحِمَهُ اللهُ (مدرس حرم نبوی)
- ۲۳- «محمود عبد الجواد» رَحِمَهُ اللهُ
- ۲۵- «احمد بساطی» رَحِمَهُ اللهُ (استاذ حرم نبوی)
- ۲۶- «محمد حسن سندی» رَحِمَهُ اللهُ (استاذ حرم نبوی)
- ۲۷- شیخ «عبدالله نابلسی حنبلی» رَحِمَهُ اللهُ
- ۲۸- شیخ «محمد بن عمر الفلانی» رَحِمَهُ اللهُ
- ۲۹- «احمد بن احمد بن اسعد» رَحِمَهُ اللهُ (استاذ حرم نبوی)
- ۳۰- «شیخ یسین» رَحِمَهُ اللهُ، معروف به «قرا دمشقی» (استاذ حرم نبوی)

۳۱- شیخ «احمد بن احمد شقیطی مالکی» رحمته الله (استاذ الأساتذہ در حرم نبوی)

پس از مؤید شدن عقاید فوق به تأییدات علمای حرمین که در زمان خود
بزرگ‌ترین خدمت‌گزاران علوم نبوت در حرمین شریفین بودند، نظری به
تأییدات علمای سایر دیار اسلامی هم بیندازید که همه در قرن چهاردهم هجری،
عقاید مندرجه‌ی فوق را عقیده‌ی اجماعی و متفق علیه عالم «اسلام» قرار دادند.



اسامي گرامی علمای جامعہی «الأزهر مصر» و «سوريه» و ساير بلاد اسلامي

- ۱- شيخ «سليم البشرى» رَحِمَهُ اللهُ (شيخ دانشگاه «الأزهر الشريف»، مصر)
- ۲- شيخ «محمد ابراهيم القاينى» رَحِمَهُ اللهُ (الأزهر، مصر)
- ۳- شيخ «سليمان العبد» رَحِمَهُ اللهُ (الأزهر، مصر)
- ۴- شيخ «محمد بن احمد» بن عبد الغنى ابن عمر عابدين الشامى رَحِمَهُ اللهُ (دمشق)
- ۵- شيخ «مصطفى بن احمد الشطى الحنبلى» دمشقى رَحِمَهُ اللهُ
- ۶- شيخ «حمود رشيد العطار» رَحِمَهُ اللهُ (تلميذ شيخ بدر الدين شامى رَحِمَهُ اللهُ)
- ۷- شيخ «محمد البوشى الحموى» ازهرى رَحِمَهُ اللهُ (سوريه)
- ۸- شيخ «محمد سعيد الحموى» شامى رَحِمَهُ اللهُ
- ۹- شيخ «على بن محمد الدلال الحموى» رَحِمَهُ اللهُ (سوريه)
- ۱۰- شيخ «محمد اديب الحورانى» الحموى رَحِمَهُ اللهُ (سوريه)
- ۱۱- شيخ «عبد القادر لبابيدى» شامى رَحِمَهُ اللهُ
- ۱۲- شيخ «محمد سعيد لطفى» حنفى شامى رَحِمَهُ اللهُ
- ۱۳- حضرت شيخ «فارس بن احمد شقيقه» حموى شامى رَحِمَهُ اللهُ
- ۱۴- حضرت شيخ «مصطفى حداد» شامى رَحِمَهُ اللهُ



اسامی گرامی علمای «ہند» کہ بر رسالہی «سید ترمذی» رَحْمَہُ اللہُ عَلَیْہِ نیز تقریظ و تأییدیہ نوشتہ اند^(۱)

- ۱- «قاری محمد طیب» رَحْمَہُ اللہُ عَلَیْہِ (مہتمم «دارالعلوم دیوبند»)
- ۲- محقق بزرگ، علامہ «ظفر احمد عثمانی تھانوی» رَحْمَہُ اللہُ عَلَیْہِ
- ۳- حضرت مولانا «محمد یوسف بنوری» رَحْمَہُ اللہُ عَلَیْہِ
- ۴- حضرت مولانا «خیر محمد جالندری» رَحْمَہُ اللہُ عَلَیْہِ
- ۵- حضرت مولانا «مفتی جمیل احمد تھانوی» رَحْمَہُ اللہُ عَلَیْہِ (مفتی «جامعہ اشرفیہ» مسلم
تاؤن، لاہور)
- ۶- مولانا «مفتی محمد» رَحْمَہُ اللہُ عَلَیْہِ (مفتی «قاسم العلوم»، ملتان)
- ۷- مولانا «مفتی محمد عبداللہ» رَحْمَہُ اللہُ عَلَیْہِ (مدرسہی «خیر المدارس»، ملتان)
- ۸- مولانا «مفتی عبد الستار» رَحْمَہُ اللہُ عَلَیْہِ («خیر المدارس»، ملتان)
- ۹- حضرت مولانا «عبدالحق حقانی» رَحْمَہُ اللہُ عَلَیْہِ (مہتمم «دارالعلوم حقانیہ» اکوڑہ خٹک)
- ۱۰- مولانا «محمد احمد تھانوی» رَحْمَہُ اللہُ عَلَیْہِ (مہتمم مدرسہی «اشرفیہ»، سکر)
- ۱۱- مولانا «عبد الحق نافع» رَحْمَہُ اللہُ عَلَیْہِ
- ۱۲- حضرت مولانا «عبد اللہ بھلوی» (مہتمم مدرسہی «اشرف العلوم» حبیب
آباد، شجاع آباد)
- ۱۳- حضرت مولانا «محمد لائل پوری انوری قادری» (مہتمم «تعلیم الاسلام»)
- ۱۴- شیخ التفسیر، حضرت مولانا «شمس الحق افغانی» رَحْمَہُ اللہُ عَلَیْہِ

(۱) عبارات تأییدی این بزرگواران را در پایان رسالہی جناب مولانا «ترمذی» رَحْمَہُ اللہُ عَلَیْہِ بخوانید.

- ۱۵- جناب مولانا «سید حامد میان» رحمۃ اللہ علیہ
- ۱۶- حضرت مولانا «مفتی رشید احمد لدیانوی» رحمۃ اللہ علیہ («دار الافتاء والإرشاد»، ناظم آباد، کراچی)
- ۱۷- مولانا «مفتی محمد فرید» رحمۃ اللہ علیہ («دارالعلوم الحقانیة»، اکوړه ختک)
- ۱۸- مولانا «مفتی احمد سعید» رحمۃ اللہ علیہ («سراج العلوم»، سرگودا)
- ۱۹- حضرت مولانا «مفتی محمد وجیه» («دارالعلوم الاسلامیة»، تندو الله یار، سند)
- ۲۰- حضرت مولانا «علی محمد» («دارالعلوم کبیر والا»، ملتان)
- ۲۱- حضرت مولانا «مفتی عبدالقادر» («دارالعلوم عیدگاه کبیر والا»، ملتان)
- ۲۲- حضرت مولانا «محمد شریف کشمیری» («جامعه خیر المدارس»)
- ۲۳- حضرت مولانا «فیض احمد» (مہتمم «جامعه قاسم العلوم»، ملتان)
- ۲۴- حضرت مولانا «سید صادق حسین»، فاضل «دیوبند» (مہتمم مدرسه ی «علوم الشرعیة»، جنگ صدر)
- ۲۵- حضرت مولانا «عبدالحی» (شجاع آباد، ملتان)
- ۲۶- حضرت مولانا «محمد عبد اللہ رایپوری» («جامعه رشیدیہ»، ساہیوال)
- ۲۷- حضرت مولانا «محمد عبدالستار تونسوی» رحمۃ اللہ علیہ (ریس «تنظیم اہل السنۃ والجماعۃ»، پاکستان، ملتان)
- ۲۸- حضرت مولانا «محمد شریف جالندری» (مہتمم سابق «خیر المدارس»، ملتان)
- ۲۹- حضرت مولانا «نذیر احمد» (شیخ الحدیث «جامعه امدادیہ اسلامیہ»، فیصل آباد)

۳۰- حضرت مولانا «محمد ادریس» رحمۃ اللہ علیہ («مدرسه عربیہ اسلامیہ»، بنوری تاون، کراچی)

۳۱- حضرت مولانا «محمد علی جالندری» رحمۃ اللہ علیہ (امیر مجلس مرکزی «مجلس تحفظ ختم نبوت» پاکستان)

۳۲- حضرت مولانا «محمد ایوب بنوری» (مہتمم «دار العلوم»، پشاور)

۳۳- حضرت مولانا «فضل غنی» (مدرس مدرسہ «معراج العلوم»، بنون)

۳۴- حضرت مولانا «ابوالزہد سرفراز خان صفدر» رحمۃ اللہ علیہ (شیخ الحدیث «نصرۃ العلوم»، گوجرانوالہ)

۳۵- حضرت مولانا «قاضی عبد اللطیف جہلمی» رحمۃ اللہ علیہ

متن عربی

الْمُهَنْدُ عَلَى الْمَقْدِ

مولانا الشیخ، خلیل احمد السہارنفوری

بسم الله الرحمن الرحيم

أيها العلماء الكرام والجهابذة العظام!

قد نسب إليّ ساحتكم الكريمة أناسٌ عقائد الوهابية؛ قالوا بأوراق ورسائل لا نعرف معانيها لاختلاف اللسان، فخرجوا أن نخبرونا بحقيقة الحال ومرادات المقال. ونحن نسئلكم عن أمور اشتهر فيها خلافُ «الوهابية» عن «أهل السنة والجماعة».



السؤال الأول، والثاني

[١] ما قولكم في شدّ الرّحال إلى سيد الكائنات **عَلَيْهِ أَفْضَلُ الصَّلَوَاتِ وَالْطَّيِّبَاتِ وَعَلَيْهِ السَّلَامُ** وأصحابه؟

[٢] أيّ الامرين أحبّ إليكم وأفضل لدى أكابركم للزّائر: هل ينوى وقت الإرتحال للزيارة زيارته **عَلَيْهِ السَّلَامُ**، أو ينوى المسجد أيضاً؟ وقد قال «الوهابية»: إنّ المسافر إلى المدينة لا ينوى إلا المسجد النبوي.

﴿الجواب﴾

بسم الله الرحمن الرحيم

ومنه نستمد العون والتوفيق، وييده أزمّة التحقيق.

حامداً ومصلّياً ومسلماً.

ليُعلم أولاً؛ قبل أن نشرع في الجواب أنا بحمد الله ومشائخنا **مَرْضُوانَ اللَّهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ**

وجميع طائفتنا وجماعتنا، مقلدون لقدوة الأنام وذروة الإسلام، الإمام الهمام، الإمام الأعظم، «أبى حنيفة النعمان» رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ فى الفروع. ومتَّبِعون للإمام الهمام، «أبى الحسن الأشعري»، والإمام الهمام، «أبى منصور الماترىدى» رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُمَا فى الإعتقاد والأصول. ومتَّبِعون من طرق الصوفية إلى الطريقة المنسوبة إلى السَّادة «النقشبندية» والطريقة الزَكِيَّة المنسوبة إلى السَّادة «الچشتية»، وإلى الطريقة البهية المنسوبة إلى السَّادة «القادرية»، وإلى الطَّرِيقَة المَرْصِيَّة المنسوبة إلى السَّادة «السهروردية» - رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُمَا جَمِيعًا.

ثم ثانياً؛ أَنَا لانتكلم بكلام ولا نقول قولاً فى الدين الآ وعليه عندنا دليلٌ من الكتاب، أو السنَّة، أو إجماع الأُمَّة، أو قول من أئمة المذهب؛ ومع ذلك لا ندعى أَنَا لمبرِّعون من الخطأ والنسيان فى ضلَّة القلم وزلَّة اللسان. فإن ظهر لنا أَنَا اخطأنا فى قول؛ سوءاً كان من الأصول أو الفروع، فما يمنعنا الحياء أَن نرجع عنه ونعلن بالرجوع. كيف لا؛ وقد رجع أئمتنا رَضَوْا اللَّهُ عَلَيْهِمْ فى كثير من أقوالهم؛ حتَّى أَنَّ إمام حرم الله تعالى المحترم، إمامنا الشافعى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ لم يبق مسئلةٌ إلَّا وله فيها قولٌ جديدٌ. والصحابه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ رجعوا فى مسائل إلى أقوال بعضهم كما لا يخفى على متَّبِع الحديث. فلو ادَّعى أحدٌ من العلماء أَنَا غلطنا فى حكم، فإن كان من الإعتقادات، فعليه أَن يثبت بنص من أئمة الكلام، وإن كان من الفرعات، فيلزم أَن يبنى بنيانه على القول الراجح من أئمة المذهب؛ فاذا فعل ذلك، فلا يكون منا إن شاء الله تعالى إلا الحُسْنَى القبول بالقلب واللسان، وزيادة الشكر بالجنان والأركان.

وثالثاً؛ إن فى أصل اصطلاح بلاد «الهند» كان اطلاق «الوهابى» على من ترك تقليد الأئمة رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُمْ، ثم اتَّسع فيه وغلب استعماله على من عمل بالسنَّة السنيَّة وترك الأمور المستحدثة الشنيعة والرسوم القبيحة؛ حتَّى شاع فى «بمبئى»

ونواحيها انّ من منع عن سجدة قبور الأولياء وطوافها، فهو «وهابي»! بل ومن أظهر حرمة الربو فهو «وهابي»؛ وإن كان من أكابر اهل الإسلام وعظمائهم! ثم اتسع فيه حتى صار سباً. فعلى هذا، لو قال رجل من اهل «الهند» لرجل: «إنه وهابي»، فهو لا يدلّ على أنه فاسد العقيدة، بل يدلّ على أنه سنّي، حنفّي، عامل بالسنّة، مجتنب عن البدعة، خائف من الله تعالى في ارتكاب المعصية.

ولما كان مشائخنا رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُمْ يسعون في إحياء السنّة ويشمرون في إخماد نيران البدعة، غضب جند «إبليس» عليهم، وحرفوا كلامهم، وبهتوهم، وافتروا عليهم الإفتراءات، ورموهم بـ «الوهابية»؛ وحاشاهم عن ذلك! بل وتلك سنّة الله التي سنّها في خواص أوليائه؛ كما قال الله تعالى في كتابه:

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ﴾ [انعام: ۱۱۲].

فلما كان ذلك في الأنبياء صلوات الله عليهم وسلّمه، وجب أن يكون في خلفائهم ومن يقوم مقامهم؛ كما قال رسول الله صلى الله عليه وسلّم:

«نحن معاشر الأنبياء أشدّ الناس بلاءً، ثم الأئمة فالأئمة، ليتوفر حظّهم، ويكمل لهم أجرهم.»

فالذين ابتدعوا البدعات، ومالوا إلى الشهوات، واتخذوا إلههم الهوى، وألقوا أنفسهم في هاوية الردى، يفترون علينا الأكاذيب والأباطيل، وينسبون إلينا الأضاليل. فاذا نُسب إلينا في حضر تكلم قولٌ يخالف المذهب، فلا تلفتوا إليه ولا تظنّوا بنا إلاّ خيراً، وإن اختلف في صدوركم فاكتبوا إلينا، فإننا نخبركم بحقيقة الحال والحق من المقال؛ فإنكم عندنا قطب دائرة الإسلام.

توضيح الجواب

عندنا وعند مشائخنا زيارة قبر سيد المرسلين - رُوحى فداه - من أعظم القربات وأهم المثوبات وأنجح لنيل الدرجات، بل قريبة من الواجبات؛ وإن كان حصوله بشد الرحال وبذل المهج والأموال.

١٠٦

وينوى وقت الإرتحال زيارته عَلَيْهِ أَلْفُ حِجَّةٍ وَسَلَامٍ وينوى معها زيارة مسجده صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وغيره من البقاع والمشاهد الشريفة؛ بل الأولى ما قال العلامة الهمام «إين الهمام» أن يجرد النية لزيارة قبره عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ ثم يحصل له إذا قدم، زيارة المسجد؛ لأن في ذلك زيادة تعظيمه وإجلاله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ويوافقه قوله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ:

«من جاءني زائرًا لا تحمله حاجةٌ لآ زيارتي كان حقًا علي أن أكون شفيعًا له يوم القيامة.»

وكذا نقل عن العارف السامي، «الملا جامي»، أنه أفرز الزيارة عن الحج؛ وهو أقرب إلى مذهب المحيين.

وأما ما قالت «الوهابية» من أن المسافر إلى «المدينة المنورة» عَلَيْهَا أَلْفُ حِجَّةٍ لا ينوي إلا المسجد الشريف إستدلالاً بقوله عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ:

«لا تشد الرحال إلا إلى ثلاثة مساجد.»

فمردود؛ لأن الحديث لا يدل على المنع أصلاً، بل لو تأملته ذوفهم ثاقب، لعلم أنه بدلالة النص يدل على الجواز؛ فإن العلة التي استثنى بها المساجد الثلاثة من عموم المساجد والبقاع، هو فضلها المختص بها، وهو مع الزيادة موجود في البقعة الشريفة. والرحبة النيفة التي ضم أعضائه صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أفضل مطلقاً حتى من «الكعبة» ومن «العرش» و«الكرسي»؛ كما صرح به فقهاءنا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ. ولما استثنى المساجد لذلك الفضل الخاص، فأولى ثم أولى أن يستثنى البقعة المباركة

لذلك الفضل العام.

وقد صرح بالمسئلة كما ذكرناه - بل بأبسط منها - شيخنا العلامة، شمس العلماء العاملين، مولانا «رشيد احمد الجنجوهي» **قدس الله سره العزیز**، في رسالته، «زبدة المناسك» في فصل زيارة «المدينة المنورة»، وقد طبعت مراراً.

وأيضاً في هذا المبحث الشريف رسالته لشيخ مشائخنا، مولانا المفتي «صدر الدين الدهلوي» **قدس الله سره العزیز**، أقام فيها الطامة الكبرى على «الوهابية» ومن وافقهم، وأتى ببراهين قاطعة وحجج ساطعة سماها «أحسن المقال في شرح حديث لا تشد الرحال»؛ طبعت واشتهرت، فليراجع إليها. والله تعالى أعلم.

السؤال الثالث، والرابع

[٣] هل للرجل أن يتوسل في دعواته بالنبي **صلي الله عليه وسلم** بعد الوفاة، أم

لا؟

[٤] أيجوز التوسل عندكم بالسلف الصالحين من الأنبياء والصديقين والشهداء

وأولياء رب العالمين، أم لا؟

﴿الجواب﴾

عندنا وعند مشائخنا يجوز التوسل في الدعوات بالأنبياء والصالحين من الأولياء والشهداء والصديقين في حياتهم وبعد وفاتهم، بأن يقول في دعائه:

«اللهم إني أتوسل إليك بفلان أن تحبب دعوتي، وتقضى حاجتي ...»

إلى غير ذلك؛ كما صرح به شيخنا ومولانا، الشاه «محمد إسحاق الدهلوي» ثم المهاجر المكي، ثم بيّنه في فتاواه شيخنا ومولانا «رشيد احمد الكنگوهي» **رحمة الله**

عليها، وفي هذا الزمان شائعة مستفيضة بأيدي الناس، وهذه المسألة مذكورة على صفحة ٩٣ من الجلد الأول منها، فليراجع إليها من شاء.

السؤال الخامس

[٥] ما قولكم في حياة النبي صلى الله عليه وسلم في قبره الشريف؟ هل ذلك أمرٌ مخصوص به، أم مثل سائر المؤمنين رَحِمَهُ اللهُ عَلَيْهِمْ حَيَوُهُ برزخية؟

﴿الجواب﴾

عندنا وعند مشائخنا، حضرة الرسالة صلى الله عليه وسلم حتى في قبره الشريف، وحيوته صلى الله عليه وسلم دنيوية من غير تكليف، وهي مختصة به صلى الله عليه وسلم وبجميع الأنبياء صلوات الله عليهم والشهداء؛ لا برزخية كما هي حاصلة لسائر المؤمنين بل لجميع الناس؛ كما نص عليه العلامة «السيوطي» في رسالته «أنبياء الأكفاء بحيوة الأنبياء» حيث قال:

«قال الشيخ تقي الدين السبكي: حيوة الأنبياء والشهداء في القبر كحيوتهم في الدنيا، ويشهد له صلوة موسى عليه السلام في قبره؛ فإن الصلاة تستدعي جسداً حياً ...»

إلى آخر ما قال.

فثبت بهذا أن حيوته دنيوية برزخية لكونها في عالم البرزخ. ولشيخنا، شمس الإسلام والدين، «محمد قاسم» العلوم على المستفيدين قدس الله سره التزم في هذه المبحث رسالة مستقلة، دقيقة المأخذ، بديعة المسلك؛ لم ير مثلاً؛ قد طبعت وشاعت في الناس، وإسمها «آب حیات»؛ أي: ماء الحياة.

السؤال السادس

[٦] هل للداعي في المسجد النبوي أن يجعل وجهه إلى القبر المنيف، ويسئل من المولى الجليل؛ متوسلاً بنبية الفخيم والتبيل؟

﴿الجواب﴾

إختلف الفقهاء في ذلك؛ كما ذكره «الملاّ على القاري» رحمته الله في «المسلك المقسوط»، فقال:

«ثم أعلم إنه ذكر بعض مشائخنا كـ «أبي الليث»، ومن تبعه كـ «الكرمانى» و«السروجي» أنه يقف الزائر مستقبل القبلة. كذا رواه «الحسن» عن «أبي حنيفة» رحمته الله.

ثم نقل عن «ابن الهمام» رحمته الله بأن ما نقل عن «أبي الليث» مردود بما روى «أبو حنيفة» عن «ابن عمر» رحمته الله أنه قال: «من السنة أن تأتي قبر رسول الله صلى الله عليه وسلم فتستقبل القبر بوجهك ثم تقول: ألسلام عليك أيها النبي ورحمة الله وبركاته.» ثم أليه برواية أخرى أخرجها «المجد الدين اللغوي» عن «ابن المبارك» رحمته الله قال: «سمعت أبا حنيفة يقول: قدم أبو أيوب السخيتاني رحمته الله، وأنا بالمدينة، فقلت لأُنظرن ما يصنع، فجعل ظهره مما يلي القبلة ووجهه مما يلي وجه رسول الله صلى الله عليه وسلم، وبكى غير متباك، فقام مقام فقيه.»

ثم قال العلامة «القاري» بعد نقله: «فيه تنبيه على أن هذا هو مختار الإمام بعد ما كان متردداً في مقام المرام.» ثم قال: «الجمع بين الروایتين ممكن...» إلى آخر كلامه الشريف.

فظهر من هذا أنه يجوز كلا الأمرين، لكن المختار أن يستقبل وقت الزيارة مما يلي وجهه الشريف صلى الله عليه وسلم، وهو المأخوذ به عندنا، وعليه عملنا وعمل

مشائخنا. وهكذا الحكم في الدعاء؛ كما روى عن «مالك» رَحِمَهُ اللهُ تَعَالَى لما سألَهُ بعض الخلفاء. وقد صرح به المولانا «الكنگوهى» فى رسالته، «زبدة المناسك». وأما مسألة «التوسل» فقد مرّت فى نمرة «٣» و «٤».

السؤال السابع

[٧] ما قولكم فى تكثير الصلاة على النبى صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ، وقراءة «دلائل الخيرات» والأوراد؟

«الجواب»

يستحبّ عندنا تكثير الصلاة على النبى صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ، وهو من أرجى الطاعات وأحبّ المندوبيات؛ سواءً كان بقراءة «الدلائل» والأوراد الصلّاتية المؤلفة فى ذلك، أو غيرها، ولكن الأفضل عندنا ما صحّ بلفظه صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. ولو صلّى بغير ما ورد عنه صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ، لم يخل عن الفضل ويستحقّ بشارة:

«مَنْ صَلَّى عَلَى صَلَاةٍ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ عَشْرًا.»

وكان شيخنا العلامة، «الكنگوهى» يقرأ «الدلائل»، وكذلك المشايخ الأخر من ساداتنا. وقد كتب فى إرشاداته مولانا ومرشدنا، قطب العالم، حضرة «الحاج إمداد الله» قَدَسَ اللهُ سِرَّهُ الْقَبْرِ ، وأمر أصحابه بان يجزّوه، وكانوا يروون «الدلائل» روايةً، وكان يجيز أصحابه ب«الدلائل» مولانا «الكنگوهى» رَحِمَهُ اللهُ عَلَيْهِ.

السؤال الثامن، والتاسع، والعاشر

[٨] هل يصح لرجل أن يقلّد أحداً من الأئمة الأربعة فى جميع الأصول و الفروع، أم لا؟

[٩] وعلى تقدير الصحة هل هو مستحب، أم واجب؟

[١٠] ومن تقلّدون من الأئمة فروعاً، أو أصولاً؟

﴿الجواب﴾

لابدّ للرجل في هذا الزمان أن يقلّد أحداً من الأئمة الأربعة **رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُمْ**، بل يجب؛ فإنّا جربنا كثيراً أنّ مآل ترك تقليد الأئمة وأتباع رأى نفسه وهوأها، السقوط في حفرة الإلحاد والزندقة - اعاذنا الله منها! - ولأجل ذلك نحن ومشائخنا مقلّدون في الأصول والفروع لإمام المسلمين، «أبى حنيفة» **رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُ** (أماننا الله عليه، وحشرنا في زمرة!)

ولمشائخنا في ذلك تصانيف عديدة؛ شاعت واشتهرت في الآفاق.

السؤال الحادى عشر

[١١] وهل يجوز عندكم الإشتغال بأشغال الصوفية، وبيعهم؟ وهل تقولون بصحة وصول الفيوض الباطنية عن صدور الأكابر، وقبورهم؟ وهل يستفيد أهل السلوك من روحانية المشائخ الأجلّة، أم لا؟

﴿الجواب﴾

يستحبّ عندنا إذا فرغ الإنسان من تصحيح العقائد وتحصيل المسائل الضرورية من الشرع، أن يبايع شيخاً راسخ القدم في الشريعة، زاهداً في الدنيا، راغباً في الآخرة، قد قطع عقبات النفس، وتمرن في المنجيات، وتبتّل عن المهلكات، كاملاً ومكماً، ويضع يده في يده، ويجلس نظره في نظره، ويشغل بأشغال الصوفية من

الذكر والفكر والفناء الكلّي فيه، ويكتسب النسبة التي هي النعمة العظمى والغنيمة الكبرى، وهي المعبر عنها بلسان الشرع بـ«الإحسان». وأما من لم يتيسر له ذلك، ولم يقدر له ما هناك، فيكفيه الإنسلاک بسلوكهم، والإنخراط في حزبهم؛ فقد قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ:

«المرء مع من أحب.»

و:

«اولئك قوم لا يشقى جلسهم.»

وبحمد الله تعالى وحسن إنعامه، نحن ومشايعنا دخلوا في بيعتهم، واشتغلوا بأشغالهم، وتصدّوا للإرشاد والتلقين، والحمد لله على ذلك.

وأما الاستفادة من روحانية المشايخ الأجلّة، ووصول الفيوض الباطنية من صدورهم، أو قبورهم، فيصحّ على الطريقة المعروفة في أهلها وخواصها، لا بما هو شائع في العوام.

السؤال الثاني عشر

[١٢] قد كان «محمد بن عبد الوهاب النجدى» يستحل دماء المسلمين، وأمواهم وأعراضهم، وكان ينسب الناس كلهم إلى الشرك، ويسبّ السلف. فكيف ترون ذلك؟ وهل تجوزون تكفير السلف والمسلمين وأهل القبلة، أم كيف مشربكم؟

﴿الجواب﴾

الحكم عندنا فيهم ما قال صاحب «الدر المختار»:

«وخراج؛ وهم قوم لهم منعة خرجوا عليه بتأويل يرون أنه على باطل

كفراً أو معصيةً توجب قتاله بتأويلهم؛ يستحلون دماءنا وأموالنا، ويسبون نساءنا.»

إلى أن قال:

«وحكمهم حكمُ البغاة.»

ثم قال:

«وإنما لم نكفرهم لكونه عن تأويل؛ وإن كان باطلاً.»

وقال «الشامي» رحمته الله في حاشيته:

«كما وقع في زماننا في أتباع «عبد الوهاب»؛ الذين خرجوا من «نجد» وتغلبوا على «الحرمين» وكانوا يتحلون مذهب الحنابلة. لكنهم اعتقدوا أنهم هم المسلمون، وأن من خالف إعتقادهم مشركون! واستباحوا بذلك قتل «أهل السنة» وقتل علماءهم حتى كسر الله شوكتهم.»

ثم أقول: ليس هو ولا أحدٌ من أتباعه وشيعته، من مشائخنا في سلسلة من سلاسل العلم؛ من الفقه، والحديث، والتفسير، والتصوف.

وأما إستحلال دماء المسلمين وأموالهم وأعراضهم؛ فإما أن يكون بغير حق، أو بحق. فإن كان بغير الحق، فإما أن يكون من غير تأويل فكفرٌ وخروجٌ عن الإسلام، وإن كان بتأويل لا يسوغ في الشرع ففسقٌ، وأما إن كان بحق، فجائزٌ بل واجبٌ.

وأما تكفير السلف من المسلمين؛ فحاشا أن نكفر أحداً منهم! بل هو عندنا رفضٌ وابتداعٌ في الدين.

وتكفير أهل القبله من المبتدعين؛ فلا نكفرهم ما لم ينكروا حكماً ضرورياً من ضروريات الدين. فإذا ثبت إنكارُ امرٍ ضروريٍّ من الدين، نكفرهم، ونحتاط فيه.

وهذا دأبنا، ودأب مشائخنا رَحِمَهُمُ اللهُ تَعَالَى.

السؤال الثالث عشر، والرابع عشر

[١٣] ما قولكم فى أمثال قوله تعالى: ﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾ [طه: ٥]؟

[١٤] هل تجوزون إثبات جهة ومكان للبارى تعالى، أم كيف رأيكم فيه؟

﴿الجواب﴾

قولنا فى أمثال تلك الآيات أننا نؤمن بها، ولا يقال «كيف»؛ نؤمن بأن الله سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى متعال ومنزه عن صفات المخلوقين، وعن سمات النقص والحدوث؛ كما هو رأى قدماءنا. وأما ما قال المتأخرون من أئمتنا فى تلك الآيات يؤولونها بتأويلات صحيحة شائعة فى اللغة والشرع، بأنه يمكن أن يكون المراد من «الإستواء»، الإستيلاء، ومن «اليد»، القدرة، إلى غير ذلك تقريباً إلى أفهام القاصرين، فحق أيضاً عندنا.

وأما «الجهة» و«المكان» فلا نجوز إثباتهما له تعالى، ونقول: إنه تعالى منزّه ومتعال عنهما، وعن جميع سمات الحدوث.

السؤال الخامس عشر

[١٥] هل ترون أحداً أفضل من النبى صلى الله عليه وسلم من الكائنات؟

﴿الجواب﴾

إعتقادنا وإعتقاد مشائخنا أنّ سيّدنا ومولانا وحبيبنا وشفيعنا، «محمداً رسول

الله ﷺ أفضل الخلائق كافة، وخيرهم عند الله تعالى؛ لا يساويه أحد، بل ولا يدانيه ﷺ في القرب من الله تعالى والمنزلة الرفيعة عنده، وهو سيد الأنبياء والمرسلين وخاتم الأصفياء والنبيين؛ كما ثبت بالنصوص. وهو الذي نعتقده وندين الله تعالى به. وقد صرح به مشائخنا في غير ما تصنيف.

السؤال السادس عشر

[۱۶] آتجوزون وجود نبی بعد النبى عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ؛ وهو خاتم النبيين، وقد تواتر معنى قوله عَلَيْهِ السَّلَامُ: «لا نبى بعدى!»، وأمثلة، وعليه انعقد الإجماع؟ وكيف رأيكم فيمن جَوَّز وقوع ذلك مع وجود هذه النصوص؟ وهل قال أحدٌ منكم أو من أكابركم ذلك؟

﴿الجواب﴾

إعتقادنا وإعتقاد مشائخنا أن سيدنا ومولانا، وحيينا وشفيعنا، «محمدًا رسول الله ﷺ خاتم النبيين؛ لا نبى بعده؛ كما قال الله تعالى في كتابه: ﴿وَلَكِنْ رَسُولُ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ﴾ [احزاب: ۵]. وثبت باحاديث كثيرة، متواترة المعنى، وإجماع الأمة. وحاشا أن يقول أحدٌ منا خلاف ذلك! فإنه من أنكر ذلك فهو عندنا كافر؛ لأنه منكر النص القطعى الصريح. نعم؛ شيخنا، مولانا، سيد الأذكياء المدققين، المولوى «محمد قاسم النانوتوى» رَحِمَهُ اللهُ تَعَالَى أتى بدقة نظره تدقيقاً بديعاً، أكمل خاتميته على وجه الكمال، وأتممها على وجه التمام؛ فإنه رَحِمَهُ اللهُ تَعَالَى قال في رسالته المسماة بـ «تحذير الناس» ما حاصله:

«إنَّ «الخاتمية» جنسٌ تحتُه نوعان؛ أحدهما «خاتمية زمانية»، وهو أن يكون زمان نبوته ﷺ متأخراً من زمان نبوة جميع الأنبياء،

ويكون خاتماً لنبوّتهم بالزمان. والثاني «خاتمية ذاتية»، وهى أن يكون نفس نبوته صلى الله عليه وسلم ختمت بها وانتهت إليها نبوة جميع الأنبياء، وكما أنه صلى الله عليه وسلم خاتم النبيين بالذات، فإن كل ما بالعرض يختم على ما بالذات، وينتهى إليه ولا تتعدها. ولما كان نبوته صلى الله عليه وسلم بالذات ونبوة سائر الأنبياء بالعرض - لأن نبوتهم عليهم السلام بواسطة نبوته صلى الله عليه وسلم، وهو الفرد الأكمل الأوحّد الأبدى، قطب دائرة النبوة و الرسالة وواسطة عقدها - فهو خاتم النبيين «ذاتاً» و«زماناً»، وليس خاتمية صلى الله عليه وسلم منحصرة في «الخاتمية الزمانية»؛ لأنه ليس كبيرة فضل ولا زيادة رفعة أن يكون زمانه صلى الله عليه وسلم متأخراً من زمان الأنبياء قبله، بل السيادة الكاملة والرفعة البالغة والمجد الباهر والفخر الزاهر، تبلغ غايتها إذا كان خاتمته صلى الله عليه وسلم «ذاتاً» و«زماناً». وأما إذا اقتصر على «الخاتمية الزمانية» فلا تبلغ سيادته ورفعته صلى الله عليه وسلم كلها، ولا يحصل له الفضل بكلية وجامعية.

وهذا تدقيق منه رحمه الله تعالى ظهر له في مكاشفات في إعظام شأنه وإجلال برهانه وتفضيله وتبجيله صلى الله عليه وسلم كما حققه المحققون من ساداتنا العلماء، كـ«الشيخ الأكبر»، و«التقى السبكي»، وقطب العالم، الشيخ «عبد القدوس الكنگوهي» رحمه الله تعالى. لم يحج حول سرادقات ساحته - فيما نظن ونرى - ذهن كثير من العلماء المتقدمين، والأذكياء المتبحرين.

وهو عند المبتدعين من أهل «الهند» كفرٌ وضلال، ويوسوسون إلى أتباعهم وأولياءهم أنه إنكارٌ لخاتمته صلى الله عليه وسلم. فبهيات وبهيات! ولعمري إنه لأفري الفرى، وأعظم زور، وبهتان بلا إمتراء! وما حملهم على ذلك إلا الحقد والشحناء والحسد والبغضاء لأهل الله تعالى وخواص عباده، وكذلك جرت السنة الإلهية في أنبيائه وأوليائه.

السؤال السابع عشر

[١٧] هل تقولون: «النبي ﷺ لا يفضل علينا إلا كفضل الأخ الأكبر على الأخ الأصغر؛ لا غير؟» هل كتب أحد منكم هذا المضمون في كتاب؟

«الجواب»

ليس أحد منّا ولا من أسلافنا الكرام معتقداً بهذا البتّة! ولا نظن شخصاً من ضعفاء الإيمان أيضاً يتفوّه بهذه الخرافات. ومن يقل: «إن النبي ﷺ ليس له فضل علينا إلا كما يفضل الأخ الأكبر على الأصغر»، فنعتقد في حقّه أنه خارج عن دائرة الإيمان! وقد صرحت تصانيف جميع الأكابر من أسلافنا بخلاف ذلك، وقد بينوا وصرّحوا وحرروا وجوه فضائله وإحساناته ﷺ علينا معشر الأئمة بوجوه عديدة؛ بحيث لا يمكن إثبات مثل بعض تلك الوجوه لشخص من الخلق؛ فضلاً عن جهلتها.

وإن افترى أحد بمثل هذه الخرافات الواهية علينا، أو على أسلافنا، فلا أصل له ولا ينبغي أن يلتفت إليه أصلاً؛ فإنّ كونه ﷺ أفضل البشر قاطبةً وأشرف الخلق كافّةً وسيادته ﷺ على المرسلين جميعاً وإمامته للنبيين، من الأمور القطعية التي لا يمكن لأدنى مسلم أن يتردّد فيه أصلاً.

ومع هذا إن نسب إلينا أحد من أمثال هذه الخرافات، فليبيّن محلّه من تصانيفنا حتى نظهر على كل منصف جهالته وسوء فهمه مع إلحاده وسوء تدبّره، بحوله تعالى وقوّته القوية.

السؤال الثامن عشر

[١٨] هل تقولون: «إنّ علم النبي ﷺ مقتصرٌ على الأحكام

الشرعية فقط»، أم أعطى علوماً متعلقة بالذات والصفات والأفعال للبارى عزَّ اسمُه والأسرار الخفية والحكم الإلهية، وغير ذلك مما لم يصل إلى سرادقات علمه أحدٌ من الخلائق؛ كائناً من كان؟

﴿الجواب﴾

نقول باللسان ونعتقد بالجنان:

أَنْ سَيِّدَنَا «رسول الله» صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أعلمُ الخلق قاطبةً بالعلوم المتعلقة بالذات والصفات والتشريعات من الأحكام العملية والحكم النظرية والحقائق الحقّة والأسرار الخفية وغيرها من العلوم ما لم يصل إلى سرادقات ساحته أحدٌ من الخلائق؛ لا ملكٌ مقربٌ، ولا نبيٌّ مرسلٌ. ولقد أعطى علم الأولين والآخرين، وكان فضل الله عليه عظيماً. ولكن لا يلزم علم كل جزئي من الأمور الحادثة في كل آن من أوان الزمان حتى يضرَّ غيبوبة بعضها عن مشاهدته الشريفة ومعرفته المنيفة بأعلميته عَلَيْهِ السَّلَامُ ووسعته في العلوم وفضله في المعارف على كافة الأنام؛ وإن أطلع عليها بعضٌ من سواه من الخلائق والعباد؛ كما لا يضرُّ بأعلمية «سليمان» عَلَيْهِ السَّلَامُ غيبوبة ما أطلع عليه «لهدهد» من عجائب الحوادث؛ حيث يقول في القرآن:

﴿قَالَ أَحَطْتُ بِمَا لَمْ حِطْ بِهِ وَحِثُّكَ مِنْ سَبِيلِ بَنِي إِدْرِيسَ﴾ [النمل: ٢٢].

السؤال التاسع عشر

[١٩] أترون أنَّ ابليس اللعين أعلمُ من سيِّد الكائنات عَلَيْهِ السَّلَامُ، وأوسع علماً منه مطلقاً؟ وهل كتبتم ذلك في تصنيف؟ ما تحكمون على من اعتقد ذلك؟

﴿الجواب﴾

قد سبق منا تحرير هذه المسئلة أنّ النبي ﷺ أعلم الخلق على الإطلاق بالعلوم والحكم والأسرار وغيرها من ملكوت الآفاق، ونتيقن أنّ من قال: «إنّ فلاناً أعلم من النبي ﷺ»، فقد كفر. وقد افترى مشائخنا بتكفير من قال «إنّ إبليس اللعين أعلم من النبي ﷺ»، فكيف يمكن أن توجد هذه المسئلة في تأليف ما من كتبنا؟! غير أنه غيبوبة بعض الحوادث الجزئية الحفيرة عن النبي ﷺ لعدم إلتفاتنا إليه لا تورث نقصاً ما في أعلميته ﷺ بعد ما ثبت أنه أعلم الخلق بالعلوم الشريفة اللاتقة بمنصبه الأعلى؛ كما لا يورث الإطلاع على أكثر تلك الحوادث الحفيرة لشدة إلتفات «إبليس» إليها شرفاً وكمالاً علمياً فيه؛ فإنه ليس عليها مدار الفضل والكمال. ومن ههنا لا يصح أن يقال أنّ «إبليس» أعلم من سيدنا «رسول الله ﷺ»؛ كما لا يصح أن يقال لصبي علم بعض الجزئيات إنه أعلم من عالم متبحر محقق في العلوم والفنون الذي غابت عنه تلك الجزئيات. ولقد تلونا عليك قصة الهدهد مع «سليمان» عليهما السلام وقوله: ﴿أَحْطَ بِمَا لَمْ يَحْطُ بِهِ﴾ [النمل: ٢٢]. ودواوين الحديث ودفاتر التفسير مشحونة بنظائرها المتكاثرة المشتهرة بين الأنعام.

قد اتفق الحكماء على أن «أفلاطون» و«جالينوس» وأمثالهما من أعلم الأطباء بكيفية الأدوية وأحوالها؛ مع علمهم أن ديدان النجاسة أعرف بأحوال النجاسة وذوقها وكيفياتها، فلم تضرّ عدم معرفة «أفلاطون» و«جالينوس» هذه الأحوال الردية في أعلميتهم، ولم يرض أحد من العقلاء والحمقاء بأن يقول أن الديدان أعلم من «أفلاطون» مع أنها أوسع علماً من «أفلاطون» بأحوال النجاسة!

ومبتدعة ديارنا يشنون للذات الشريفة النبوية عليهما السلام جميع علوم الأسافل الأراذل والأفاضل الأكابر؛ قائلين أنه ﷺ لما كان أفضل الخلق كافةً،

فلا بُدَّ أن يحتوى على علومهم جميعها كل جزئى جزئى و كلى كلى، ونحن أنكرنا إثبات هذا الأمر بهذا القياس الفاسدة بغير نص من النصوص المعتدة بها. ألا ترى أن كل مؤمن أفضل وأشرف من «إبليس»؟ فيلزم على هذا القياس أن يكون كل شخص من آحاد الأمة حاوياً على علوم «إبليس»، ويلزم على ذلك أن يكون «سليمان» عليه السلام و «سَيِّدَا وَ عَلَيْهِ السَّلَامُ» عالماً بما علمه «الهدهد»، وأن يكون «أفلاطون» و «جالينوس» عارفين بجميع معارف الديدان! واللوازم باطلة بإسرها؛ كما هو المشاهد.

وهذا خلاصة ما قلناه فى «البراهين القاطعة» لعروق الأغبياء المارقين، القاصمة لأعناق الدجاجة المفترين.

فلم يكن بحثنا فيه إلا عن بعض الجزئيات المستحدثة. ومن أجل ذلك أتينا فيه بلفظ الإشارة حتى تدل أن المقصود بالنفى والإثبات هُنَاكَ تلك الجزئيات؛ لا غير. لكن المفسدين يحرفون الكلام، ولا يخافون محاسبة الملك العلام. وإنا جازمون أن من قال «إن فلاناً أعلم من النبى عليه السلام» فهو كافر؛ كما صرح به غير واحد من علمائنا الكرام.

ومن افترى علينا بغير ما ذكرناه، فعليه بالبرهان؛ خائفاً عن المناقشة الملك الديان! والله على ما نقول وكيل.

السؤال العشرون

[٢٠] تعتقدون أن علم النبى صلى الله عليه وسلم مساوى علم زيد ويكر وبهائم، أم تبرّثون عن أمثال هذا؟

وهل كتب الشيخ «اشرف على التهانوى» فى رسالته، «حفظ الإيمان» هذا المضمون، أم لا؟ ويم تحكمون على من اعتقد ذلك؟

﴿الجواب﴾

أقول: وهذا أيضاً من إفتراءات المبتدعين وأكاذيبهم؛ قد حَرَّفوا معنى الكلام، وأظهروا بحقدهم خلاف مراد الشيخ مَدَّ ظِلُّهُ فقَاتَلَهُمُ الله! أتَى يُؤْفَكُونَ؟

قال الشيخ العلامة، «التَّهَانُوى» فى رسالته المسماة بـ«حفظ الإيمان» - وهى رسالة صغيرة أجاب فيها عن ثلاثة سئل عنها؛ الأولى منها فى «السجدة التعظيمية للقبور»، والثانية فى «الطواف بالقبور»، والثالثة فى «إطلاق لفظ عالم الغيب على سيدنا رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ»، فقال الشيخ - ما حاصله:

إنه لا يجوز هذا الإطلاق؛ وإن كان بتأويل لكونه موهماً بالشرك؛ كما مُنع من إطلاق قولهم «راعنا» فى «القرآن»، ومن قولهم «عبدى وأمتى» فى الحديث (أخرجه مسلم فى صحيحه). فإن «الغيب المطلق» فى الإطلاقات الشرعية ما لم يَقم عليه دليل، ولا إلى دركه وسيلة وسبيل. فعلى هذا قال الله تعالى: ﴿قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ﴾ [النمل: ٨٥] و ﴿وَلَوْ كُنْتَ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَاسْتَكْثَرْتَ مِنَ الْخَيْرِ﴾ [الأعراف: ١٨٨]، و غير ذلك من الآيات. ولو جَوَّزَ ذلك بتأويل، يلزم أن يجوز إطلاق «الخالق» و«الرازق» و«المالك» و«المعبود» وغيرها من صفات الله تعالى المختصة بذاته تَعَالَى وَتَقَدَّسَ عَلَى الْمَخْلُوقِ بذلك التأويل. وأيضاً يلزم عليه أن يصح نفى إطلاق لفظ «عالم الغيب» عن الله تعالى بالتأويل الآخر؛ فإنه تعالى ليس عالم الغيب بالواسطة والعرض. فهل يأذن فى نفية عاقل متدين؟ حاشا وكلاً! ثم لو صح هذا الإطلاق على ذاته المقدسة صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ على قول السائل، فنستفسر منه ماذا أراد بهذا الغيب؟ هل أراد كل واحد من أفراد الغيب، أو بعضه؛ أى بعض كان؟ فإذا أراد بعض الغيوب، فلا اختصاص له بحضرة الرسالة صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؛ فإن علم بعض الغيوب - وإن كان قليلاً - حاصلٌ لزيد وعمرو بل لكل صبي

ومجنون، بل لجميع الحيوانات والبهائم؛ لأن كل واحد منهم يعلم شيئاً لا يعلم الآخر، ويخفى عليه. فلو جَوَزَ السائل إطلاق «عالم الغيب» على أحد لعلمه بعض الغيوب، يلزم عليه أن يجوز إطلاقه على سائر المذكورات. ولو التزم ذلك، لم يبق من كمالات النبوة؛ لأنه يشرك فيه سائرهم. ولو لم يلتزم، طوّل بالفارق، ولم يجد إليه سبيلاً.» انتهى كلام الشيخ «التهانوي».

فانظروا- يرحمكم الله!- في كلام الشيخ؛ لن تجدوا مما كذب المبتدعون من أثر. فحاشا أن يدعى أحد من المسلمين المساوات بين علم «رسول الله» ﷺ و«علم زيد وبكر وبهائم، بل الشيخ يحكم بطريق الإلزام على من يدعى جواز إطلاق «علم الغيب» على رسول الله ﷺ لعلمه بعض الغيوب انه يلزم عليه أن يجوز إطلاقه على جميع الناس والبهائم. فأين هذا عن مساوات العلم التي يفترونها عليه؟! فلعنّه الله على الكاذبين!

ونتيقن بأن من يعتقد مساوات علم النبي ﷺ مع زيد وبكر وبهائم ومجانين، كافر قطعاً! وحاشا الشيخ **دكمه** **بجدّه** أن يتفوه بهذا، وإنه لمن عجب العجائب!

السؤال الواحد والعشرون

[٢١] أتقولون أن ذكر ولادته ﷺ مستقبّح شرعاً؛ من البدعات السيئة المحرّمة، أم غير ذلك؟

﴿الجواب﴾

حاشا أن يقول أحد من المسلمين- فضلاً أن نقول نحن- إن ذكر ولادته

الشریفة عَلَیْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ بل وذكر غبار نعاله، وبول حماره صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مستقیح؛ من البدعات السيئة المحرمة. فالأحوال التي لها أدنى تعلق بـ«رسول الله» صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، ذكرها من أحبّ المندوبات وأعلى المستحبات عندنا؛ سواء كان ذكر ولادته الشريفة، أو ذكر بوله وبرازم وقيامه وقعوده ونومه ونهته؛ كما هو مصرّح في رسالتنا المسماة بـ«البراهين القاطعة» في مواضع شتى منها، وفي فتاوى مشائخنا رَحِمَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى؛ كما في فتاوى مولانا «أحمد على المحدث السهارنفوري»، تلميذ «الشاه محمد اسحاق الدهلوی» ثم المهاجر المكي، نقله مترجماً لتكون نموذجاً عن الجميع.

سُئِلَ هو رَحِمَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى عن «مجلس الميلاد»: بأيّ طريق يجوز، وبأيّ طريق لا يجوز؟ فأجاب بـ:

«إنّ ذكر الولادة الشريفة لسيّدنا «رسول الله» صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بروايات صحيحة في أوقات خالية عن وظائف العبادات الواجبات، وبكيفية لم تكن مخالفة عن طريقة الصحابة، وأهل القرون الثلاثة المشهود لها بالخير، وبالإعتقادات التي لم تكن موهمة بالشرك والبدعة، وبالأداب التي لم تكن مخالفة عن سيرة الصحابة التي هي مصداق قوله عَلَيْهِ السَّلَامُ: «ما أنا عليه وأصحابي»، وفي مجالس خالية عن المنكرات الشرعية، موجب للخير والبركة؛ بشرط أن يكون مقروناً بصدق النية والإخلاص وإعتقاد كونه داخلًا في جملة الأذكار الحسنة المندوبة، غير مقيد بوقت من الأوقات. فإذا كان كذلك، لا نعلم أحداً من المسلمين أن يحكم عليه بكونه غير مشروع أو بدعة...» إلى آخر الفتوى.

فَعَلِمَ من هذا أنّا لا ننكر ذكر ولادته الشريفة، بل ننكر على الأمور المنكرة التي انضمت معها؛ كما شفتموها في المجالس المولودية التي في «الهند» من ذكر الروايات

الواهيات الموضوعه، وإختلاط الرجال والنساء، والإسراف فى إيقاد الشموع والتزيينات، وإعتقاد كونه واجباً بالطعن والسب والتكفير على من لم يحضر معهم مجلسهم، وغيرها من المنكرات الشرعية التى لا يكاد يوجد خالياً منها. فلو خلا من المنكرات، حاشا أن نقول أن ذكر الولادة الشريفة منكرٌ وبدعةٌ. وكيف يظن بمسلم هذا القول الشنيع؟! فهذا القول علينا أيضاً من إفتراءات الملاحدة الدجالين الكذابين. خذهم الله تعالى، ولعنهم برأويحراً، وسهلاً وجبلاً!

السؤال الثانى والعشرون

[٢٢] هل ذكرتم فى رسالة ما أن ذكر ولادته صلى الله عليه وسلم كـ «جنم استمى كنيا»، أم لا؟

الجواب

هذا أيضاً من إفتراءات الدّجاجة المتدعين علينا وعلى أكابرنا. وقد بينّا سابقاً أن ذكره عليه السلام من أحسن المندوبات وأفضل المستحبات. فكيف يظن بمسلم أن يقول - معاذ الله! - أن ذكر الولادة الشريفة مشابهٌ بفعل الكفار؟! وإنما اخترعوا هذه الفرية عن عبارة مولانا «الكنگوهى» قدس الله سره العزیز التى نقلناها فى «البراهين» على صفحة ١٤١، وحاشا الشيخ أن يتكلم! ومراده بعيدٌ بمراحل عما نسبوا إليه؛ كما سيظهر عن ما نذكره، وهى تنادى بأعلى نداء أن من نسب إليه ما ذكروه، كذابٌ مفتر.

وحاصل ما ذكره الشيخ رحمة الله تعالى فى مبحث «القيام عند ذكر الولادة الشريفة» أن من اعتقد قدوم روحه الشريفة من عالم الأرواح إلى عالم الشهادة، وتيقن بنفسه الولادة المنيفة فى المجلس المولودية، فعامل ما كان واجباً فى ساعة الولادة الماضية

الحقيقية، فهو مخطئٌ متشبهٌ بالمجوس في إعتقادهم تولد مولودهم المعروف بـ«كنهيا» كل سنة، ومعاملتهم في ذلك اليوم ما عومل به وقت الولادة الحقيقية، أو متشبهٌ بروافض «الهند» في معاملتهم بسيدنا «الحسين» وأتباعه من شهداء «كربلا» **رضي الله عنهم أجمعين**؛ حيث يأتون بحكاية جميع ما فعل معهم في «كربلا» يوم عاشوراء قولاً وفعلاً؛ فينون النعش والكفن والقبور، ويدفنون فيها، ويظهرون أعلام الحرب والقتال، ويصبغون الشياب بالدماء، وينوحون عليها، وأمثال ذلك من الخرافات؛ كما لا يخفى على من شاهد أحوالهم في هذه الديار.

ونصّ عبارته المتعبر به هكذا:

«وأما توجيهه (أي «القيام») بقدم روحه الشريفة **صلى الله عليه وسلم** من عالم الأرواح إلى عالم الشهادة فيقومون تعظيماً له، فهذا أيضاً من حماقاتهم! لأنّ هذا الوجه يقتضى القيام عند تحقّق نفس الولادة الشريفة، ومتى تكرر الولادة في هذه الايام؟! فهذه الإعادة للولادة الشريفة ماثلة بفعل مجوس «الهند» حيث يأتون بعين حكاية ولادة معبودهم، «كنهيا»، أو ماثلة للروافض الذين ينقلون شهادة «اهل البيت» **رضي الله عنهم** كل سنة (أي فعلاً وعملاً). ف - معاذ الله! - فعلهم هذا حكاية للولادة المنيفة الحقيقية. وهذه الحركة بلاشك وشبهة حرية باللوم والحرمة والفسق، بل فعلهم هذا يزيد على فعل اولئك؛ فإنهم يفعلونه في كل عام مرّة واحدة، وهؤلاء يفعلون هذه المزخرفات الفرضية متى شاءوا! وليس هذا نظيراً في الشرع بأن يفرض أمرٌ ويعامل معه معاملة الحقيقية، بل هو محرّم شرعاً.»

فانظروا يا أولى الألباب أن حضرة الشيخ **فدّس سرّة القرب**، إنما أنكر على جهلاء «الهند» المعتقدين منهم هذه العقيدة الكاسدة الذين يقومون لمثل هذه الخيالات الفاسدة. فليس فيه تشييعٌ لمجلس ذكر الولادة الشريفة بفعل المجوس والروافض. حاشا أكابرنا أن يتفوّهوا بمثل ذلك! ولكن الظالمين على أهل الحق يفترون، وآيات الله يحصدون.



السؤال الثالث والعشرون

[٢٣] هل قال الشيخ الأجل، علامة الزمان، المولوى «رشيد احمد الكنگوهى»
بفعلية كذب البارى تعالى، وعدم تضليل قائل ذلك، أم هذا من الإفتراءات عليه؟
وعلى التقدير الثانى، كيف الجواب عما يقوله «البريلوى» أنه يضع عنده تمثال فتوى
الشيخ المرحوم بفوتوگراف المشتمل على ذلك؟

«الجواب»

الذى نسبوا إلى الشيخ الأجل الأوحى الأجل، علامة زمانه، فريد عصره
وأوانه، مولانا «رشيد احمد كنگوهى» من أنه كان قائلاً بفعلية الكذب من البارى -
تعالى شأنه- وعدم تضليل من تفوه بذلك، فمكذوبٌ عليه **رَحِمَهُ اللهُ تَعَالَى**، وهو من
الأكاذيب التى أفتراها الأبالسة الدجالون الكذابون، فقاتلهم الله! أتى يؤفكون؟
وجنابه برئ من تلك الزندقة والإلحاد، ويكذبهم فتوى الشيخ **فَدَسَّ سِرُّهُ الْقُرْآنُ** التى
طبعت وشاعت فى المجلد الأول من فتاواه الموسومة بـ«الفتاوى الرشيدية» على
صفحة ١١٩ منها، وهى عربية مصححة محتومة بختام علماء مكة المكرمة، وصورة
سؤاله هكذا:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نحمده ونصلى على رسوله الكريم

الإستفتاء:

ما قولكم - **كَامَرُ فَضْلُكُمْ** - فى أن الله تعالى هل يتصف بصفة «الكذب»، أم لا؟
ومن يعتقد أنه يكذب كيف حكمه؟ - أفتونا مأجورين.

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى مُتَزَّهٌ مِنْ أَنْ يَتَّصِفَ بِصِفَةِ «الْكَذِبِ»، وَلَيْسَتْ فِي كَلَامِهِ شَائِبَةُ الْكَذِبِ أَبَدًا؛ كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا﴾ [النساء: ١٢٢]. وَمَنْ يَعْتَقِدُ وَيَتَفَوَّهُ بِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَكْذِبُ، فَهُوَ كَافِرٌ وَمَلْعُونٌ قَطْعًا وَمُخَالَفٌ لِلْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ وَإِجْمَاعِ الْأُمَّةِ! نَعَمْ؛ إِعْتِقَادُ أَهْلِ الْإِيمَانِ أَنَّ مَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فِي الْقُرْآنِ فِي «فِرْعَوْنَ» وَ«هَامَانَ» وَ«أَبِي هُبَّ» إِنَّهُمْ جَهَنَّمِيُّونَ، فَهُوَ حَكْمٌ قَطْعِيٌّ لَا يَفْعَلُ خِلَافَهُ أَبَدًا، لَكِنَّهُ تَعَالَى قَادِرٌ عَلَى أَنْ يَدْخُلَهُمُ الْجَنَّةَ، وَلَيْسَ بِعَاجِزٍ عَنْ ذَلِكَ، وَلَا يَفْعَلُ هَذَا مَعَ اخْتِيَارِهِ. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدًى وَلَكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ﴾ [السجدة: ١٣].

فَتَبَيَّنَ مِنْ هَذِهِ الْآيَةِ أَنَّهُ تَعَالَى لَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُمْ كُلَّهُمْ مُؤْمِنِينَ، وَلَكِنَّهُ لَا يَخَالَفُ مَا قَالَ، وَكُلُّ ذَلِكَ بِالِاخْتِيَارِ لَا بِالِإِضْطِرَارِ، وَهُوَ فَاعِلٌ مُخْتَارٌ، فَعَالَ لِسَمَا يُرِيدُ.

هَذِهِ عَقِيدَةُ جَمِيعِ عُلَمَاءِ الْأُمَّةِ؛ كَمَا قَالَ «الْبِيضَاوِيُّ» تَحْتَ تَفْسِيرِ قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ...﴾ [المائدة: ١٨]، وَعَدَمُ غُفْرَانِ الشَّرِكِ مُقْتَضَى الْوَعِيدِ، فَلَا إِمْتِنَاعَ فِيهِ لِدَاثِهِ - وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِالصَّوَابِ.

كتبه الأحقر؛ رشيد أحمد گنگوہی عفی عنہ

خلاصۃ تصحیح علماء «مکہ المکرمة» نزاد اللہ شرفہا

١- «محمد صالح بن المحرم صديق كامل» و«محمد سعيد بن محمد بابصيل»

«الحمد لمن هو به حقيق، ومنه استمد العون والتوفيق. ما أجاب به العلامة رشيد أحمد المذكور، هو الحق الذي لا محيص منه. وصلى الله

على خاتم النبيين، وعلى آله وصحبه وسلم»

امر برقمه؛ خادم الشريعة؛ راجى اللطف الخفى،

محمد صالح ابن الرحوم صديق كمال الخفى، مفتى مكة المكرمة حالاً - كان الله لها

رقمه المرتضى من ربه كمال النيل، محمد سعيد بن محمد بابصيل

بمكة المحمية - غفر الله له، ولوالديه، ولمشاغفه وجميع المسلمين

٢- الراجى عفوره من واهب العطيه؛ «محمد عابد بن الرحوم الشيخ حسين»،
مفتى المالكية ببلد الله المحمية.

٣- «خلف بن ابراهيم»، مفتى الحنابلة

«مصلياً ومسلماً؛ هذا وما أجاب العلامة رشيد أحمد فيه الكفاية،

وعليه المعول؛ بل هو الحق الذى لا يحصى عنه».

رقمه الحقير؛ خلف بن ابراهيم، خادم إفتاء الحنابلة بمكة المشرفة

والجواب عما يقول «البريلوى» أنه يضع عنده تمثال فتوى الشيخ الرحوم
بفوتوكراف المشتمل على ما ذكر، هو أنه من مختلقاته؛ اختلقها ووضعها عنده
إفتراءً على الشيخ قدس سره. ومثل هذه الأكاذيب والإختلاقات، هيّن عليه؛ فإنه
أستاذ الأساتذة فيها، وكلهم عيال عليه فى زمانه؛ فإنه محرف ملبس ودجال مكّار؛
ربما يصور الأمهار. وليس بأدنى من «المسيح القاديانى»؛ فإنه يدعى الرسالة ظاهراً
وعلناً، وهذا يستتر بالمجددية، ويكفر علماء الأمة؛ كما كفر «الوهابية» أتباع محمد
بن عبد الوهاب «الأمة». خذله الله كما خذلهم!

السؤال الرابع والعشرون

[٢٤] هل تعتقدون وقوع «الكذب» فى كلام من كلام المولى عز وجل سبحانه،

أم كيف الأمر؟

﴿الجواب﴾

نحن ومشائخنا **رَحِمَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى** ندعن ونتيقن بأنَّ كلَّ كلام صدر عن الباري **عَزَّ وَجَلَّ**، أو سيصدر عنه، فهو مقطوع الصدق، مجزومٌ بمطابقتها للواقع، وليس في كلام من كلامه تعالى شائبة «كذب» ومظنة «خلاف» أصلاً بلا شبهة. ومن اعتقد خلاف ذلك، أو توهم بـ«الكذب» في شيء من كلامه، فهو كافرٌ ملحدٌ زنديقٌ؛ ليس له شائبةٌ من الإيمان.

السؤال الخامس والعشرون

[٢٥] هل نسبتم في تأليفكم إلى بعض «الأشاعرة» القول بـ«إمكان الكذب»؟ وعلى تقديرها، فما المراد بذلك؟ وهل عندكم نصٌّ على هذا المذهب من المعتمدين؟ يبينوا الأمر لنا على وجهه.

﴿الجواب﴾

الأصل فيه أنه وقع التزاع بيننا وبين المنطقيين من أهل «الهند»، والمبتدعة منهم في «مقدورية خلاف ما وعد به الباري **سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى**، أو أخبر به، أو أراه» وأمثالها. فقالوا: «إن خلاف هذه الأشياء خارجٌ عن القدرة القديمة، مستحيلٌ عقلاً؛ لا يمكن أن يكون مقدوراً له تعالى، واجبٌ عليه ما يطابق الوعد والخبر والإرادة والعلم».

وقلنا: «إنَّ أمثال هذه الأشياء مقدورٌ قطعاً، لكنّه غير جائز الوقوع عند «أهل السنة والجماعة» من «الأشاعرة» و«الماتريدية»؛ شرعاً وعقلاً عند «الماتريدية»، وشرعاً فقط عند «الأشاعرة».

فاعترضوا علينا بأنه: «إن أمكن مقدورية هذه الأشياء، لزم إمكان الكذب،

وهو غير مقدور قطعاً ومستحيل ذاتاً.

فأجبتهم بأجوبة شتى مما ذكره علماء الكلام؛ منها: «لو سلم إستلزام «إمكان الكذب» لمقدورية خلاف الوعد والأخبار وأمثالها، فهو ايضاً غير مستحيل بالذات، بل هو مثل «السفه» و«الظلم» مقدور ذاتاً، ممتنع عقلاً وشرعاً، أو شرعاً فقط؛ كما صرح به غير واحد من الأئمة.»

١٣٠

فلما رأوا هذه الأجوبة، عثوا في الأرض، ونسبوا إلينا تجويز النقص بالنسبة إلى جنبه تبارك وتعالى، وأشاعوا هذه الكلام بين السفهاء والجهلاء تنفيراً للعوام، وابتغاء الشهوات والشهرة بين الأنام، وبلغوا أسباب سموات الإفتراء؛ فوضعوا تمثالاً من عندهم لفعلية الكذب بلا مخافة عن الملك العلام!

ولما اطلع أهل «الهند» على مكائدهم، إستنصروا بعلماء «الحرمين» الكرام لعلمهم بأنهم غافلون عن خباياهم وعن حقيقة أقوال علمائنا. وما مثلهم في ذلك إلا كمثل «المعتزلة» مع «أهل السنة والجماعة»؛ فإنهم أخرجوا إثابة العاصي وعقاب المطيع عن القدرة القديمة، وأوجبوا «العدل» على ذاته تعالى، فسّموا أنفسهم «أصحاب العدل والتنزيه»، ونسبوا علماء «أهل السنة والجماعة» إلى الجور والإعتساف والتشويه! فكما أن قدماء «أهل السنة والجماعة» لم يبالوا بجهالاتهم، ولم يجوزوا العجز بالنسبة إليه سبحانه وتعالى في الظلم المذكور، وعمّموا القدرة القديمة مع إزالة النقائص عن ذاته الكاملة الشريفة، وإتمام التنزيه والتقديس لجنبه العالي؛ قائلين: إن ظنكم المنقصة في جواز مقدورية العقاب للطائع والثواب للعاصي، إنما هو وخامة الفلسفة الشنيعة؛ كذلك قلنا لهم: إن ظنكم النقص بمقدورية خلاف الوعد والأخبار والصدق وأمثال ذلك مع كونه ممتنع الصدور عنه تعالى شرعاً فقط أو عقلاً وشرعاً، إنما هو من بلاء الفلسفة والمنطق، وجهلكم الوخيم. فهم فعلوا ما فعلوا لأجل التنزيه، لكنهم لم يقدرُوا على كمال القدرة وتعميمها، وأما

أسلافنا، «أهل السنة والجماعة»، فجمعوا بين الأمرين من تعميم القدرة، وتتميم التنزيه للواجب سبحانه وتعالى.

وهذا الذي ذكرناه في «البراهين» مختصراً. وهاكم بعض النصوص عليه من الكتب المعتمدة في المذهب:

١- قال في «شرح المواقف»:

«أوجب جميع «المعتزلة» و«الخوارج» عقاب صاحب الكبيرة إذا مات بلا توبة، ولم يجوزوا أن يعفو الله عنه بوجهين: الأول أنه تعالى أوعد بالعقاب على الكبائر، وأخبر به أى بالعقاب عليها. فلو لم يعاقب على الكبيرة وعفا، لزم «الخلف» في وعيده و«الكذب» في خبره، وإنه محال. والجواب: غايته وقوع العقاب، فأين وجوب العقاب الذي كلامنا فيه؟ إذ لا شبهة في أن عدم الوجوب مع الوقوع لا يستلزم خلفاً ولا كذباً. لا يقال أنه يستلزم جوازهما، وهو أيضاً محال؛ لأننا نقول: استحالة ممنوعة؛ كيف وهما من الممكنات التي تشتملها قدرته تعالى».

٢- وفي «شرح المقاصد» لعلامة «التفتازاني» رحمه الله تعالى في خاتمة بحث القدرة:

«المتكرون لشمول قدرته طوائف؛ منهم «النظام»، وأتباعه القائلون بأنه لا يقدر على الجهل والكذب والظلم وسائر القبائح؛ إذ لو كان خلقها مقدوراً له، لحاز صدوره عنه، واللازم باطلٌ لإفضائه إلى «الفسه» إن كان عالماً ليقبح ذلك ويستغنائاه عنه، وإلى «الجهل» إن لم يكن عالماً. والجواب: لا نسلم قبح الشيء بالنسبة إليه؛ كيف وهو تصرف في ملكه، ولو سلم فالقدرة لا تنافي إمتناع صدوره نظراً إلى وجود الصارف، وعدم الداعي؛ وإن كان ممكناً» - ملخصه.

٣- قال في «المسائرة» وشرحه، «المسامرة» لعلامة المحقق، «كمال بن الهمام»

الحنفى، وتلميذه، «إبن أبى الشريف» المقدسى الشافعى رحمهما الله تعالى ما نصّه:

«ثم قال أى صاحب «العمدة»: ولا يوصف الله تعالى بالقدرة على الظلم و السفه والكذب؛ لأن المحال لا يدخل تحت القدرة، أى لا يصح متعلقاً لها. وعند «المعتزلة» يقدر تعالى على كل ذلك، ولا يفعل. انتهى كلام صاحب «العمدة». وكأنه انقلب عليه ما نقله عن «المعتزلة»؛ إذ لا شك أن سلب القدرة عما ذكر هو مذهب «المعتزلة»، وأما ثبوتها أى القدرة على ما ذكر ثم الإمتناع عن متعلقها إختياراً، فبمذهب أى فهو بمذهب «الأشاعرة» أليق منه بمذهب «المعتزلة». ولا شك أن هذا الأليق أدخل فى التنزيه أيضاً؛ إذ لا شك فى أن الإمتناع عنها أى عن المذكورات من الظلم، والسفه، والكذب من باب التنزيهات عما لا يليق بجناب قدسه تعالى. فليسبر بالبناء للمفعول أى يختبر العقل فى أن أى الفصلين أبلغ فى التنزيه عن الفحشاء؛ أهو القدرة عليه أى على ما ذكر من الأمور الثلاثة مع الإمتناع أى إمتناعه تعالى عنه مختاراً لذلك الإمتناع؟ أو الإمتناع أى إمتناعه عنه لعدم القدرة عليه؟ فيجب العول بأدخل القولين فى التنزيه، وهو القول بمذهب «الأشاعرة».

٤- وفى حواشى «الكلنبوى» على «شرح العقائد العضدية»، - «المحقق الدوانى» رحمهما الله تعالى ما نصّه:

«وباجملة كون «الكذب» فى الكلام اللفظى قبيحاً بمعنى صفة نقص، ممنوع عند «الأشاعرة»، ولذا قال الشريف المحقق إنه من جملة الممكنات، وحصول العلم القطعى لعدم وقوعه فى كلامه تعالى بإجماع العلماء والأنبياء عليهم السلام لا ينافى إمكانه فى ذاته، كسائر العلوم العادية القطعية، وهو لا ينافى ما ذكره «الإمام الرأزى» ...».

٥- وفى «تحرير الاصول» صاحب «فتح القدير»، الإمام «ابن الهمام»، وشرحه،
لـ «ابن أمير الحاج» رَحِمَهُمَا اللهُ تَعَالَى مَا نَصَّهُ:

«وحينئذ أى وحين كان مستحيلاً عليه ما أدرك فيه نقص ظهر القطع
بإستحالة إتصافه، أى الله تَعَالَى بالكذب ونحوه - تَعَالَى عن ذلك. وأيضاً لو
لم يتمتع إتصاف فعله بـ «القبیح»، يرتفع الأمان عن صدق وعده، وصدق
خبر غيره، أى الوعد منه تَعَالَى وصدق النبوة، أى لم يجزم بصدقه أصلاً،
وعند «الأشاعرة» كسائر الخلق، القطع بعدم إتصافه تَعَالَى بشئ من القبائح
دون الإستحالة العقلية؛ كسائر العلوم التى يقطع بأن الواقع أحد النقيضين
مع عدم إستحالة الآخر لو قدّر أنه الواقع؛ كالقطع بـ «مكة» و«بغداد»، أى
بوجودهما؛ فإنه لا يحيل عدمهما عقلاً، وحينئذ أى وحين كان الأمر على
هذا، لا يلزم إرتفاع الأمان؛ لأنه لا يلزم من جواز الشئ عقلاً، عدم الجزم
بعدمه.

والخلاف الجارى فى الإستحالة والإمكان العقلى لهذا جار فى كل نقيضة؛
أقدرته تَعَالَى عليها مسلوبة، أم هى أى النقيضة بها أى بقدرته مشموله؟ والقطع
بأنه لا يفعل، أى والحال القطع بعدم فعل تلك النقيضة ...».

ومثل ما ذكرناه عن مذهب «الأشاعرة»، ذكره «القاضى العضد» فى شرح
«مختصر الأصول»، وأصحاب الحواشى عليه. ومثله فى «شرح المقاصد»، وحواشى
«المواقف» لـ «الجلبى» وغيره. وكذلك صرح به العلامة «القوشجى» فى «شرح
التجريد»، و«القونوى»، وغيرهم؛ أعرضنا عن ذكر نصوصهم مخافة الإطناب
والسامة. والله المتوكل للرشاد والهداية.

السؤال السادس والعشرون

[٢٦] ما قولكم فى «القاديانى»؛ الذى يدعى «المسيحية» و«النبوة»؟ فإن اناساً

ينسبون إليكم حبة ومدحه.



١٣٤

فالمرجؤ من مكارم أخلاقكم أن تبينوا لنا هذه الأمور بياناً شافياً، ليتضح صدق القائلين وكذبهم، ولا يبقى الرب الذي حدث في قلوبنا من تشويشات الناس.

﴿الجواب﴾

جملة قولنا وقول مشائخنا في «القادياني» الذي يدعى «النبوة» و«المسيحية» أن كنّا في بدء أمرهم - ما لم يظهر لنا منه سوء اعتقاده بل بلغنا أنه يؤيد «الإسلام»، ويبطل جميع الأديان التي سواه بالبراهين والدلائل - نحسن الظنّ به؛ على ما هو اللائق للمسلم بالمسلم، ونأول بعض أقواله ونحمله على محمل حسن. ثم إنه لما ادّعى «النبوة» و«المسيحية»، وأنكر رفع الله تعالى «المسيح» إلى السماء، وظهر لنا من خبث إعتقاده وزندقته، أفتى مشائخنا بكفره.

وفتوى شيخنا ومولانا، «رشيد احمد الكنگوهي» رحمة الله في كفر «القادياني» قد طبعت وشاعت؛ يوجد كثير منها في أيدي الناس، لم يبق فيها خفاء؛ إلا أنه لما كان مقصود المبتدعين تهيج سفهاء «الهند» وجهّالهم علينا، وتنفير علماء الحرمين وأهل فتياهما وقضايتها وأشرافها منّا - لأنهم علموا أن العرب لا يحسنون الهندية، بل لا يبلغ لديهم الكتب والرسائل الهندية - أفتروا علينا هذه الأكاذيب. فالله المستعان، وعليه التوكّل، وبه الإعتصام.

هذا والذي ذكرنا في الجواب، هو ما نعتقد، وندين الله تعالى به. فإن كان في رأيكم حقاً وصواباً، فاكتبوا عليه تصحيحكم وزينوه بختمكم، وإن كان غلطاً وباطلاً فدلّونا على ما هو الحق عندكم؛ فإننا إن شاء الله لا نتجاوز عن الحق، وإن عنّا لنا في قولكم شبهة، نراجعكم فيها حتى يظهر الحق ولم يبق فيه خفاء.

وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمين، وصلى الله على سيدنا محمد
سيد الأولين والآخرين، وعلى آله وصحبه وأزواجه وذرياته أجمعين

قاله بقلمه ورقمه بقلمه: خادم طلبة علوم الإسلام، كثير الذنوب والآثام،

الأحقر، خليل أحمد - وفقه الله التزود لغد

يوم الإثنين ثامن عشر / من شهر شوال / سنة ١٣٢٥ هـ.



هذه خلاصة تصديقات السادة العلماء في «الهند»

● تصديق انيق لقدوة العارفين، زبدة المحدثين، مولانا الحاج «محمود حسن محدث»

كلمت فصاحتهم

«بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله عالم الغيب والشهادة، والصلاة والسلام على من قال: «انَّ حَسَنَ الظَّنِّ من العبادة»^(١)، وعلى آله واصحابه هم سادة للأمة وقادة؛ وبعد - فقد تشرفت بمطالعة المقالة التي رصفها المولى العلامة، مقدم علماء الأنام، مولانا المولوى خليل احمد - لازال فيوضه منسجمة على السهول والاكمام - فلله درّه، ولا مثل عشرة قد أتى بالحق الصريح، وازال عن أهل الحق الظن القبيح. وهو معتقدنا ومعتقد مشائخنا جميعاً، لاريب فيه. فثابته الله تعالى جزاء عنائه في إبطال وساوس الحاسد في افترائه. »

فقط: محمود عتيق عكه، المدرس الاول في مدرسة «ديوبند»

● تحرير منيف لسيد العلماء، صفوة الصلحاء، حضرة مولانا الحاج، «مير احمد حسن

امروهي» قدس الله سره

«الله درّ المجيب اللبيب حيث أتى بتحقيقات منيفة وتدقيقات بدیعة في كلّ مسألة وباب، ومیز القشر عن اللباب، وكشف قناء الريب والبطلان عن وجوه خرائد الحق والصواب. كيف لا؛ والمجيب المحقّ المحقّق هو مورد إنعامه وإفضاله، ومقدم المحقّقين في أقرانه وأمثاله. فالحق أنه - أدامه الله تعالى وأبقاه - أصاب في ما أفاد وفي كلّ ما أجاز أجاد، لا ياتيه الباطل من بين يديه ولا من خلفه، وهو حقّ صريح لاريب فيه. فهذا هو الحق، وماذا بعد الحق الا الضلال؟ وكل ذلك هو معتقدنا ومعتقد مشائخنا العظام

(١) رواه ابو داود في السنن عن ابى هريرة رضي الله عنه مرفوعاً: كتاب الأدب/ باب ٨٩ «في حسن

الظن»، رقم الحديث ٤٩٩٣ - والحاكم في المستدرک: التوبة/ رقم ٧٦٥٧ - و احمد في المسند:

رقم ٧٩٤٣ - والبيهقي في شعب الإيمان: باب ١٢/ رقم ٩٨٧ - و ...

وسادتنا. أمانتا الله عليه وحشرنا مع عباده المخلصين المتّقين، وبوّأنا في جوار المقربين؛ من التّيين والصّديقين والشهداء والصالحين؛ آمين فأمين!

فمن تقوّل علينا وعلى مشائخنا العظام بعض الأقاويل، فكُلّها فريّةً بلامرية. والله يهدينا وإياهم إلى صراطٍ مستقيم، وهو **عَلَى وَفْدِ** بكلّ شيء خير وعليم.

وآخر دعوانا أن الحمد لله ربّ العالمين، والصلاة والسّلام على خير خلقه وصفوة أنبياءه، سيّدنا و مولانا «محمد» وآله وصحبه أجمعين.»

وأنا العبد الضعيف النّحيف، خادم الطلبة، احقر الزمن؛ أحمد حسن الحسيني نسباً، والأمروهي مولداً وموطناً، والچشتي الصابري النقشبندی والمجددي طريقةً ومشرباً، والحنفي الماتريدي مسلکاً ومذهباً

● التحرير الشريف لعمدة الفقهاء وأسوة الاصفياء، حضرة مولانا الحاج المولوى «عزيز الرحمن» **مَدَّتْ بَرَكَاتُهُ**

«بسم الله الرحمن الرحيم»

الحمد لله حقّ حمده، والصلاة والسّلام الأتّمان الأكملان على من لا نبىّ بعده؛ اما بعد - فيقول المفتقر إلى رحمة الرحيم المنان عزيز الرحمن - عفا الله عنه - المفتى والمدرّس في المدرسة العالية الواقعة في «ديوبند» أن ما نمقه العلامة المقدام، البحر القمقام، المحدّث الفقيه المتكلم النبيه الرحلة، الامام، قدوة الأنام، جامع الشريعة والطريقة، واقف رموز الحقيقة، من قام لنصرة الحق المبين، وقمع أساس الشرك والأحداث في الدين، المؤيّد من الله الاحد الصّمد، مولانا الحاج الحافظ خليل احمد، المدرس الأول في مدرسة «مظاهر العلوم» الواقعة في السهارنفور - حفظها الله من الشرور - في تحقيق المسائل، هو الحقّ عندى، ومعتقدى ومشائخى. فجازاه الله أحسن الجزاء يوم القيام، ورحم الله من أحسن الرّظن بالسادات العظام، والله تعالى ولّى التوفيق، وبالحمد أولاً وآخرأً حقيق، وهو حسبى ونعم الوكيل!»

كتبه: العبد، عزيز الرحمن عَمِي كَهْ، ديوبندى

• الكلمات المباركة لطبيب الملّة، حكيم الآمّة، حضرة مولانا الحاج الحافظ «اشرف

على» اداكر الله فيو صهم

«نقربه ونعتقه، وأوكل أمر المفترين إلى الله.»

وأنا: «اشرف على» التهانوى الحنفى الجشتى، ختم الله تعالى له بالخير

• تصديق لطيف لشيخ الأتقياء، وسند الأبرار، حضرة مولانا الحاج الحافظ «الشاه عبد

الرحيم الراقورى» عمت فكمهم

«الذى كتب فى هذه الرسالة، حقّ صحيح وثابت فى الكتب بنصّ صريح، وهو

معتقدى ومعتقد مشائخى - رضوان الله تعالى عليهم أجمعين - أحيانا الله بها وأمانتنا عليها. »

وأنا العبد الضعيف؛ عبد الرحيم عني عنه الراقورى،

الخادم لحضرة مولانا الشيخ رشيد احمد گنگوهى قدس الله سره والقرين

• تسطير منير لرئيس الحكماء، امام الفضلاء، حضرة مولانا الحاج «الحكيم محمد

حسن» نريدت محاسنهم

«الحمد لله المتوحد فى جلال ذاته، المنتزّه عن شوائب النقص وسمائه، والصلاة

والسلام على سيّدنا «محمد» نبيّه ورسوله، وعلى آله وصحبه أجمعين وبعد - فهذا القول

الذى نطق به الشيخ الأجل الأجل والفرد الأكمل الأوحّد - دام ظلّه الظليل على رؤس

المسترشدين وأبقاه الله تعالى لإحياء الشريعة والطريقة والدين - هو الحق عندنا، ومعتقدنا ومعتقد

مشائخنا رضوان الله تعالى عليهم أجمعين إلى يوم الدين.»

وأنا العبد الضعيف النحيف؛ محمد حسن عفا الله عنه الديوبندى

• تحرير شريف لجامع الكمال، صادق الاحوال، مولانا الحاج المولوى «قدرة الله»

بومرك في احواله

«هذا هو الحق والصواب.»

قدرة الله عفا الله عنه والديه، المدرس فى مدرسة مراد آباد

• تحرير منيف لصاحب الرأى الصائب، ذو الفهم الثاقب، حضرة مولانا الحاج المولوى

«حبيب الرحمن» دامت فیوضہم

الحمد لله وحده، والصلاة والسلام على من لا نبي بعده؛ و بعد - فيما كتبه الشيخ الإمام الحبر الهمام في جواب السؤالات المذكورة، هو الحق والصواب، والمطابق لما نطق به السنة والكتاب، وهو الذي نتدين بالله تعالى به، وهو معتقدنا ومعتقد جميع مشائخنا ورحمهم الله تعالى. فرحم الله من نظرها بعين الإنصاف، وأذعن للحق، وأنقاد للصدق! »
وانا العبد الضعيف؛ حبيب الرحمن الديوبندي

• تحرير لطيف لبقية السلف، قدوة الخلف، حضرة مولانا الحاج المولوى «محمد احمد»
أمر الله ببرها

«ما كتبه العلامة، وحيد العصر، هو الحق والصواب.»

احمد بن مولانا محمد قاسم نانوتوى
ثم الديوبندي، ناظم المدرسة العالية الديوبندية

• تحرير حاوى الفروع والاصول، جامع المعقول والمنقول، مولانا الحاج مولوى
«غلام رسول» مدخله

«الحمد لله الذى قصرت عن وصف كماله السنة بلغاء الأنام، وضعفت عن الوصول إلى ساحة جلاله أجنحة العقول والأفهام، والصلاة والسلام على أفضل الرسل سيدنا «محمد» الهادى إلى دار السلام، وعلى آله واصحابه البررة الكرام؛ أما بعد - فالقول الذى نطق به فى جواب السؤالات المذكورة أكمل كماء الزمان وأعلم علماء الدوران وقدوة جماعة السالكين وزيدة جماع المتقين، مولانا الحافظ الحاج خليل احمد - سلمه الله تعالى - قول حق وكلام صادق، وهو معتقدنا ومعتقد جميع مشائخنا ورحمهم الله تعالى أجمعين.»

و أنا العبد الضعيف؛ غلام رسول عمّا الله عنه القوي
المدرس فى المدرسة العالية الديوبندية

• تحرير منيف لفاضل عصره، كامل دهره، مولانا «محمد سهول» الأثر كالمجد

«حامداً ومصلياً ومسلماً، وبعد - فهذه الأجوبة التى حرّرها رافع رؤية العلم والهداية،

خافض رأيات الجهل والضلالة، سيد أرباب الطريقة، سند اصحاب الحقيقة، زبدة الفقهاء والمفسرين، قدوة المتكلمين والمحدثين، الشيخ الأجل الأوحـد، الحافظ الحاج مولانا خليل أحمد - لازالت فيضانه على المسلمين والمسترشدين الى الأبد - حقيق بأن يعتمد عليها كلها، ويدين بها جلها، وهو معتقدنا ومعتقد مشائخنا. »

وأنا عبده الارذل؛ محمد بن أفضل المدعو بالسهول عني عنه
مدرس المدرسة العالية الديوبندية

● تحرير لطيف للعالم التحرير، عديم النظير، مولانا «عبد الصمد» طالب الله نثره

«أحمد لله الذي علم آدم الأسماء كلها، وأعطى صواعق النعوت والصفات كلها، وأفاض علينا النعم الشوامخ قبل الاستحقاق، وهادانا الصراط السوى مع تفرق السبل والشقاق، ونصلّى ونسلم على «محمد» عبده رسوله الذي أرسل؛ والحق خاملة أعوانه، خاوية أركانه، والباطل عالية غالية أثمانه، داعياً الى الله من كان كفر، وأمر بالمعروف ونهى عن غيره وزجر، وعلى آله البررة الكرام واصحابه الكملة العظام الشافعين المشفعين في المحشر؛ أما بعد - فالأجوبة التي حرّرها ربيع رياض الطريقة وبركة هذه الخليفة، محي معالم الطريق بعد دروسها ومجدد مراسم المعارف، غب أفول أثمارها وشموسها، الذي تفجرت ينابيع الحكم على لسانه وفاضت عيون المعارف من خلال جنابه، وانبثت أشعة أنواره في القلوب، وبعثت سرايا أسرارها إلى كل طالب ومطلوب، وسطعت شمس معارفه وزكت أعراس عوارفه، لازال الزهد شعاره والورع وقاره والذكر أنيسه والفكر جليسه، مولانا العلامة وأستاذنا الفهّام، الشيخ الأزهد والهام الأجد، الحافظ الحاج خليل أحمد، صدر المدرسين في مدرسة «مظاهر العلوم» الواقعة بـ«سهارنفور»، حرّية بأن يعتقد أهل الحق واليقين، ومستحقة بان يسلمها العلماء الراسخون في الدين المتن. وهذه عقائدها وعقائد مشائخنا. ونحن نرجو من الله أن يحيينا ويميتنا عليها ويدخلنا في دار السلام مع أساتذتنا الكرام، وهو نعم المولى ونعم المعين. وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمين، والصلاة على خير خلقه وفخر رسله، وآله وصحبه اجمعين.»

الراقم الأثم؛ محمد عبد الصمد عفا عنه الأخد البجنوري

المدرس في المدرسة العالية الديوبندية، أقامها الله وأدامها الى يوم القيامة

- تحریر شریف لشمس فلک الشریعة البیضاء وبدر السماء الطریقة الغراء، حضرة مولانا الحاج الحکیم «محمد اسحاق نهتوری» سَعَادَةُ الرَّحْمَنِ لَمَخُون
- «لله درّ المجیب المحقق المصیب. صدقت بما فيه بلا شکّ مریب.»

الأحققر؛ محمد اسحاق النهتوری ثم الدهلوی

- تحریر ذروة سنام الدین وعروة الحبل المتین، مولانا الحاج «رياض الدين» اَطَالَ اللهُ بَقَاةَ
- «أصاب من أجاب.»

محمد رياض الدين عَمِيكَهُ، المدرس في المدرسة العالية، ميرت

- تحریر لطيف لربيع رياض الإسلام، مقتدى الأنام، مولانا المفتی «كفايت الله» عَمَّتْ
- فِي مَوْصِفِهِ

«رأيت الأجوبة كلها؛ فوجدتها حقّة صريحة؛ لا يحوم حول سرادقاتها شكّ ولا ريب، وهو معتقدي ومعتقد مشائخي رحمهم الله تعالى.»

وأنا العبد الضعيف، الراجي رحمة مولاه؛ المدعو بكفايت الله الشاه جهانفوري الحنفی المدرس في المدرسة الامينية الدهلوية

- تحریر شریف لجامع العلوم النقلية والفنون العقلية، مولانا «ضياء الحق» نَزِدَ فَضْلُهُ الْعَمِيدَ
- «اصاب من اجاب.»

العبد؛ ضياء الحق عَمِيكَهُ، المدرس في المدرسة الامينية الدهلوية

- تحریر شریف لجامع العلوم النقلية والفنون العقلية، مولانا «محمد قاسم» نَزِدَ فَضْلُهُ الْعَمِيدَ
- «الجواب صحيح.»

العبد؛ محمد قاسم عَمِيكَهُ، المدرس في المدرسة الامينية الدهلوية

- تحریر ذوالفضل والفضائل، عمدة الأقران والأماثل، مولانا الحاج «عاشق الهی» كَسَّرَ اللهُ أَمَّاكُهُ

«الحمد لله الذي هدانا للإسلام وما كنّا لنهتدي لولا أن هدانا الله، والصلاة والسلام على خير البرية سيّدنا «محمد»، وآله إلى يوم نلقاه؛ وبعد - فأنّي تشرفت بمطالعة المقالة

الشريفة التي نمقتها الامام الهمام، الأجل الأكمل الأوحد، سيّدنا ومولانا، الحافظ الحاج المولوى خليل أحمد - أدامه الله لأساس الشركى الاسلام قاطعاً وقامعاً، ولأبنية البدع فى الدين هادماً وقالعاً! - فى أجوبة الأسئلة. هو الصدق والصواب والحقّ عندى بلا ارباب.

هذا هو معتدى ومعتقد مشائخى؛ نقرّ به لساناً ونعتقده جناناً. فلله درّ المجيب الأريب، البحر القمقام والخبر الفهّام، ثمّ لله درّه! قد أصاب فيما أجاب وأجاد فيما افاد. متّعنا الله بطول حياته وبقائه، وجزاه الله عنى وعن سائر أهل الحقّ خيراً؛ جزاء عنائه فى أبطال وسائوس المفترى فى افتراءه.

وأنا العبد الضعيف؛ محمد بن المدعوّ بعاشق الهى الميرتى عمّا لله عنّه

• تحرير لطيف من ذى المجد الفاخر والعلم الذّاخر والفهم الراشد الزاهر، مولانا

«سراج احمد» دامّ قُصْبُهُ

«إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٌ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ، أَوْ الْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ»^(١)

وأنا الراجى الى الله الأحّد؛ محمد بن المدعوّ بسراج احمد، المدرس فى مدرسة سردهنه

• تحرير شريف لمعدن معاضم الاشفاق ومخزن محاسن الاخلاق، مولانا القارى «محمد

اسحاق» هَمَّاءُ اللهُ بِهٖ

«ما كتبه العلامة فهو حقّ صحيحٌ بلا إرباب.»

العبد الضعيف؛ محمد اسحاق ميرتى

المدرس فى المدرسة الاسلاميه الواقعه فى بلدة ميرت

• تحرير منيف من طبيب الامراض الروحانية ومعالج اسقام الجسمانية، مولانا «حكيم

مصطفى» هَمَّاءُ اللهُ بِهٖ

«إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ، وَمَا هُوَ بِالْهَزْلُ»^(٢)

العبد؛ محمد مصطفى البجنورى الطيب، الوارد فى ميرت

(١) تشبّه قولى بهذه الآية: ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٌ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ﴾

(ق: ٣٧).

(٢) تشبّه قولى بهذه الآية: ﴿إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ﴾ وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ (الطارق: ١٣ و١٤).

● تحریر لطیف عین انسان الكامل وأنسان عیون الافاضل، حضرة مولانا الحاج الحکیم
«محمد مسعود احمد» بِمَنَّا اللَّهُ طَوْلُ مَا هُ

العبد؛ مسعود احمد بن حضرت مولانا رشید احمد گنگوہی رحمہ اللہ

● تحریر شریف لمنطقة بروج الفضائل، مطرح انظار السادة والأفاضل، مولانا محمد
يحيى «أيداهُ اللهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ

«بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي تقدّست ذاته الصمدية عن أن يماثل أحد في صفاته المختصّة، وإن كان من الانبياء، وترفعت قدرته من تصرف العقول والآراء، والصلاة والسلام على أفضل من يتوسّل به في الدعاء من المرسلين والصدّيقين والشهداء والصلحاء، وأكمل من يدعى من الأحياء بعد الوصال واللقاء، وعلى آله وأصحابه الذين هم أشدّاء على الكفّار، وعلى المؤمنين من الرّحماء؛ أما بعد - فرأيت هذه الاجوبة؛ فوجدتها قولاً حقّاً مطابقاً للواقع، وكلاماً صادقاً يقبله القانع والمنعّل رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِمُتَمِّتِينَ؛ الذين يؤمنون على الحق ويعرضون عن اباطيل الضالّين المضلّين. كَيْفَ لَا؛ وقد نَمَقَهَا من هو محدّد جهات العلوم النّقلية والعقلية، ذروة سنام الصناعات العلوية والسفلية، منطقة بروج الكمال ومطرقة لتصريف المبتدعين من الفرق الاثني عشرية وغيرها من الانقلاب إلى الاعتدال، شمس فلک الولاية، بدر سماء الهداية، الذي أصبحت رياض العلم والهداية بسحاب فيضه زاهرة، وأمست حياض الجهل والغواية بصواعق نغمته غائرة، حامل لواء السنّة السنية، قاصع البدعة السيئة الشنيعة، رشيد الملّة والدين، قاسم الفيوضات للمستفيضين، محمود الزمان، أشرف من جميع الأقران، مقتدى المسلمين، مجتبي العالمين، حضرتنا ومرشدنا ووسيلتنا ومطاعنا، مولانا الحافظ الحاج المولوى خليل احمد - لازالت شمس فيوضاته بازغة للمقتبسين من انواره، ودامت أشعة بركاته ساطعة للسالكين على خطواته وآثاره - آمين يا رب العالمين!

وَأنا عبده الحقير؛ محمد المدعو يحيى السهرامى
المدرس فى مدرسة مظاهر العلوم، سهارنפור

• تحرير منيف لناشر العلوم العربية وماهر الفنون الأدبية، مولانا «كفايت الله» نكاد الله

علمه وشرفه

١٤٤

«الحمد لله الذى لأحياة إلا فى رضاه، ولا نعيم إلا فى قربه، ولا صلاح للقلب ولا فلاح إلا فى الإخلاص له وتوحيد حبه، والصلاة والسلام على سيدنا ومولانا «محمد» عبده ورسوله الذى ارسله على حين فترة من الرسل؛ فهدى به إلى أقوم الطرق وأوضح السبل، وعلى آله وصحبه العظام الذين هم قادة الأبرار وقدوة الكرام؛ وبعد - فهذه نميقة أنيقة ووجيزة وثيقة، ألّفها عمدة العلماء، جهبذ الفضلاء، الجامع بين الشريعة والطريقة، الواقف بأسرار المعرفة والحقيقة، الذى درس من المعارف والعلوم ما اندرس، وأحصى مراسم الملة الحنيفية الرشيدية البيضاء بعد ما كادت ان تنطم، كهف الكملاء، خاتم الأولياء، المحدث، المتكلم، الفقيه، النبيه، سيدى ومولائى، الحافظ الحاج المولى، خليل احمد - لازالت شمس افاضته بازغة، وبدور افادته طالعة - فلله دره، ثم لله دره حيث نطق بالصواب فى كل مأب! وذلك فضل الله يؤتيه من يشاء، والله ذو الفضل العظيم.»

العبد الآواه؛ محمد بن المدعو بكفايت الله، جعل الله آخره خيراً من أولاه
الكنجوى مسكناً، مدرس مدرسة مظاهر العلوم، الواقعة فى سهارنفور



هذه خلاصة تصديقات السادة العلماء بـ «مكة المكرمة» نزاها الله تعالى شرفاً وفضلاً

١٤٥

• صورة ما كتبه حضرة الشيخ الأجل والفاضل الأجل، إمام العلماء ومقدم الفضلاء، رئيس الشيوخ الكرام وسند الأصفياء العظام، عين أعيان الزمان، قطب فلك العلوم والعرقان، حضرة مولانا الشيخ «محمد سعيد بابصيل الشافعي»، شيخ العلماء بمكة المكرمة والامام والخطيب بالمسجد الحرام، لا زال محفوظاً بنعم الملك العالم

«بسم الله الرحمن الرحيم

أما بعد؛ فقد طالعت هذه الأجوبة للعلامة الفهامة، المسطورة على الأسئلة المذكورة في هذه الرسالة؛ فرائيتها في غاية الصواب. شكر الله تعالى المجيب أخي وعزيزي الأوحد، الشيخ خليل احمد. ادام الله سعده واجلاله في الدارين، وكسر به رؤس الضالين والحاسدين الى يوم الدين بجاه المرسلين، آمين!

رقمه بقلمه: المرجعي من ربه كمال النيل، محمد سعيد بن محمد بابصيل مفتي الشافعية ورئيس العلماء بمكة المكرمة غفر الله له ولمحببيه وجميع المسلمين

• صورة ما كتبه حضرة الامام الجليل والفاضل النبيل، منبع العلوم ومخزن الفهوم، محي السنة الغراء، ماحي البدعة الظلماء، مولانا الشيخ «احمد رشيد الحنفي»، لا زال منغمساً في بحار لطفه الجلي والحنفي

«بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله عالم الغيب والشهادة الكبير المتعال، والصَّلوة والسلام على سيدنا ونبينا وحبيبنا ومرشدنا وهادينا ومولانا وأولانا «محمد» وصحبه والآل وبعد - فقد تشبعت هذه الاجوبة المنيفة الشرعية والمسائل اللطيفة المرعية للعالم المفضل، أنسان عين الأفاضل، عين الإنسان الكامل، صفوة الأماثل، بقية الأوائل، قانع الشرك، ماحي البدع، مبيد أهل الزيف والضلال، سيف الله على رقاب الماردة المبتدعة الضلال، المحدث الوحيد والفقير

الفريد، سيدي ومولاي و ملاذي، حضرة الحافظ الحاج الشيخ خليل أحمد - لا زال ولم يزل مؤيداً من مولانا ذي الجلال - فلله درّه من فاضل اديب وعارف اريب ومتكلم لبيب؛ حيث تصدّى لحماية الشرع الشريف ووقاية الدين الحنيف وصيانة المذهب المتيف، فأعلى منار الحق ورفع معالم الهدى وقوى بنيانه وتشيد أركانه ووضح برهانه، فما أحسن بيانه! وما أطلق لسانه! وما أفصح تبيانه! فلمعمرى لقد كشف الغطاء، وأزال العماء، وأحجم العداء وألبسهم ثوب الهوان والردى، وأنار للمسترشدين سبل الهدى، ميز الخبيث من الطيب، وبين الحق والصواب، ووافق السنّة والكتاب، وأظهر العجب العجائب. ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَى لَأُولِي الْأَلْبَابِ﴾ [الزمر: ٢١].

أزال ريب المرتابين، وفضح تليس المبسين، وفرّق جمع المحرفين، وشنت شمل المفسدين، وبدّد حزب الملحدين، وقتّت أكباد المبتدعين، وكسر جند الضالين، وهزم افواج المضلين، وأهلك أعداء الدين، وخذل المغيرين المبدلين، وأخزى إخوان الشياطين، وأبطل عمل المشركين! ﴿فَقَطَّعَ دَائِرَ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ [الأنعام: ٤٥]، وكيف لا؛ ألا إن ﴿حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ﴾ [المائدة: ٥٦]

فلله درّه، ثم لله درّه! أجاب فأجاد وأصاب. جزاه الله عن الإسلام والمسلمين أفضل الجزاء، آمين بجاه سيد المرسلين، والحمد لله أولاً وآخراً وباطناً وظاهراً، وصلى الله على قرة أعيننا سيّدنا «محمد» خاتم جميع الانبياء وآله وصحبه ومن تبعهم واهتدى بهديهم وسلك سبيلهم واتبع طريقهم وسار على منتهجهم إلى يوم الدين، آمين! آمين! آمين! آمين! لا أرضى بواحدة حتى أضيف عليه ألف آمينا.»

قال بقمه وكتبه بقلمه: الفقير إلى ربّه التواب، راجي رحمة الله الوهاب، عبده وعابده، أحمد رشيد خان نواب المكّي عفا الله عنه وعن والديه وتجاوز عن سيئاتهم بجاه النبي الأواب، شافع المذنبين يوم الحساب.
(حرره يوم الخميس التاسع عشر من شهر ذي الحجة الحرام الذي هو من شهور السنة ١٣٢٨ الثامنة والعشرين بعد الثلاثمائة والالف من هجرة من له العز والشرف عليه أفضل الصلوة وأكمل السلاّم والآلحة، آمين!)

• صورة ما كتبه إمام الأتقياء السالكين، ومقدام الفضلاء العارفين، جنيد زمانه

وأوانه، شبلى دهره وزمانه، مخلدوم الأنام، منبع الفيوض للخواص والعوام، الشيخ «حَبَّ الدين» المهاجر المكي الحنفى، لازال بحروجه ذاخراً وبدر فضبه لأمعاً
«الأجوبة صحيحة».

حرره: خادم الولي الكامل، حضرة الشيخ، امداد الله عليهم رحمته؛
حَبَّ الدين مهاجر مكة معظمة

• صورة ما كتبه رئيس الأتقياء الصالحين، وامام الأولياء والعارفين، مركز دائرة
الفنون العربية، وقطب سماء العلوم العقلية، الشيخ «محمد صديق الأفغانى» المكي
«بسم الله الرحمن الرحيم»

الحمد لله الذى لا يغفر ان يُشرك به، ويغفر ما دون ذلك لمن يشاء؛ كما قال تعالى:
﴿رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِكُمْ إِنَّ يَشَاءُ يَرْحَمَكُمُ أَوْ إِنْ يَشَاءُ يُعَذِّبُكُمْ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ وَكِيلًا﴾ [الاسراء:
٥٤]. والذى قال: ﴿وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا
بَعِيدًا﴾ [النساء: ١٣٦].

والصلوة والسلام على من قال: «من قال: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، دخل الجنة!» قال أبوذر: «يا
رسول الله! وإن زنى وإن سرق؟» قال رسول الله ﷺ: «وإن زنى وإن سرق؛ على رغم
أنف أبى ذر!»^(١)

الله علم الغيب والشهادة؛ لانه من تلقاء ذاته تعالى، فالله متكلم من تلقاء نفسه، وأما
رسول الله ﷺ عليه وسلم فهو مخبر لما أوحى اليه؛ جلياً كان أو خفياً؛ كما قال الله تعالى:
﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۖ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾ [النجم: ٣ و ٤].

(١) رواه البخارى فى الصحيح عن ابى ذر رضي الله عنه: كتاب الجنائز/ باب ١، رقم ١٢٣٧ و اللباس/
باب ٢٣، رقم ٥٧٢٨ و ... - ومسلم فى الصحيح: كتاب الإيمان/ باب ٤٠ - واحمد فى
المسند: رقم ٢١٤٦٦ = ٢١٧٩٨ - و ورؤى هذا الحديث أيضاً عن ابى الدرداء رضي الله عنه
مرفوعاً. انظر: مسند الإمام أبى حنيفة (جامع المسانيد للخوارزمي: الإيمان/ الفصل الثانى،
رقم ١٧٦) - و مسند الإمام أحمد: رقم ٨٦٨٣ = ٨٦٦٨.

الذى كتب مولانا الشيخ خليل أحمد فى هذه الرسالة، فهو حقٌ صحيحٌ لاريب فيه، وماذا بعد الحق إلا الضلال؟ وهو معتقدنا ومعتقد مشائخنا رضوان الله تعالى عليهم أجمعين..
وأنا العبد الضعيف؛ محمد صديق الأفغانى المهاجر

● تقرىظ مولانا العالم، الامام الهمام، الفقيه الزاهد والفاضل الماجد، حضرة الشيخ «محمد عابد»، مفتى المالكية ادام الله تعالى

«بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذى وقق من شاء من عباده السادة الأتقياء لإقامة منار الدين؛ يقيم كل منابذ لشريعة سيد المرسلين ﷺ، وعلى آله وصحبه وكل متمم اليه؛ أما بعد - قد اطلعت بهذا التحرير وعلى جميع ما وقع على هذه الأسئلة الستة والعشرين من التقرير؛ فوجدته هو الحق المبين، وكيف لا؛ وهو تقرير عضد الدين، عصام الموحدين، ألا إن محمود تفسيره كشافٌ لآيات التمكين، فضيلة الحاج خليل أحمد، لازال على معراج الهداية يصعد فليسمع، آمين! اللهم آمين!

أمر برقمه: مفتى المالكية حالاً بمكة المكرمة، محمد عابد بن حسين

● تقرير الشيخ الأجل والخبر الأكمل، حضرة مولانا «محمد على بن حسين مالكي»، مدرس الحرم المكي الشريف (اخ المفتى «محمد عابد») انار الله برهانه

«الحمد لله على آياته، والصلوة والسلام على سيد انبيائه سيدنا «محمد» وعلى آله الكرام وأصحابه السادة القادة الأعلام؛ أما بعد -

فيقول العبد الحقير المالكي، محمد على بن حسين أحمد، الامام والمدرس بالمسجد المكي أتى وجدت ما حرره العالم العلامة، المحقق الأوحد، فضيلة الحاج الحافظ، الشيخ خليل أحمد على هذه الأسئلة الستة والعشرين. هو الحق الذى لا يأتيه الباطل من بين يديه ولا من خلفه عند جميع المحققين. فجزاها الله تعالى خير الجزاء، ووفقنا وآياه دائماً لصالح الاعمال الحميدة، وحسن الثناء. آمين! اللهم آمين!

كتبه: الامام المدرس بالمسجد المكي، على بن حسين المالكي

خلاصة تصاديق علماء «المدينة المنورة» نزادها الله شرقاً وغرباً

• تقرّظ امام فقهاء زمانه ورئيس محدثين وقته، مركز العلوم العقلية، منبع المعارف النقية، قطب فلک التحقيق والتدقيق، شمس سماء الامانة والتصديق، حضرة مولانا «سيد احمد برزنجي» الشافعي، المفتي السابق في الحرم النبوية دامت فيوضهم وقد كتب الفاضل العالم في اول رسالته المسمّى بـ «تثقيف الكلام» ما نصّه:

«بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي له الكمال المطلق في ذاته وصفاته، المنزّه عن الحدوث وسبّاته، الحكيم في أفعاله، الصادق في أقواله - عزّ ثناءه تعالى - جدّه ووجب علينا شكره وحمده - والصلوة والسّلام على سيّدنا ومولانا «محمد» الذي بعثه الله رحمةً للعالمين، وجعل وجوده نعمةً عامّةً للأولين والآخرين، وختم نبوّته ورسالته نبوة الأنبياء ورسالة المرسلين، وعلى آله واصحابه وكل من تمسّك بهديه إلى يوم الدين؛ أما بعد - فقد قدم علينا بالمدينة المنورة والرحاب النبوة المطهرة جناب العلامة الفاضل والمحقق الكامل، احد العلماء المشهورين بالهند، الشيخ خليل احمد حين تشرف بزيارة خير الأنام، سيّد الأنام والمرسلين العظام، سيّدنا ومولانا «محمد» - عليه افضل الصلوة والسلام - وقدم الينا رسالة مشتملة على أجوبة أسئلة واردة إليه من بعض العلماء للكشف عن حقيقة مذهبه ومذهب معتقد مشائخه الفضلاء، وطلب مني أن أنظر في تلك الأجوبة بعين الإنصاف ومجانبة الإنحراف عن الحق وترك الاعتساف. فجمعت ما في هذه الورقات ممّا أراه إليه نظري من التحقيقات مقتبساً لها من مشكوة أئمة الدين المقتدى بهم في المتمسك بحبل الله المتين إجابةً لمطلوبه وتلبيةً لمرغوبه، وسمّيته «كمال التثقيف والتقويم؛ لعوج الأفهام عما يجب لكلام الله القديم»، وسبب تسميته له بهذا الاسم، أن الكلام على الأجوبة التي أجابها عن تلك الأسئلة وإن كان متنوعاً متعلقاً بأحكام شتى من

الفروع والاصول؛ أهمها ما يتعلق بوجوب الصدق في كلام الله تعالى النفسى واللفظى، وهذه الأهمية قدمت الكلام على هذا المبحث على الكلام على غيره من تلك الأجوبة. بالله المستعان ومنه التوفيق وعليه التكلان.

وقال في وسط رسالته الشريفة في آخر المبحث الأول ما نصّه:

«وبعد اطلعك على هذا البيان الشافى، وإدراك له فى الفهم السليم الكافى، تعلم أن ما ذكره الفاضل الشيخ خليل احمد فى جواب «الثالث والعشرين» و«الرابع والعشرين» و«الخامس والعشرين»، كلام معروف فى كثير من الكتب المعتبرة المتداولة لعلماء الكلام المتأخرين؛ ك«المواقف» و«المقاصد» و«شروح التجريد» و«المسائرة» وغيرها. ومحصل تلك الأجوبة التى ذكرها الشيخ خليل احمد موافقة علماء الكلام المذكورين فى مقدورية مخالفة الوعد والوعيد، والخبر الصادق لله تعالى فى الكلام اللفظى المستلزمة للإمكان الذاتى فى ذلك عندهم مع الجزم والقطع بعدم وقوعها، وهذا القدر لا يوجب كفراً ولا عناداً ولا بدعة فى الدين ولا فساد؛ كيف وقد علمت موافقة كلام العلماء الذين ذكرناهم عليه كما رأيته فى كلام «المواقف» وشرحه الذى نقلناه قريباً. فالشيخ خليل احمد لم يخرج عن دائرة كلامهم، لكن أقول مع هذا نصيحة له ولسائر علماء الهند: أنه ينبغى لهم عدم الخوض فى هذه المسائل الغامضة، واحكامها الدقيقة التى لا يفهمها الا الواحد بعد الواحد من فحول العلماء المحققين؛ فضلاً عن غيرهم؛ فضلاً عن عوام المسلمين؛ لأنهم اذا قالوا: «ان مقدورية مخالفة الوعد والخبر الالهى لله تعالى مستلزمة لامكان الكذب فى الكلام اللفظى المنسوب اليه تعالى بالذات، لا بالوقوع»، وأشاعوا ذلك بين عامة الناس، تبادرت أذهانهم الى أنهم قائلون بجواز «الكذب» فى كلام الله تعالى. فحيث يكون شأن اولئك العامة متردداً بين الأمرين: الأول؛ يتلقوه ذلك بالقبول على الوجه الذى فهموه، فيقع فى الكفر والالحاد. الثانى؛ ان لا يتلقوه بالقبول وينكروه غاية الانكار ويشنعوا على قائله غاية التشنيع وينسبوه الى الكفر

والإلحاد، وكلا الأمرين فسادٌ في الدين عظيمٌ. فلاجل ذلك يجب عليهم عدم الخوض في هذه المسائل؛ إلا عند الاضطراب الشديد مع توجيه الخطاب إلى ذى قلب يلقي السمع وهو شهيد. وقد وفقنا الله بهدأيته وإرشاده لسلوك السبيل التي فيها التخلص من الوقوع في هذه الخطر العظيم بالوجه الصحيح المستقيم، والحمد لله رب العالمين.»

وقال في إختتام رسالته الشريفة ما نصّه:

«وإذا وصل بنا الكلام إلى هذا المقام، فنقول قولاً عاماً شاملاً لجميع هذه الرسالة المشتملة على ستة وعشرين جواباً؛ التي قدّمها إلينا العلامة الفاضل الشيخ خليل أحمد للنظر فيها، وتأمّل ما فيها من الأحكام، إنا لم نجد فيها قولاً يوجب الكفر والابتداع ولا ما ينتقد عليه انتقاداً؛ إلا هذه المواضع الثلاثة التي ذكرناها، وليس فيها ما يوجب الكفر والابتداع أيضاً؛ كما علمت ذلك من كلامنا فيها. ومن المعلوم انه لا يسلم كل عالم ألف كتاباً من العثرات في بعض المواضع من كلامه، فقد ما قيل «من ألف فقد استُهدف»، وقال الإمام «مالك» رضى الله تعالى عنه: «ما منّا؛ إلا رادٌّ ومردودٌ عليه؛ إلا صاحب هذا القبر الكريم؛» يعنى قبره ﷺ. وحسبى الله وكفى، والحمد لله رب العالمين.

تم جمعها وكتابتها في اليوم الثاني من شهر ربيع الاول، عام الف وثلاثمائة وتسع وعشرين من الهجرة النبوية على صاحبها أفضل الصلوة وأزكى التحية»

[إن رسالة فضيلة الشيخ المذكورة آنفاً التي طبعت منفردة قد تلقت تأييد العلماء المذكورة أسماهم فيما يلي مع توقيعاتهم: ^(۱)]

۱- المدرّس في مدرسة الشفا: رسوحي عمر، ۱۳۲۲هـ.

(۱) «رساله‌ی فوق الذکر از شیخ ممدوح که مستقلاً به چاپ رسید، به تأیید و مهر علمای مندرجه‌ی زیر مؤید شده است.» (عبارت داخل قلاب از ما اضافه شده است - آزاد)

- ٢- المدرّس فى الحرم النبوى البخارى الحنفى: ملا محمد خان ١٣٢٦هـ.
- ٣- خادم العلم بالحرم الشريف النبوى، راجى فيض الكريم: خليل بن ابراهيم ١٣٠٥هـ.
- ٤- شيخ المالكية بحرم خير البرية: السيد احمد الجزائرى
- ٥- خادم العلم بالمسجد الشريف النبوى: عمر بن حمدان المحرسى
- ٦- خادم العلم بالحرم الشريف النبوى: محمد العزيز الوزير التونسى
- ٧- محمد زكى برزنجى (من مشاهير علماء العرب)
- ٨- محمد سوسى الخيارى
- ٩- احمد بن المأمون البلغيش، ١٣٢٨هـ. (من مشاهير علماء العرب)
- ١٠- خادم العلم الشريف فى دمشق الشام وخطيب جامع السروجى: محمد توفيق
- ١١- خادم العلم والمدرس فى باب السلام: موسى كاظم بن محمد
- ١٢- خادم العلم بالمسجد الشريف: احمد بن محمد خير الحاج العباسى
- ١٣- خادم العلم الشريف فى بلدة النبى ﷺ: محمد منصور بن نعمان، ١٣٢٦هـ.
- ١٤- خادم العلم بالحرم الشريف النبوى: سيد احمد معصوم ١٣٠٢هـ.
- ١٥- عبد الله القادر بن محمد بن سودة العرسى ولىه (من علماء العرب)
- ١٦- الفقير إليه عزّ شأنه، أحقر الورى، الشهير بالقرءاء الدمشقى: يسين عفى عنه، ١٣٢٦هـ.
- ١٧- المدرّس بالحرم الشريف النبوى: ملا عبد الرحمن
- ١٨- خادم العلم بالحرم الشريف النبوى: محمد عبد الجواد
- ١٩- خادم العلم بالحرم الشريف النبوى: احمد بساطى
- ٢٠- خادم العلم بالحرم الشريف النبوى: محمد حسن سندى
- ٢١- خادم العلم بالحرم الشريف النبوى: احمد بن احمد اسعد

٢٢- الفقير النابلسي الحنبلي، خادم العلم بالحرم النبوي، عبد الله ١٣٢٨هـ.

٢٣- خادم العلم بالحرم الشريف النبوي، محمد بن عمر الفلاني

● صورة ما كتبه على أصل الرسالة شيخ العلماء الكرام وسند الأصفياء العظام، محي السنة الفراء وعضيد الملة البيضاء، رئيس السادة العظام ومقدام الفضلاء الفخام، الشيخ أحمد بن محمد خير الشنقيطي «الملكى المدنى لازالت بحار فيضه زاخرة آمين!

«بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لمستحقّه والصّلوة والسّلام على أفضل خلقه؛ أما بعد -

لما اطلعت على رسالة الأستاذ المحقق والخبر المدقق، الشيخ خليل احمد - لازال مشمولاً بتوفيق الملك الصمد وملحوظاً بعناية الواحد الأحد - وجدت فيها موافقاً لمذهب «اهل السنة» كله، ولم يبق للتكلّم مجالاً؛ إلا فى مسألة «القيام عند ذكر مولده الشريف» والأحوال التى تعرض لذلك. والحق كما أشار إليه الشيخ، بل صرح ببعضه أنّ المولد الشريف إن كان سالماً مما يعرض له من المنكرات، فهو أمرٌ مستحبٌ محمودٌ شرعاً؛ كما هو المعروف عند اكابر العلماء جيلاً بعد جيل وقرناً بعد قرن، وإن لم يسلم من المنكرات - كما ذكره الأستاذ أنه يقع فى «الهند» مثلاً، وأما فى غير «الهند» بالنادر وقوعه؛ بل لا نسمع بشئ مما ذكره أنه يقع فى «الهند» واقع فى غيرهم - فيمنع من جهة ما عرض له. والحاصل أنّ العلة تدور مع المعلول وجوداً وعدمًا؛ فحيث وجد المنكر، لزم ترك الوسيلة، وحيث عدم استحباب إظهار ما هو من شعائر المسلمين.

وفى مسألة «السؤال الثانى والعشرين» أنّ «من اعتقد قدوم روحه الشريف من عالم الأرواح الى عالم الشهادة...». أما قدوم روحه عَلَيْهِ الصّلاة والسّلام فى بعض الأحيان لبعض الخواص أمر غير مستبعد، ومعتقد هذا القدر لا يعد خطأ لكونه أمراً ممكناً؛ فهو ﷺ حى فى قبره الشريف، يتصرف فى الكون بإذن الله تعالى كيف شاء، لكن لا بمعنى كونه ﷺ مالكا للتفع والضرر؛ فإنه لا نافع ولا ضارّ إلا الله تعالى. قال تعالى:

﴿قُلْ لَا أَمَلُكَ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ﴾ [الأعراف: ١٨٨].

وأما اعتقاد تجدّد الولادة فلا يتصور من ذى عقل تام.

و أما قول الأستاذ: «فهو مخطئٌ متشبهٌ بفعل المجوس»، فكان ينبغى للأستاذ عبارة أليق من هذه؛ لكونه حاكماً لهم بالإسلام، كأن يقول «بعض شبه» مثلاً - والله تعالى أعلم.

وفى مسألة «الكلام» فى الفصل «الخامس والعشرين» أقول: المسئلة؛ الخلاف فيها مشهورٌ، وينبغى عدم الخوض مع أهل البدع فى مثلها، وأما الأستاذ فهو ناقل من كلام «أهل السنة» لا محالة، وحيث كان ناقلًا من كلام «أهل السنة»، بأى حال كان على هدى. قال فى «الوسيلة»: «وكل رأى لا يتبع السلف ادى من المجمع والمختلف فيه، فمن يراه ضلالاً فيما يراه لا، ولا إضلالاً. وكل ما أجمع «أهل السنة» على خلافه فكالأسنة يهلك اما يعسل الإنسان فيه؛ وان زينه الشيطان.» فحيث كان دائراً بين «الأشاعرة» و«الماتريدية»، فهو على ملّة الحق. قال فى «الواضح المبين»: «واعلم بان الملّة المرضيّة هى التى عليها «الأشعرية» و«الماتريدية»؛ إذ هى التى أتى بها «أحمد» هادى الأمة، ومن يجد عنها يكن مبتدعاً.» فنعم من كان لها متبّعاً!

كتبه: خادم العلم بالحرم النبوى، أحمد بن محمد خير الشنقيطى عفا الله عنه



خلاصة التصديقات لسادة العلماء بـ«مصر» و«الجامع الأزهر»

• صورة ما كتبه امام الفضلاء الكاملين ومقدم الفقهاء العارفين، سند العلماء المتقين وسيد الحكماء المتقين، حجة الله على العالمين، ظل الله على المؤمنين، نور الإسلام والمسلمين، مخزن حكم رب العالمين، حضرة الشيخ، «سليم البشري»، شيخ العلماء بالجامع الأزهر الشريف متع الله المسلمين بطول بقائه

«الحمد لله وحده والصلاة والسلام على من لا نبي بعده؛ أما بعد..

فقد أطلعت على هذه الرسالة الجليلة؛ فوجدتها مشتملة على العقائد الصحيحة، وهى عقائد «أهل السنة والجماعة»؛ غير أن إنكار الوقوف عند ذكر ولادته ﷺ، والتشنيع على فاعل ذلك بتشبيهه بالمجوس أو بالروافض، ليس على ما ينبغى؛ لأن كثيراً من الأئمة استحسّن الوقوف المذكور بقصد الإجلال والتعظيم للنبي ﷺ، و ذلك أمر لا محذور فيه. والله اعلم.»

شيخ الجامع الأزهر؛ سليم البشري

كتبه: محمد إبراهيم القاياتي بالأزهر

كتبه: سليمان العبد بالأزهر

خلاصة التصديقات لسادة العلماء بـ «دمشق الشام»

● صورة ما كتبه التحرير الفاضل والعلامة الكامل، شمس العلماء الشاميّين وبدر الفضلاء الخنفيّين، مفخر الفقهاء والمحدثين، ملاذ الادباء والمفسرين، جامع الفضائل كابرّاً عن كابر، حضرة مولانا السيد «محمد ابوالخير» الشهير بـ «ابن عابدين» بن العلامة «أحمد بن عبد الغنى بن عمر عابدين الحسيني» النقشبندى الدمشقيّ متع الله المسلمين بطول بقائه آمين (وهو من أحفاد العلامة «ابن عابدين»، صاحب «الفتاوى الشامية» رحمه الله تعالى)

«بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله، وسلامٌ على عباده الذين اصطفى؛ اما بعد -

فقد اطلعتني المولى الفاضل المكرم المحترم على هذه الرسالة؛ فوجدتها مشتملة على التحقيق الذي هو بالقبول حقيق. ولقد أتى مؤلفها - بحفظه الله - بالعجب العجائب، ما هو معتقد «أهل السنّة والجماعة» بلا ارتياب، مما يدلّ على فضله وسعة اطلاعه. فلا زال كشافاً للمشكلات، حلاًّ للمعضلات. جزاه الله الجزاء الأوفى في هذه الدنيا وفي الآخرة.

حرّره على عجلٍ: الفقير اليه تعالى، خادم العلماء، ابوالخير محمد بن العلامة أحمد بن عبد الغنى ابن عمر بن عابدين الحسيني نسبة الدمشقي بلد أعفّا الله عنه بجمته وكرمه

● صورة ما كتبه الفاضل الجليل، الامام النبيل، رئيس الفضلاء وسند الكملاء، محقّق عصره ومدقّق دهره، وحيد الزمان، صفى الدوران، الشيخ «مصطفى بن أحمد الشطى» الحنبلى لازال مغموراً في رضوان الملك العلام

«بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الأوّل بلا بداية والآخر بلا نهاية، فسبحانه من الله تفضّل على هذه الأمانة المحمّدية بفضائل لا تحصى، وخصّهم بخصائص لا تستقصى؛ سبّحاً وقد جعل منهم علماء ونبلاء وفضلاء، أنار قلوبهم بنور معرفته، وجعل منهم اولياء وورثة خاتم الرسل عليه

الصَّلَوةُ وَالسَّلَامُ ولسائر الانبياء، وانَّ مَنْ يَرْجى أَنَّهُ يَكُونُ مِنْهُمْ، الشَّيْخُ حُضْرَةُ الْعَالَمِ الْفَاضِلِ وَالنَّبِيَّةِ الْأَرِيبِ الْكَامِلِ، مُؤَلِّفُ هَذِهِ الرِّسَالَةِ الْمُشْتَمِلَةِ عَلَى مَسَائِلَ شَرْعِيَّةٍ وَابْحَاثٍ شَرِيفَةٍ عِلْمِيَّةٍ، نَشَرَ لِلرَّدِّ عَلَى فِرْقَةِ «الْوَهَابِيَّةِ» فِي بَعْضِ مَسَائِلَ عَلَى مَذْهَبِ السَّادَةِ الْحَنْبَلِيَّةِ، وَالرَّدِّ إِنْ شَاءَ اللَّهُ فِي مَحَلِّهِ.

فَجَزَا اللَّهُ تَعَالَى هَذَا الْمُؤَلِّفَ عَنْ سَعْيِهِ خَيْرًا، وَقَابَلَهُ بِاحْسَانِهِ، وَوَقَّفَنَا وَإِيَّاهُ لِمَا يَحِبُّ رَبُّنَا تَعَالَى وَيَرْضَى؛ كَمَا أَنِّي أُوْمَلُّ مِنْهُ الدُّعَاءَ لِي وَلِأَوْلَادِي وَمَشَائِخِي وَلِلْمُسْلِمِينَ فِي ظَهْرِ الْغَيْبِ، وَجَمَعْنَا وَإِيَّاهُ عَلَى التَّقْوَى بِجَاهِ خَاتَمِ الْمُرْسَلِينَ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ وَصَحْبِهِ أَجْمَعِينَ، آمِينَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ!

كتبه: الفقير؛ مصطفى بن أحمد الشطبي الحنبلي بدمشق الشام

● صورة ما كتبه صاحب المناقب العلّية والمفاخر البهيّة، ذى الرأى الصائب والفهم الثاقب، جامع التحقيق والتدقيق، مُعَلِّمُ الْحَقِّ وَالتَّصَدِيقِ، حُضْرَةُ الشَّيْخِ «مُحَمَّدٍ رَشِيدِ الْعِطَّارِ» لِأَزَالِ فِي نَعْمِ الْمَلِكِ الْعِفَّارِ (التَّلْمِيزُ الرَّشِيدُ لِلشَّيْخِ «بَدْرِ الدِّينِ الْمُحَدِّثِ الشَّامِيِّ» دَامَتْ بَرَكَاتُهُ؛ آمِينَ!)

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَقَامَ لِنَصْرَةِ دِينِهِ مِنْ اخْتَارِهِ وَوَقْفِهِ، وَجَعَلَ كَلَامَهُمْ سَهَامًا صَائِبَةً فِي أَفْتَدَةٍ مِنْ زَاغٍ عَنِ الْحَقِّ وَفِرْقَةٍ، وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى مَنْ هُوَ الْوَسِيلَةُ الْعَظْمَى لِنَيْلِ كُلِّ فَضِيلَةٍ وَالْغَايَةِ الْقَصْوَى لَوْصُولِ الْمَرَاتِبِ الْجَلِيلَةِ، وَعَلَى آلِهِ وَأَصْحَابِهِ وَأَتْبَاعِهِ وَاحْزَابِهِ؛ لَا سِيَّامًا مِنْ ذَنْبٍ عَنِ الدِّينِ الْمُحَمَّدِيِّ كُلِّ جَهْلٍ «وَهَابِيٍّ» مُعْتَدِيٍّ؛ أَمَّا بَعْدُ - فَإِنِّي وَقَفْتُ عَلَى هَذَا الْمُؤَلِّفِ الْجَلِيلِ؛ فَوَجَدْتُهُ سَفَرًا حَافِلًا لِكُلِّ دَقِيقٍ وَجَلِيلٍ، مِنْ الرَّدِّ عَلَى الْفِرْقَةِ الْمُبْتَدِعَةِ «الْوَهَابِيَّةِ» - أَكْثَرَ اللَّهُ تَعَالَى مِنْ أَمْثَالِ مُؤَلِّفِهِ وَاعْنَاهُ بِعِنَايَةِ الرَّأْيَانَةِ - كَيْفَ لَا؛ وَالْكَلَامُ مِنْ هَذَا الْمَوْضِعِ مَنْ أَمَّهُمْ مَا يَعْتَنِي بِهِ فِي الْأُصُولِ وَالْفُرُوعِ.

فَجَزَى اللَّهُ مُؤَلِّفَهُ، الْعَالِمَ الْفَاضِلَ وَالْإِنْسَانَ الْكَامِلَ أَفْضَلَ مَا جُوزَى عَامِلٌ عَلَى عَمَلِهِ، وَسَقَا اللَّهُ مِنَ الرَّحِيقِ عِلَلَهُ وَنَهْلَهُ، وَنَرَجُوا مِنْهُ الدُّعَاءَ بِحَسَنِ الْخَاتَمَةِ وَالتَّوْفِيقِ لِمَا فِيهِ النِّجَاةُ فِي الْآخِرَةِ. »

كتبه: الفقير إلى الله تعالى؛ محمود بن رشيد العطّار

• صورة ما كتبه النحرير العالم، رئيس الفضلاء الأعلام، حضرة الشيخ «محمد البوشى الحموى» تقمده الله بكرمه البهى

«بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين القائل:

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَنَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾

[آل عمران: ١١٠].

والصلوة والسلام على أشرف خلقه وخاصته من انبيائه القائل: «لا تزال طائفة من أمتى ظاهرين حتى يأتهم أمر الله وهم ظاهرون»^(١)، وعلى آله وأصحابه القائمين بنصرة الدين فى الحرب والسلام، وسلم تسليماً كثيراً الى يوم الدين. ربنا لا تُرغ قلوبنا بعد إذ هدبتنا، وهب لنا من لَدُنكَ رحمةً انك أنت الوهاب؛ أما بعد -

فأقول: قد اطلعت على هذه الأسئلة وأجوبتها للعلامة الفاضل والجهيد الكامل، فريد عصره ووحيد، المهام القمقام، شيخى واستاذى وعمدتى وملاذى، مولانا المولوى الشهير بخليل أحمد؛ فوجدتها لما عليه السواد الأعظم من «أهل السنة والجماعة»، ولما عليه مشائخنا الأعلام والسادة الفخام - سقى الله روحهم صوب الرحمة والغفران - فجزى الله ذلك الفاضل عن السنة خير الجزاء، والسلام.»

قاله بقمه ونطقه بلسانه ورقمه بستانه: الفقير الحقير، ذى المعجز والتقصير؛

محمد البوشى الحموى الأزهرى، المدرس والامام

فى الجامع الشهير بـ «جامع المدفن» بحماة الشام

• صورة ما كتبه الامام الأجل والمهام الأكمل، حضرة الشيخ «محمد سعيد الحموى» غطاء الله بطفه الخفى والجلوى



(١) رواه البخارى فى الصحيح عن المغيرة بن شعبة رضي الله عنه مرفوعاً: كتاب الإعتصام بالكتاب والسنة/ باب ١١، رقم ٧٣١١ - ومسلم فى الصحيح عن معاوية رضي الله عنه: كتاب الإمارة/ باب ٥٣ - واحمد فى المسند: رقم ١٦٩٧٤ - و.... (واللفظ للبخارى)

«الحمد لله الواحد، فلا يحد الأحد الذي في سرمديته توحد الفرد الذي في ربوبيته
تقرّد، والصلاة والسلام على سيّدنا «محمد» الممجد، وعلى آله وأصحابه الذين جاهدوا
مع من تمرّد؛ أما بعد -

فإني لما سرت نظري في الرسالة المنسوبة للعالم الفاضل والامام الكامل، مولانا
خليل أحمد، وجدتها مطابقة لإعتقادنا وإعتقاد مشائخنا. فالله يجزيه الجزاء الأوفى،
ويحشرنا وليّاه تحت لواء المصطفى؛ آمين!»

محمد سعيد

● صورة ما كتبه البارع النبيل، الفاضل الجليل، صاحب الكمال، حضرة الشيخ «علي
بن محمد الدلال الحموي» لا زال مقموراً بالافضل

الحمد لله الذي وقانا من الأهواء والبدع والضلالات، ووفّقنا لاتباع سيّدنا
«محمد» ﷺ، صاحب المعجزات الباهرات، وثبّتنا على ما كان عليه هو وأصحابه الكرام؛
أما بعد -

فإني لم أعر في هذه الرسالة المنسوبة للعلامة الفاضل مولانا خليل أحمد إلا على ما
يوافق اعتقادنا واعتقاد مشائخنا - رحمهم الله تعالى - من معتقدات «أهل السنة والجماعة».
فجزاه الله تعالى خير الجزاء، وحشرنا وليّاه معهم في زمرة سيّد الأنبياء، والحمد لله رب
العالمين.»

خادم العلماء؛ علي بن محمد الدلال الحموي عفى عنه

● صورة ما كتبه الأديب الكامل والخبر الفاضل، الإمام الربّاني، حضرة الشيخ
«محمد اديب الخوراني» متّع الله بعلمه القاضي والدّاني

«الحمد لله على ما أنعم، وعلمنا ما لم نكن نعلم، والصلاة والسلام على أفصح من
نطق بالضاد، وأفهم بباهر حجّته كل من عاند وحاد عن طريقة الرشاد، سيّدنا «محمد»
الذي جاء بالحق المبين، ومحا براهينه القاطعة شبه الضالين المضلين، وعلى آله وأصحابه
المتمسكين بسنة المتأبّين بأداب شريعته؛ وبعد -

فقد اطّلع على هذه الأجوبة الظاهرة والعقود الفاخرة؛ فوجدتها موافقة لما عليه

«أهل السنة والدين»، مخالفةً لمعتقد «المتدعين المارقين». جرى الله مؤلفه كل خير وأكثر من أمثاله وأيده في أقواله وأفعاله؛ أمين!»

الراجي نيل الرياني؛ محمد اديب الحوراني، المدرس في «جامع السلطنة» بحماة

• صورة ما كتبه صاحب الفضل الباهر والعلم الزاهر، حضرة «عبد القادر» لازال ممدوحاً من الأصغر والأكابر

«قد اطلعنا على رسالة الفاضل الشيخ خليل أحمد، المشتملة على الأسئلة والأجوبة؛ بخصوص العقائد وشدة الحال لزيارة سيد المرسلين؛ فوجدناها موافقةً لعقائدها «أهل السنة والجماعة»، خالياً عن الخلل ما عليها، رد من جهة بذلك. فنشكر فضل الأستاذ المذكور.»

كتبه الفقير اليه تعالى؛ عبد القادر لبيدي

• صورة ما كتبه العلامة الوحيد، الدرّ الفريد، حضرة الشيخ «محمد سعيد» من الله عليه بإحسانه المديد وكرمه المجدد

«بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله نحمده ونستعينه ونشهد به ونستغفره؛ وأشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، وأشهد أن سيدنا «محمدًا» عبده ورسوله، أرسله الله رحمةً للعالمين، بشيراً ونذيراً وسراجاً منيراً، صلى الله عليه وعلى آله وأصحابه نجوم الإهداء وأئمة الاقتداء وسلم تسليماً كثيراً؛ أما بعد -

فقد اطلعتُ على هذه الاجوبة الجليلة التي كتبها العالم الفاضل، الشيخ خليل أحمد؛ فرأيتهما مطابقةً لما عليه السواد الأعظم من علماء المسلمين وأئمة الدين من الاعتقاد الحق والقول الصدق، وهي جديرةٌ بأن تنشر بين المسلمين وتعلم لسائر المؤمنين. فجزى الله مؤلفها الخير ووقاه الاذى والضرير، وها أنا قد أجريت قلمي بالتصديق عليها، ولا حول ولا قوة إلا بالله العظيم.»

كتبه الفقير اليه تعالى محمد سعيد - ١٧ / الربيع الثاني / سنة ١٣٣٩ هـ.

● صورة ما كتبه الفصيح الثناء، والناظم المدرار، حضرة الشيخ «محمد سعيد لطفى»

حنفى غمره الله بفضله العلى

«أحمد الله على آلائه، وأصلى وأسلم على خاتم أنبيائه وعلى آله وأصحابه الذين فازوا بنصرته وولائه؛ أما بعد - فقد اطلعتُ على هذه الأجوبة الفاضلة؛ فوجدتها مطابقةً للحق، خاليةً من كل شبهة باطلة، كيف لا؛ طرز بردها شمس سماء البلاد «الهندية» ودرّ تاج علماء تلك البقعة البهية، فقد أحرز قصبات السبقة فى مضمار العلم وألقيت إليه مقاليد الذكاء والفهم، عيد أعيان هذا الزمان وأنسان عين الإنسان، مقتدى أهل الفضل والصلاح ووسيلة النجاة والنجاح، حضرة الحافظ الحاج المولوى خليل أحمد دام بعناية الملك الصمد ولا زالت أشعة شموسه مشرقةً مضيئةً وأنوار بدوره فى أفق السماء العلم بازغةً منيرةً؛ آمين يا رب العالمين!

سرحت طرفى فى ميا	دين السؤال مع الجواب
ألفيت ما فيها حقيـ	قفاً كلّه عين الصواب
لاغرو إذ ابداه ذوالقـ	در العلى الكيث المهاب
من صيته قد طاره	بين السهول والهضاب
ويحفظ أحكام الشريـ	عة جاء بالعجب العجـاب
وهو الخسام الفصل فى	أعناق أهل الارتياـب
وهو الإمام اللوذعى	وقوله فصل الخطـاب
ثم بالرعاية يا خليـ	ل وأنت محمود الجنـاب

و أنا العبد الفقير؛ اسير التقصير، الراجى لطف ربّه الجلىّ والحنفى،
محمد سعيد لطفى الحنفى عمّا الله عنه

● صورة ما كتبه الشيخ الأوحـد، ذوالفضل المجيد، حضرة «فارس بن محمد» أمده الله

بمنه المخلد

«أحمد لله حمد من اعترف لجناحه الأقدس بجميع الكمالات وعرف أنه تعالى وتزّه عن جميع ما يقوله المبتدعة وأهل الضلالات واعتقد بان حجّتهم داحضة وترهاتهم متناقضة،

والصلوة والسلام على سلطان دوائر الحضرات الربانية وسيد سادات المرسلين، اولى المشاهد القدسية، سيدنا ومولانا «محمد»، الذى هو محمد دولة الموجودات وأحمد كتاب الكائنات، وعلى آله أقمار سماوات المفاخر، وأصحابه نجوم المحافل والمحاضر إلى يوم الدين؛ أما بعد -

فيقول العبد الذى إذا غاب لا يذكر وإذا حضر لا يورق، خويدم السنة السنية والفقراء الأحمديه، فارس بن أحمد الشفقة، الحموى مولداً ووطناً، والشافعى مذهباً، والرفاعى طريقةً، والمدرس فى جامع البحصه الكائن بمدينة حمه المحمية أهلى البلاد الشامية: قد طالعت الرسالة المباركة المشتملة على ستة وعشرين جواباً؛ التى أجاب بها العالم الكامل والجهيد الفاضل، المحقق المدقق والمقدام المفرد، مولانا المولوى خليل أحمد. وعند ما تصفحت تلك العبارات الفاتحة وتعلقت هاتيك المعانى الرائقة، وجدتها للشرعية المطهرة موافقةً، ولما عليه معتقدنا ومعتقد أشياخنا من السلف والخلف مطابقةً. فجزاه الله تعالى خيراً، وحشرنا وإياه تحت لواء سيد المرسلين، والحمد لله رب العالمين.»

قال بقمه وكتبه بقلمه؛ الفقير لربه، المعترف بذنبه، فارس بن أحمد الشفقة الحموى

● صورة ما كتبه البحر الجواد، قدوة الزهاد والعباد، حضرة الشيخ «مصطفى الحداد»

سقاها الله بالرحيق يوم التناد

«بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الواحد الذى عدت له النظائر والأشباه، الصمد الذى أقوت بربوبيته الضمائر والأفواه، الجليل الذى سجدت لهيبته الأذقان والجباه، القادر الذى جرت خاضعة لقدرته الرياح والأمواه، المقتدر الذى أطاع أمره الفلك الأعلى وما علاه، الأحد الذى نطقت حكمته بوحدايته فيما ابتدعه وسواه، واشهد أن لا اله الا الله وحده لا شريك له شهادة يزعم بها الجاحد المناق ويعظم بها الرب القدوس الخالق، وأشهد أن سيدنا ونبينا ومولانا وحيينا وقره عيوننا «أبا القاسم محمداً» عبده ورسوله المبعوث بأعمد الطريق وحييه وأمينه المكاشف بغيوب الحقائق صلى الله عليه وآله وصحبه وسلم ملاح وميض

بارق؛ وبعد۔

فقد وفقت في هذه الأمانة على رسالة تتضمن ستة وعشرين سؤالاً نمق أجوبتها العالم الفاضل، الشيخ خليل أحمد - وفقني الله وإياه والمسلمين لما به في الدارين نسعد وفي المآل به نحمد - فوجدته قد نهج في أجوبته المذكورة المنهج الصحيح، ووافق بها الحق الصريح، ورد بمنطوقها المين وجلا بمفهومها الغين عن العين، والحمد لله الهادي إلى سبيل الصواب، واليه المرجع والمآب.

وصلى الله على سيدنا ومولانا «محمد» عالي القدر، العظيم الجاه، وعلى آله وصحبه ومن وآله.»

كتبه العبد الضعيف، المتبجى إلى مولاه، خادم السنة السنية في مدينته حمه،
الراجي من ربه في الدنيا التوفيق للقيام على قدم السداد وفي الآخرة كهية السؤال،
والمراد به: الفقير اليه سبحانه، المصطفى الحداد عفي عنه



عقاید علمای دیوبند

(عقاید «اهل سنت و جماعت»)

تألیف

مولانا مفتی سید عبد الشکور ترمذی رحمۃ اللہ علیہ

ترجمہ

شیخ الحدیث مولانا عبد الرحمن سربازی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذی یحقّ الحقّ بکلماته ویطلّ الباطل بسطواته نصرًا للمؤمنین وقال: ﴿وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [الرّوم: ۴۷] ، وقطع کید الخائنین؛ ففقط دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین. والصَّلوةُ والسَّلَامُ علی مُفَرَّقِ رَقِ الْکُفْرِ والطَّغیان، وَمُشَتَّتِ جیوشِ بَغَاةِ الْقَرینِ وَالشیطان، وعلی آلِهِ وَصَحْبِهِ أَشَدَّاءِ علی الْکُفَرارِ وَرَحَمَاءِ بَیْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُکْعًا سُجَّدًا یَتَغَوْنَ فَضْلًا مِنْ اللَّهِ وَرِضْوَانًا، مَا تَعَاقِبُ النَّیْران، وَتُضَادُّ الْکُفْرَ وَالْإِیْان.

بعد الحمد والصَّلوة؛ مدتی زمانی است که برخی دوستان تقاضا می کنند بعضی از مهم ترین عقاید اکابر علمای «دیوبند» - و در واقع عقاید مسلم تمام «اهل سنت و جماعت» - که در کتاب های مختلفی مانند «الْمُهَنْد» و غیره به طور مفصل نوشته شده اند، به مناسبت شرایط فعلی انتخاب و به اسلوبی مختصر یک جا گرد آورده شوند؛ زیرا در زمان حاضر در مورد عقاید اکابر، گذشته از عوام حتی اکثر علمای جدید و طلبه ی کرام هم آگاهی ندارند و به نزدشان «دیوبندیت» صرفاً نامی برای تردید «بریلویت» شده است و جز این هیچ خبر ندارند که مسلک اکابرشان چه بوده است. به همین وجه در این جا چند فقره عقاید از «الْمُهَنْد» و کتاب های دیگر انتخاب و جمع گردیده و چون در این بیان اساس کار ما اختصار و تسهیل برای خوانندگان می باشد، از آوردن آن دسته عقاید «الْمُهَنْد»

که مشکل و دقیق و یا خواهان شرح و توضیح بیشتر بود، صرف نظر شده است و از طرفی به اقتضای ضرورت زمان عقاید مهمی که در کتاب‌های دیگر بزرگان وجود دارد، نیز ذکر شده‌اند و باز به حسب ضرورت زمان حاضر، دلایل پاره‌ای از عقاید هم به طور مختصر مورد اشاره قرار گرفته است.

نام این مجموعه‌ی مختصر، «عقاید اهل سنت و جماعت» معروف به «عقاید علمای دیوبند» تجویز شده است^(۱)

نام این مجموعه‌ی پرسش و پاسخ‌ها [که خواندید]، «المهتد علی المفتد» معروف به «التصدیقات لدفع التلیسات» است که در سال ۱۳۲۵ هـ. مرتب شده بود. مقام و منزلت عقاید مندرجه در این مجموعه این نیست که رأی فردی یا عقیده‌ی شخصی یک فرد بوده باشد و یا آن که آن‌ها را به حیث اموری غیرواقعی و غیرتحقیقی تصور کنیم که اکابر ما صرفاً برای رفع الزام و دفع الوقت در جواب اهل بدعت نوشته باشند؛ چنان‌که از بعضی‌ها این طور شنیده شده است؛ زیرا در چنین صورتی دیانت آن اکابر مخدوش می‌شود و شدیداً مورد این تهمت قرار می‌گیرند که این عقاید را با وجود آن که نادرست و خلاف حق می‌دانسته‌اند، اظهار نموده‌اند و این عیناً همان اتهامی است که اهل بدعت بر آنان وارد می‌کنند. لذا چنین تصویری در واقع یک اهانت صریح نسبت به اکابر و متهم ساختن علنی آنان به ارتکاب گناه و کتمان حق است. بدیهی است که هیچ اهانتی در حق اکابر نمی‌تواند از این بزرگ‌تر باشد. در حقیقت آنان این عقاید را در پرتو پرسش‌های علمای «مدینه‌ی منوره» به عنوان «مسئله تحقیقی و اجماعی اکابر دیوبند» مطرح

(۱) مترجم گرامی از ترجمه و آوردن چند سطور به دلیل آن که مختصری از چگونگی تألیف «المهتد ...» را دربر داشت و این مطلب در مقدمه‌ی همان کتاب مفصلاً بیان گردید، صرف نظر کرده‌اند.

کرده بودند و به همین دلیل هم این مجموعه برای کشف و شناخت عقاید علمای «دیوبند» یک دستورالعمل کتبی و یک وثیقه‌ی مسلکی متفق‌علیه و برای تحقیق و بررسی مسلک و مشرب «دیوبندیت»، بسان یک آینه و محک می‌باشد و در عین حال، برای کسانی که در صدد آن‌اند به علمای «دیوبند» هر نوع عقیده‌ی غلط و نابجایی را منسوب سازند، یک جواب دندان‌شکن می‌باشد.

با توجه و عنایت به کتاب «المهتد»، روشن می‌شود که عقاید و اعمال «علمای دیوبند» کاملاً با «قرآن» و «سنت» توافق دارد و سلوک و تصوّف و عرفان آنان نیز منطبق با «سنت» است. این بزرگواران، حنفیانی بسیار پخته و «اهل سنت و جماعت» کامل و تمام‌عیار هستند و هیچ یک از عقایدشان مخالف «قرآن» نیست.

اما با کمال تأسف از اظهار این مطلب ناگزیرم که در این زمان بعضی از آن دسته افراد که نسبت تلمذ «علمای دیوبند» را هم دارند و به همین نیز دلیل خود را به «دیوبند» منسوب می‌کنند و «دیوبندی» گفته می‌شوند، باز هم نه تنها با مندرجات این وثیقه و دستور مسلکی عقاید «دیوبند» مخالفت دارند که حتی برخلاف این «عقاید اجماعی علمای دیوبند»، علناً مشغول تألیف و سخن‌رانی هستند. و طرفه آن که با این همه، به «دیوبندی» قرار دادن خود اصرار می‌ورزند!

به همین جهت در این جزوه ("خلاصه‌ی عقاید علمای دیوبند") اکثر و بیشتر عقاید از «المهتد» اخذ و آدرس آن ذکر گردیده است، ولی به حکم اختصار، سوالات کلاً حذف گردیده و در جواب‌ها نیز شیوه‌ی انتخاب به کار برده شده و مطلب، تحت عنوان «**عقیده**» بیان شده است و هر عقیده‌ی دیگری از هر کتاب دیگر که اخذ گردیده، نام آن کتاب در قسمت مربوطه درج شده است.

با مطالعه‌ی «عقاید علمای دیوبند» اگر از یک سو این نتیجه به دست می‌آید که عقاید علمای «دیوبند» درست همان عقاید مسلمة‌ی تمام «اهل سنت و جماعت»



می‌باشد و آنان بر خلاف عقاید «اهل سنت»، دارای هیچ عقیده‌ی دیگری مخصوص به خود نیستند و در حقیقت «عقاید علمای دیوبند» نام دوم «عقاید اهل سنت و جماعت» است، از سوی دیگر این امر نیز واضح می‌گردد که «دیوبندیت واقعی و اصلی» چیست؟ و روشن می‌گردد آن افکار و عقایدی که از طرف بعضی از سخنرانان این زمان به علمای «دیوبند» منسوب می‌شود و تصویر و طرحی که از آن به عوام الناس ارایه می‌کنند و به سبب آن، توحش و تنفر هر روز در حال افزایش و دودستگی بیشتر می‌شود، با «دیوبندیت واقعی» مناسبت و ارتباط پس دوری هم ندارد، و این تصویر و طرح کاملاً عکس حقیقت و قطعاً خلاف واقعیت است.

خداوند متعال به همه‌ی ما توفیق اختیار عقاید حقّه و عمل بر طبق مرضیات خودش را عنایت فرماید؛ آمین! - وهو الموفق والمعین .

حال به «عقاید علمای دیوبند» که در صفحات بعد نوشته می‌شوند، توجه فرمایید.

سید عبد الشکور ترمذی گمته‌لی عفی عنہ

مہتمم مدرسہ عربیہ حقانیہ، ساهیوال، بخش سرگودا

۷/ جمادی الآخری / ۱۳۸۸ هـ.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ نَحْمَدُهُ وَنُصَلِّي عَلَى رَسُولِهِ الْكَرِيمِ

عقیده‌ی اول:

به عقیده‌ی ما و به عقیده‌ی مشایخ ما، زیارت قبر سید المرسلین - صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ وَآلِهِ وَارْحَمَهُمْ - عالی‌ترین درجه‌ی قربت و ثوابی بی‌پایان و سبب حصول درجات و حتی قریب واجبات است؛ ولو آن که این ثواب با شدّ رحال یعنی کجاوه بر پشت شتر بستن و بذل جان و مال، نصیب گردد.

(۱) (المهند: ۸۲)

عقیده‌ی دوم:

در موقع سفر به «مدینه‌ی منوره» - عَلَیْهِ صَلَواتُ اللَّهِ - نیت زیارت حضرت پیامبر ﷺ را داشته باشد و همراه با آن، نیت زیارت مسجد نبوی و سایر مقامات و اماکن متبرکه را هم بکند و بلکه بهتر آن است که علامه «ابن همام» رحمته الله فرموده است؛ صرفاً نیت زیارت قبر مبارک را کند که چون آن جا حضور می‌یابد، زیارت مسجد نبوی خود حاصل خواهد شد و در این صورت، رعایت تعظیم مقام جناب حضرت رسالت مآب ﷺ بیشتر است و تأیید این امر در این فرموده‌ی خود آن حضرت ﷺ نیز هست که:

(۱) شماره‌ی صفحات «المهند» در تمام این رساله، مربوط به نسخه‌ای است که در دست مولانا «ترمذی» رحمته الله بوده است. (آزاد)

«کسی که به زیارت من بیاید؛ در حالی که جز زیارت من هیچ نیاز دیگری او را به آن جا نیاورده باشد، بر من حق خواهد بود که روز قیامت برای او شفیع شوم.»^(۱)

(المهتد: ۸۳)

عقیده‌ی سوم:

آن قطعه از زمین که با اعضای مبارک «رسول الله» ﷺ تماس دارد، علی الاطلاق از هر چیز حتی از «کعبه» و «عرش» و «کرسی» هم افضل است.^(۲)

(المهتد: ۸۴- زیادة المناسک گنگوهی)

عقیده‌ی چهارم:

به عقیده‌ی ما و مشایخ ما، توسل به انبیا علیهم السلام، صلحاء، اولیا، شهدا و صدیقان، چه در حال حیات آنها و چه پس از رحلتشان، جایز است و چنین بگوید: «یا الله! من به توسل فلان بزرگ، قبولیت دعا و رفع حاجت خود را از تو می‌خواهم» و یا کلماتی مشابه این‌ها بگوید.

(المهتد: ۸۶ و فتاوی رشیدی: ۱۱۲)

عقیده‌ی پنجم:

درخواست شفاعت در کنار قبر مطهر رسول اکرم ﷺ و این طور گفتن هم جایز است: «یا رسول الله! برای مغفرت من، شفاعت فرما»

(فتاوی رشیدی: ۱۱۲ - فتح القدیر: ۳۳۸ - طحطاوی علی المراقی: ۴۰۰)

(۱) تخریج این حدیث گذشت. (ترجمه‌ی «المهتد»: تحت جواب سؤال اول)

(۲) قول «ابن قیم» و «ابن عقیل» رحمتهما الله را در پانوشته‌های ترجمه‌ی «المهتد» نقل نمودیم. (ر.ک: المهتد: پانوشته جواب اول و دوم/ تحت عنوان «جواب به استدلال وهابی‌ها») (آزاد)

همچنین حضرت «گنگوهی» رحمته الله علیه تحریر فرموده است:

سپس با توسّل به آن حضرت رحمته الله علیه دعا کند و شفاعت بخواند و بگوید: «یا رسول الله! أسألك الشفاعة، وأتوسّل بك إلى الله في أن أموت مسلماً على ملّتك وُسْنتك.» (ای رسول خدا! من از تو شفاعت درخواست می‌کنم، و ترا برای این منظور به عنوان وسیله به بارگاه خداوند پیش می‌کنم که من به حالت مسلمانی بر ملّت و سنّت تو بمیرم.)

(زبدۃ المناسک: ۹۰ و در ترجمه فارسی: ۱۴۷)

عقیده‌ی ششم:

اگر کسی کنار قبر مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله درود و سلام بخواند، آن حضرت صلی الله علیه و آله خود شخصاً آن را می‌شنود و درود و سلامی که از دور خوانده می‌شود، آن را فرشتگان به ایشان صلی الله علیه و آله می‌رسانند.

(طحطاوی علی المراقی: ۴۴۸)

حضرت مولانا «رشید احمد گنگوهی» رحمته الله علیه می‌فرماید:

«انیا صلی الله علیه و آله بدین سبب مستثنا شده‌اند که در سماع (شنیدن) آنان کسی اختلاف ندارد.»

(فهاوی رشیدیہ: ۱۱۲)

حضرت مولانا «خلیل احمد سهارنپوری» رحمته الله علیه می‌فرمایند:

«آن حضرت صلی الله علیه و آله زنده است؛ لذا با صدای آهسته باید سلام عرض کرد. در محدوده‌ی مسجد نبوی، هر قدر هم آهسته سلام عرض شود، خود آن حضرت صلی الله علیه و آله آن را می‌شنود.»

(تذکرۃ الخلیل: ۲۰۶)

حضرت حکیم الأئمّة، مولانا «اشرف علی تھانوی» رحمته الله علیه می‌نویسد:

«شنیدن سلام نزدیک شخصاً و از دور به واسطه‌ی فرشتگان، و جواب سلام را گفتن، برای همیشه ثابت هستند.»
(نشر الطیب: ۲۹۷)

توضیحی درباره‌ی عقیده‌ی «سماح انبیا علیهم السلام در قبر»

از عبارت فوق حضرت «گنگوهی» رحمته الله، این مطلب نیز روشن است که در مسأله‌ی «سماح حضرات انبیا علیهم السلام عند القبر» هیچ کس نظر خلاف ندارد. حضرت «ابوهریره» رضی الله عنه می‌فرماید که حضرت «رسول الله» صلی الله علیه و آله فرمودند:

«لِيَهْبِطَنَّ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ حَكَمًا، وَلِيَأْتِيَ قَبْرِي حَتَّى يَسْلِمَ عَلَيَّ، وَلَا تُرَدَّنَا عَلَيْهِ»^(۱)

(عیسی ابن مریم - علیه السلام - به عنوان امامی عادل البته نازل خواهد شد و از راه فج (نام موضعی است)، برای حج یا عمره حرکت می‌کند و بر سر قبر من خواهد آمد تا آن که به من سلام می‌کند و من یقیناً جواب سلام او را خواهم داد.)

(الجامع الصغير وقال: «صحيح»)

این روایت در «مسند احمد» (۲/۲۹۰) و «مستدرک حاکم» (۲/۹۵) نیز هست و امام «حاکم» و علامه «ذهبی» هر دو آن را صحیح قرار داده‌اند. پس، وقتی که در آن موقع پیامبر صلی الله علیه و آله، سلام حضرت «عیسی» علیه السلام را

(۱) به روایت حاکم در «مستدرک»: ۵۵۹/۲، ش ۴۱۶۲ - و ابویعلی در «مسند» مشابه آن: ش ۶۵۸۴. و به نقل و تصحیح هثمی در «مجمع الزوائد»: ۸/۲۱۱ و ذهبی در ذیل «مستدرک حاکم»: ۵۹۵/۲ و سیوطی در «الدّر المنثور»: ۲/۲۴۵ و در «الخصائص الكبرى»: ۲/۲۸۰ و در «الجامع الصغير».

می‌شوند و به او جواب می‌دهد- زیرا بدون سماع سلام، جواب دادن سلام هیچ مفهومی ندارد- الآن چرا شنیدن صلوٰه و سلام عندالقبر و جواب دادن آن، ناممکن باشد؟ و شنیدن سلام حضرت «عیسیٰ علیه السلام» را هم نمی‌توان بر اعجاز و اختصاص حمل نمود؛ زیرا «رسول الله صلی الله علیه و آله» به نفس نفیس خود در حدیث «**مَنْ صَلَّى عَلَيَّ عِنْدَ قَبْرِی سَمِعْتُهُ ...**»^(۱)

از شنیدن صلوٰه و سلام هر شخصی که در کنار قبر مبارک ایشان صلی الله علیه و آله درود و سلام بخواند، خبر داده است.

درباره‌ی سند این حدیث، علامه «ابن حجر رحمته الله» در «فتح الباری» (۶/ ۳۷۹) و حافظ «سخاوی رحمته الله» در «القول البدیع» (ص: ۱۱۶) و علامه «علی قاری رحمته الله» در «مرقات» (۱۰/ ۲) و علامه «شیر احمد عثمانی رحمته الله» در «فتح الملهم» (۲۳۰/ ۱) گفته‌اند که «جید» است^(۲) و نزد محدثان کرام در حجت بودن این نوع سند، هیچ تردید و کلامی وجود ندارد؛ بالخصوص زمانی که اجماع امت

(۱) به روایت بیهقی در «شعب الإیمان»: باب ۱۵، ش ۱۴۳۲ و در «حیة الانبیاء»: ش ۱۸- و حافظ ابوالشیخ اصفهانی- و خطیب در «تاریخ بغداد»: ۲/ ۲۹۲- و ابن عساکر در «تحاف الزائر»: فصل ۸- و ابن حبان در «ثواب الأعمال»- و ابن نجار در «الدرة الثمينة»: باب ۱۶- و ابوالقاسم اصفهانی در «الترغیب والترهیب»: باب «الصاد»/ باب ۴، ش ۱۶۶۶.
(۲) ن.ک: «فتح الباری»: ۶/ ۳۵۲- «القول البدیع»: ۱۱۶- «شفاء السقام»: ۵۰ (باب ثانی)- «تنزیه الشریعة...»: ۱/ ۳۳۵- «الخصائص الکبریٰ»: ۲/ ۲۸۰- «مشکوٰة المصابیح»: الصلاة/ باب الصلاة علی النبی صلی الله علیه و آله / فصل ثالث، ش ۹۳۴ (۱۶)- «مرقات المفاتیح»: ۱۸- ۱۷، ش ۹۳۶- «فتاوی ابن تیمیہ»: ۴/ ۳۶۱ (طبع جدید: ۱۱۶/ ۲۷)- «جلاء الافهام» (ابن قیّم): ۷۷- «دلیل الطالب» (نواب صدیق حسن خان): ۸۴۴- «فتح الملهم»: ۱/ ۳۳۰- «تفسیر مظہری» (قاضی ثناء الله پانی پتی): سوره «احزاب»- «زبدۃ المناسک»- «فتاویٰ بینات»: ۱/ ۶۹۸ الی ۷۰۰- ...

مسلمه و تعامل آنها نیز آن را تأیید کند.

عقیده‌ی هفتم:

۱۷۶

«به عقیده‌ی ما و مشایخ ما، آن حضرت علیه السلام در قبرش زنده است و حیات ایشان علیه السلام بدون آن که مکلف باشد، شباهتی با حیات دنیا دارد و این گونه حیات، مخصوص آن حضرت و تمام انبیا علیهم السلام و شهدا است؛ نه از قبیل حیات برزخی که عموم مسلمانان و حتی همه‌ی مردم نیز دارند ... علامه تقی الدین سبکی رحمته الله فرموده است: حیات انبیا و شهدا در قبر همانند حیاتی است که در دنیا بود. نماز ادا کردن حضرت «موسی» علیه السلام در قبر، خود دلیل این مطلب است؛ زیرا نماز خواندن، جسم زنده می‌خواهد. پس با این مطلب، ثابت شد که حیات آن حضرت علیه السلام حیاتی دنیوی است ...»

(المهتد: ۸۸)

در عبارت بالا، پس از جمله‌ی «نماز خواندن، جسم زنده می‌خواهد»، نوشتن این مطلب که «از این ثابت شد که حیات آن حضرت علیه السلام دنیوی است»، صریحاً دلیل بر آن است که مراد اکابر «دیوبند» از «حیات دنیوی» این است که این حیات در جسم مبارک دنیوی است، و منظور از اثبات این حیات دنیوی این است که روح مقدس آن حضرت علیه السلام در قبر مبارک با جسم اظهر دنیوی ایشان علیه السلام چنان ارتباط و تعلقی دارد که در اثر آن، در همین جسم اظهر، حیات و زندگی وجود دارد و این تنها زندگی روح مبارک نیست. با این همه، مقصد اکابر علیهم السلام از این مطلب، هرگز این نیست که برای این حیات جسدی، در عالم برزخ جمله‌ی لوازم حیات دنیوی ثابت است یا این که ایشان علیهم السلام همان‌طور که در دنیا نیاز به خوردن و آشامیدن پیدا می‌کرد، در

قبر اطهر هم پیدا می‌کند. لیکن چون انبیا علیهم‌السلام در حیات خویش در قبر شریف همانند حیات دنیوی، از ادراک و علم و شعور برخوردار هستند، به دلیل حصول این موارد مهم، آن حیات را هم «حیات دنیوی» می‌گویند.

عقیده‌ی «حیات انبیا علیهم‌السلام پس از وفات»

حضرت «انس» رضی‌الله‌عنه از «رسول الله» صلی‌الله‌عیه و آله و سلم روایت کرده که فرمودند:

«الأنبياء أحياء في قبورهم يصلون.»^(۱)

(حضرات انبیا علیهم‌السلام در قبرهایشان زنده‌اند و نماز می‌خوانند.)

این حدیث را امام «بیهقی» و علامه «سبکی» و امام «ابویعلی» رحمه‌الله نیز روایت کرده‌اند.

علامه «هیشمی» رحمه‌الله درباره‌ی سند «ابویعلی» رحمه‌الله می‌فرماید: «رجال أبي يعلى ثقات.» (همه‌ی راویان سند ابویعلی «ثقه» هستند.) (مجمع الزوائد: ۸/ ۲۱۱)

(۱) تخریج این حدیث گذشت. (ترجمه‌ی «المهند»: پانویشت‌های جواب سؤال پنجم). ایضاً به نقل سیوطی در «الجامع الصغير»: ۱۲۴ و ۱۸۴ و در «الخصائص الكبرى»: ۲/ ۱۸۱- و ابن حجر عسقلانی در «فتح الباری»: ۶/ ۴۸۷- و هیشمی در «مجمع الزوائد»: ۸/ ۲۱۱- و البانی در «الاحادیث الصحيحة»: ش ۶۲۱- و عثمانی در «فیض الباری»: ۶/ ۴۸۷ و در «فتح الملهم»: ۱/ ۳۲۹- و سبکی در «شفاء السقام»: ۶/ ۴۶ الی ۴۹ (باب اول) و ۱۸۰- ۱۷۹ (باب تاسع/ فصل اول)- و ملاعلی قاری در «مرقاه»: ۲/ ۲۱۲- و مناوی در «فیض القدير»: ۳/ ۱۸۴- و عزیزی در «السراج المنیر»: ۲/ ۱۳۴- و شوکانی در «تحفه الذاکرین» (شرح «حصن حصین»): ۲۸ و در «نیل الاوطار»: ۳/ ۲۶۴ و ۱۰۱/ ۵- و عبدالحق محدث دهلوی در «مدارج النبوة»: ۲/ ۴۴۷- و بدرالدین یعلی حنبلی در «مختصر فتاوی ابن تیمیة»: ۱۷۰- و

علامه «عزیزی» رحمته الله می نویسد: «و هو حدیث صحیح» (این، حدیث صحیحی است). (السراج المنیر: ۱۳۴)

علامه حافظ «ابن حجر» رحمته الله فرموده است: «وصححه البيهقي». (امام بیهقی آن را صحیح قرار داده است). (فتح الباری: ۳۵۲/۶)

حضرت «ملا علی قاری» رحمته الله می فرماید: «صح خبر الأنبياء أحياء في قبورهم». (حدیث «الأنبياء أحياء في قبورهم» صحیح است). (مرقاة: ۲/۲۱۲)

علامه «انور شاه کشمیری» رحمته الله می فرماید: «ووافقه الحافظ في المجلد السادس». (حافظ ابن حجر با تصحیح امام بیهقی اتفاق نموده است). (فیض الباری: ۲/۶۴)

ایشان خود در ضمن تشریح و بیان مراد این حدیث، فرموده اند:

«ولعل المراد بحدیث «الانبياء احياء في قبورهم يصلون» أنهم أبقوا على هذه الحالة ولم تسلب عنهم ...». (شاید مراد از حدیث «الأنبياء أحياء في قبورهم...» این باشد که آنان بر همان حالت دنیوی باقی مانده اند، و این حالت از آنها مسلوب نشده است). همچنین می فرماید:

«یرید بقوله: «الأنبياء»، مجموع الأشخاص لا الأرواح فقط». (مراد از «الانبياء»، مجموع اشخاص انبیا علیهم السلام است نه فقط ارواحشان؛ یعنی انبیا علیهم السلام با اجسام مبارکه ای خود زنده اند). (تحفة الاسلام: ۳۶)

شیخ الاسلام، علامه «شیر احمد عثمانی» رحمته الله در تصحیح این حدیث، قول حافظ «ابن حجر» رحمته الله را تأیید کرده است. (فتح الملهم: ۱/۳۲۹)

و همچنین فرموده اند:

«ان النبی ﷺ حیّ كما تقرّر وانه ﷺ یصلی فی قبره بأذان وإقامة.» (همانا پیامبر ﷺ زنده است؛ چنان که به ثبوت رسیده، و در قبر خود با اذان و اقامه نماز می خواند.)
(فتح الملهم: ۳/ ۴۱۹)

حضرت علامه «انور شاه» رحمته الله نیز همین سخن را گفته است؛ می فرماید:
«ان كثيراً من الأعمال قد ثبتت فی قبور كالأذان والإقامة عند الدارمی وقراءة القرآن عند الترمذی.» (انجام گرفتن بسیاری از اعمال در قبرها ثابت شده است، مانند ثبوت اذان و اقامه در روایت داری، و ثبوت قرائت «قرآن» در روایت ترمذی.)
(فیض الباری: ۱/ ۱۸۳)

درباره ی عقیده ی مورد بحث، مسلک «دیوبند» از عبارت «المهند» کاملاً عیان است و در سطور بالا اشاره ی اجمالی به سوی دلایل این مسلک نیز بیان شد. اکنون برای تأیید آن، تصریحات مزید بعضی از اکابر «دیوبند» ذیلاً مرقوم می گردد.

حجة الاسلام، حضرت مولانا «محمد قاسم نانوتوی» رحمته الله می فرمایند:
«ارتباط ارواح انبیا عليهم السلام با بدن کماکان باقی است» و از اطراف و جوانب به سوی آن کشش پیدا می کند.» (جمال قاسمی: ۱۳)

و: «رسول الله ﷺ هنوز در قبر زنده است، و همانند افراد گوشه نشین و چله کشان، عزلت گزیده است. همان گونه که مال ایشان قابل اجرای حکم میراث نمی شود، مالش محل توریث هم نیست.»

و: «انبیا عليهم السلام را به حساب ابدان دنیا زنده می دانیم، ولی حسب فرمان ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾ [آل عمران: ۱۸۵ و انبیاء: ۳۵] و ﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَأَنْتُمْ مَيِّتُونَ﴾ [زمر: ۳۰]، درباره ی

تمام انبیای کرام علیہم السلام و مخصوصاً حضرت سرور کائنات صلی الله علیه و آله اعتقاد موت هم ضروری است.»

(لطائف قاسمیہ: ص ۴)

قطب الارشاد، حضرت مولانا «رشید احمد گنگوہی» رحمۃ اللہ علیہ می فرمایند:
 «وَلَأَنَّ النَّبیینَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ لَمَّا كَانُوا أَحْيَاءَ فَلَا مَعْنَى لِتَوْرِثِ الْأَحْيَاءِ مِنْهُمْ.»
 (ہر گاہ اعتقاد بر این است کہ انبیا علیہم السلام زندہ اند، پس ارث بردن زندگان از آنها مفہوم و معنی ندارد.)

و: «آن حضرت صلی الله علیه و آله در قبر شریفش زندہ اند؛ کہ آمدہ است: «نَبِیُّ اللَّهِ حَیُّ یَرْزُقُ». این حیات را مولوی محمد قاسم رحمۃ اللہ علیہ نیز در کتابچہ اش «آب حیات» بِمَلَا مَزِیدَ عَلَیْہِ اثبات نمودہ است.»

حکیم الأُمّة، حضرت مولانا «اشرف علی تھانوی» رحمۃ اللہ علیہ می فرمایند:

«قبر مبارک آن حضرت صلی الله علیه و آله دارای شرف زیادی است؛ چون در داخل آن، جسد اطہر و بلکہ خود آن حضرت صلی الله علیه و آله یعنی جسد مع تلبس الروح تشریف فرماست؛ زیرا آن حضرت صلی الله علیه و آله در قبر زندہ اند. تقریباً ہمہی اہل حق بر این مطلب متفق ہستند و اعتقاد صحابہ رضی اللہ عنہم نیز ہمین است. در حدیث نیز نص آمدہ است کہ «إِنَّ نَبِیَّ اللَّهِ حَیُّ یَرْزُقُ»؛ یعنی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در قبر شریف زندہ است و بہ وی رزق ہم می رسد.»

(الحدیث: ۱۴۹)

و در جایی دیگر می فرمایند:

«برای آن حضرت صلی الله علیه و آله پس از وفات ہم حیات برزخی ثابت است، و آن از حیات برزخی شہدا نیز بالاتر و بہ حدّی قوی است کہ قریب حیات ناسوتی است؛ چنان کہ بسیاری از احکام ناسوت ہم بر آن متفرّع ہستند. مثلاً همان گونه کہ با ہمسر مرد زندہ نکاح درست نیست، با ازواج مطہرات رسول خدا صلی الله علیه و آله ہم نکاح جایز نیست. و همان طور کہ ارثِ آدمِ زندہ تقسیم نمی شود، ارث آن حضرت صلی الله علیه و آله نیز تقسیم نمی شود. و در احادیث سماع صلوٰۃ و سلام ہم وارد شدہ است.»

(الطہور: ۴۹)

حضرت مولانا، سید «حسین احمد مدنی» رحمته الله علیه تحریر می‌فرمایند:

«آنها (وهابیه) بعد از وفات ظاهری انبیا علیهم السلام، حیات جسمانی و بقای ارتباط بین الروح و الجسم را انکار می‌کنند. و این بزرگواران (علمای «دیوبند») نه تنها قایل که حتی مثبت آن نیز می‌باشند و با شور و هیجان زیاد برای اثبات آن، اقامه‌ی دلایل نموده و رسایل متعددی تصنیف و منتشر فرموده‌اند.»
(نقش حیات: ۱/ ۱۰۳)

مفتی «پاکستان»، حضرت مولانا مفتی «محمد شفیع» رحمته الله علیه مفتی سابق «دارالعلوم دیوبند» تحریر می‌فرمایند:

«عقیده‌ی جمهور امت در این مسأله این است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله و تمام انبیا علیهم السلام با جسد عنصری خویش در برزخ زنده هستند و حیات برزخی‌شان تنها روحانی نیست، بلکه حیاتی جسمانی است که با حیات دنیوی کاملاً مماثلت دارد؛ جز این که آنان مکلف به احکام نیستند.»

و سپس در ادامه‌ی این سخن مرقوم می‌فرمایند:

«خلاصه‌ی کلام این است که حیات انبیا علیهم السلام بعد الموت، یک حیات حقیقی - جسمانی مانند حیات دنیوی است. عقیده‌ی جمهور امت و عقیده‌ی من و عقیده‌ی تمام بزرگان «دیوبند» همین است»

(۱) (ماهنامه «الصدیق»، ملتان، جمادی الاولی ۱۳۷۸ هـ.)

مخدوم العلماء، حکیم الاسلام، حضرت مولانا قاری «محمد طیب» رحمته الله علیه نوشته‌اند:

«مسلك احقر و مشايخ احقر همان است که در «المهتد» به تفصیل مرقوم است. یعنی جناب رسول الله صلی الله علیه و آله و تمام انبیا علیهم السلام در عالم برزخ با جسد عنصری زنده هستند. کسانی که با این نظر مخالف هستند در این مسأله از مسلك «دیوبند» منحرف هستند.»

(۱) ایضاً تفسیر معارف القرآن: ۷/ ۲۰۳ (مترجم).

(ماهانامه «الصدیق»، ملتان، جمادی الأولى ۱۳۷۸ هـ.)

مفتی «دارالعلوم دیوبند»، حضرت مولانا «سید مهدی حسن» رحمۃ اللہ علیہ می نویسند:

«آن حضرت رحمۃ اللہ علیہ در قبر مبارک خود با جسد خود موجود و زنده است. کسی که در کنار قبر مبارک آن حضرت رحمۃ اللہ علیہ ایستاده سلام عرض می کند و یا صلوات می خواند، ایشان رحمۃ اللہ علیہ شخصاً خودش می شنود و جواب سلام را می دهد»

(ماهانامه «الصدیق»، ملتان، جمادی الأولى ۱۳۷۸ هـ.)

شیخ الحدیث «جامعه اشرفیه لاهور»، حضرت مولانا «محمد ادریس»

رحمۃ اللہ علیہ می نویسند:

«عقیده اجماعی تمام اهل سنت این است که حضرات انبیای کرام علیہم الصلوٰۃ والسلام بعد از وفات، در قبرهای خود زنده اند و مشغول نماز و عبادات هستند. این حیات برزخی حضرات انبیای کرام علیہم الصلوٰۃ والسلام اگر چه برای ما محسوس نیست، اما بلاشک حیات حسی و جسمانی است؛ زیرا از حیات روحانی و معنوی، عامه ی مؤمنان و حتی ارواح کفار نیز برخوردارند»

(حیات نبوی: ۲)

عقیده ی هشتم:

اولی و بهتر این است که در وقت زیارت قبر شریف، روی خود را به جانب چهره ی انور آن حضرت رحمۃ اللہ علیہ قرار داده سر پا بایستد و همین روش به نزد ما معتبر است و معمول ما و مشایخ ما همین است. و طریق دعا خواندن هم حکمش همین است؛ چنان که از امام «مالک» رحمۃ اللہ علیہ هنگامی که خلیفه ی وقت او از وی سؤال کرده بود، مروی است. این مطلب را حضرت «گنگوہی» رحمۃ اللہ علیہ در کتاب «زبدۃ المناسک» به صراحت بیان داشته است.

(المهتد: ۹۲)

عقیده‌ی نهم:

به عقیده‌ی ما، رسول الله ﷺ (و همچنین تمام انبیای دیگر ﷺ) در قبرهای خود زنده‌اند، نماز می‌خوانند، به «حس» و «علم» موصوفاند، اعمال امت بر آن حضرت ﷺ عرضه و صلوة و سلام به ایشان رسانیده می‌شوند. (طبقات الشافعیه: ۲۸۲/۴)

عرضه شدن اعمال امت اجابت به آن حضرت ﷺ به طور اجمال به وسیله‌ی فرشتگان، از روایت صحیح «مسند بزار»^(۱) ثابت است. علامه «عثمانی» رحمه الله سند این روایت را «جید» و قابل احتجاج دانسته است.

(۲)
(فتح الملهم: ۴/۴۱۳)

حضرت مولانا «خلیل احمد سهارنپوری» رحمه الله در «براهین قاطعه» ص

(۱) به روایت بزار در مسند از ابن مسعود رحمه الله مرفوعاً با الفاظ «حیاتی خیر لکم؛ تحثون و یحذرت لکم. و وفاق خیر لکم؛ تعرض علی اعمالکم، فما رأیت من خیر حمدت الله علیه و ما رأیت من شر استغفرت الله لکم.» ش ۱۹۲۵ - و سمهودی در «وفاء الوفاء»: ۲/۴۰۶.

(۲) همچنین به تصحیح هیثمی در «مجمع الزوائد»: ۹/۲۴ و سبکی در «شفاء السقام»: ۳۴ و سیوطی در «الخصائص الكبرى»: ۲/۲۸۱ و در «الجامع الصغير»: ۱/۱۵۰ و زرقانی در «شرح المواهب»: ۵/۳۳۷ و ابن سعد در «طبقات»: ۲/۱۹۴ و داود ابن سلیمان بغدادی در «المنحة الوهبة فی رد الوهابة»: ۱۵ و شاه عبدالعزیز دهلوی در «فتاویٰ عزیزی»: ۲/۶۹ (در ترجمه ی اردو: ۲/۱۴۶) و عزیزی در «السراج المنیر»: ۲/۲۳۳ و ابن عبد الهادی در «الصارم المنکی»: ۱۶۸ و انورشاه کشمیری در «فهرست عقیده الاسلام»: ۱۱ و سرفرازخان صفدر در «تسکین الصدور»: ذیل صفحات ۲۳۵ - ۲۳۴.

مضمون و مفهوم حدیث عرض اعمال در «مسند احمد» (۳/۱۶۵) و «مسند ابو داود طیالسی» (۲۴۸) و «مجمع الزوائد» (۲/۳۲۸) و مراجع دیگر نیز آمده و مورد قبول و استدلال علما می‌باشد. گزیده‌ی جامعی از الفاظ مختلف این حدیث را می‌توانید در «احسن الفتاویٰ» (۱/۵۱۸ الی ۵۲۰) بخوانید. (آزاد)

۲۰۰ - که آن را مولانا «گنگوهی» رحمته الله حرف به حرف و به طور دقیق مطالعه و تأیید فرموده است - می نویسد:

«صلوة و سلام را ملائکه می رسانند و اعمال امت بر آن حضرت صلی الله علیه و آله عرضه

می گردد.»

حکیم الأمة، حضرت «تهانوی» رحمته الله می فرماید:

«از مجموعه ی روایات، علاوه بر فضیلت حیات و اکرام ملائکه در برزخ، این مشاغل نیز برای آن حضرت صلی الله علیه و آله ثابت هستند: ملاحظه و مشاهده ی اعمال امت، نماز خواندن ...»
(نشرالطیب: ۲۹۷)

از این عبارات صریحاً واضح می شود که علاوه بر رسیدن صلوة و سلام در عالم برزخ، اعمال امت نیز بر آن حضرت صلی الله علیه و آله عرضه می شوند. منظور از رسیدن درود و سلام این است که فرشتگان آن حضرت صلی الله علیه و آله را مطلع می سازند. آنچه در این روزها از رسیدن صلوة و سلام به آن حضرت صلی الله علیه و آله این معنی مراد گرفته می شود که ثواب صلوة و سلام به ایشان صلی الله علیه و آله می رسد، مفهومی خلاف عقیده ی اجماعی امت است.

عقیده ی دهم:

به عقیده ی ما، حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سایر انبیاء صلی الله علیه و آله همان گونه که در دنیا در حیات ظاهری قبل از وفات، حقیقتاً «نبی» و «رسول» بودند، بعد از وفات در قبور مبارکه ی خود نیز حقیقتاً «نبی» و «رسول» هستند.

علامه «شامی» رحمته الله نوشته است:

«آنچه دشمنان امام اهل سنت، امام «ابوالحسن اشعری» رحمته الله (متوفای ۳۳۰ هـ.) به وی منسوب کرده اند که به رسول بودن پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از وفات ایشان صلی الله علیه و آله قایل

نمود، یک بهتان محض و اتهام و افترا است. امام «ابوالقاسم قشیری» رحمته الله (متوفای ۴۶۵ هـ.) این افترا را به شدت رد فرموده است:

(فتاوی شامی: ۳/ ۳۲۷)

نکته:

برای «نبوت» و «رسالت»، موصوف بودن به «حس» و «علم» لازم است. به همین جهت، ضروری است که عقیده داشته باشیم در ابدان مبارکه‌ی انبیا علیهم السلام بعد از وفات نیز با ارتباط روح، ادراک و شعور باقی است؛ و الاً بدنی که فاقد درک و شعور باشد، نمی‌توان حقیقتاً بر آن رسول خدا اطلاق کرد و این وضع، مستلزم انزال «رسول» از وصف «نبوت» بعد از وفات خواهد بود؛ زیرا آن ابدان مدفونه بدون تعلق روح، فقط با داشتن شعوری مانند شعور جمادات که در آن‌ها ایجاد می‌شود، چون فاقد «احساس» و «علم» هستند، نمی‌توانند به وصف «نبوت» و «رسالت» متصف شوند- وَالصَّادِقُ اللَّهُ تَعَالَى مِنْ هَذَا!

عقیده‌ی یازدهم:

عقیده‌ی ما و مشایخ ما این است که سید و مولا و حبیب و شفیع ما، حضرت «محمد رسول الله» صلی الله علیه و آله از همه‌ی مخلوقات، افضل و به نزد خداوند متعال، از همه بهتر است. به اعتبار قرب و منزلت در نزد الله تعالی هیچ کس نمی‌تواند حتی به حاشیه‌ی بارگاه آن حضرت صلی الله علیه و آله برسد، تا چه برسد به این که بتوان تصوّر برابری کسی را با آن حضرت صلی الله علیه و آله به مخیله‌ی خود آورد.

«رسول الله» صلی الله علیه و آله، سرور و آقای همه انبیا و رسل علیهم السلام و خاتم برگزیدگان الهی است؛ چنان که از نصوص به ثبوت رسیده است. و عقیده‌ی ما، و دین و ایمان ما همین است. این مطلب را مشایخ ما در تصانیف زیادی به صراحت

بیان کرده‌اند.

(المهتد: ۱۰۹)

عقیده‌ی دوازدهم:

۱۸۶

عقیده‌ی ما و مشایخ ما این است که سرور و آقا و شفیع و محبوب ما، حضرت «محمد رسول الله» ﷺ، خاتم النبیین است؛ بعد از وی، هیچ کس نبی نیست [و نمی‌شود]؛ چنان که خداوند متعال در کتاب پاکش فرموده است: ﴿وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ﴾ [احزاب: ۵] (ولیکن محمد، رسول خدا و خاتم انبیا است).

این مطلب از احادیث و روایات کثیری که به حدّ تواتر معنوی رسیده‌اند، هم ثابت شده و به اجماع امت نیز ثابت است. امکان ندارد از میان ما کسی خلاف آن چیزی بگوید؛ زیرا هر کس منکر این مطلب [«خاتمیت»] باشد، به عقیده‌ی ما بلاریب کافر است؛ چون منکر نصّ صریح و قطعی است.

(المهتد: ۱۰۴)

عقیده‌ی سیزدهم:

سخن ما و سخن همه‌ی مشایخ ما درباره‌ی آن مرد «قادیانی» که مدّعی «نبوت» و «مسیحیت» بود، این است: وقتی او دعوای نبوت کرد و منکر رفع حضرت «عیسی مسیح» علیه السلام به آسمان شد و عقاید پلید و زندیق بودنش ظاهر گردید، مشایخ ما فتوا به کافر بودنش صادر کردند. درباره‌ی کفر این مرد «قادیانی»، فتوای حضرت مولانا «رشید احمد گنگوھی» رحمته الله چاپ و منتشر شده است و به کثرت نزد مردم یافت می‌شود.

(المهتد: ۱۵۵)

عقیده‌ی چهاردهم:

هر کس بگوید: «نبی اکرم ﷺ بر ما فقط این قدر فضیلت دارد که برادر بزرگتر بر برادر کوچکش دارد»، عقیده داریم که چنین کسی از دایره‌ی ایمان خارج است. در تصانیف تمام اکابر گذشته‌ی ما، مخالفت با این عقیده‌ی واهی مصرّح است.

(المهتد: ۱۰۹)

عقیده‌ی پانزدهم:

ما به زبان قایل و به دل معتقد بر آنیم که به سیدنا «رسول الله» ﷺ از همه‌ی مخلوقات، بیشتر علوم عطا شده است که به ذات و صفات و تشریعات یعنی احکام عملیه و حکم نظریه و حقایق حقّه و اسرار مخفیّه و غیرهم تعلق دارند که از میان مخلوقات کسی نمی‌تواند به گرد آن نزدیک شود؛ نه ملک مقرب و نه نبی مرسل!

بدون شک به آن حضرت ﷺ علم اولین و آخرین عطا گردیده و فضل خداوند بر وی بسیار عظیم است. اما این مستلزم آن نیست که در هر آن از آنان، علم و اطلاع هر جزء از جزئیات حوادث و واقعات برایش حاصل شود و بنابراین، اگر احياناً واقعه‌ای از مشاهده‌ی شریفه‌ی آن حضرت ﷺ غایب بماند، در وسعت علمی آن حضرت ﷺ در علوم تشریعی و معارف و برتری وی در این جنبه بر همه‌ی مخلوقات، نقص و عیبی به وجود نمی‌آید؛ و لو این که غیر از ایشان ﷺ شخصی دیگر از آن جزئی باخبر باشد. چنان که بر حضرت «سلیمان» ﷺ آن واقعه‌ی عجیب که «هُدُود» از آن آگاهی یافته بود، مخفی ماند و «هُدُود» گفت: ﴿أَخْطُ بِمَا لَمْ يَخْطُ بِهِ وَجِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنِيَّ يَقِينٍ﴾ [نمل: ۲۲] (دریافته‌ام خبری را که تو از آن مطلع نیستی و از ملک سبا خبری غیر قابل

انکار به نزد تو آورده‌ام). ولی با این همه در اعلم بودن حضرت «سلیمان» علیه السلام هیچ نقصی ایجاد نشد.

(المهتد: ۱۱۲)

عقیده‌ی شانزدهم:

۱۸۸

این، عقیده‌ی اکید و پخته‌ی ماست که هر کس بگوید: «علم فلان شخص (مثلاً «شیطان») - مَعَاذَ اللَّهِ! - از علم نبی اکرم صلی الله علیه و آله بیشتر است»، او کافر است! و این امر را نه یک نفر، بلکه تعداد زیادی از علمای ما به صراحت بیان کرده‌اند.

(المهتد: ۱۱۴)

عقیده‌ی هفدهم:

به عقیده‌ی ما، کثرتِ درود و صلوات بر حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله، مستحب و طاعتی موجب اجر و ثواب بی‌حد و نهایت است؛ چه با خواندن کتاب «دلائل الخیرات» باشد و چه با خواندن رسایل و کُتُب دیگری که در این موضوع تألیف شده‌اند. ولیکن به نزد ما خواندن درودهایی افضل است که صیغه و الفاظش هم از خود رسول الله صلی الله علیه و آله منقول باشد؛ گرچه خواندن درود غیر منقول هم از فضیلت خالی نیست و شخص با خواندن این نوع درودها نیز مستحق آن مرزده‌ی نبی صلی الله علیه و آله خواهد شد که فرموده است:

«هر کس بر من یک بار درود بفرستد، خداوند که بار بر وی رحمت

(المهتد: ۹۳)

خواهد فرستاد.»^(۱)

(۱) تخریج این حدیث گذشت. (ترجمه‌ی «المهتد»: تحت جواب سؤال هفتم)

عقیده‌ی هجدهم:

ذکر و بیان تمام احوال و واقعاتی که کوچک‌ترین تعلقی با «رسول الله ﷺ» داشته باشند، نزد ما خیلی پسندیده و از عالی‌ترین مستحبات است - اعم از این که ذکر ولادت باسعادت آن حضرت ﷺ باشد یا تذکره‌ی بول و براز و نشست و برخاست و خواب و بیداری ایشان ﷺ؛ چنان که در رساله‌ی ما، «براهین قاطعه» این مطلب در مواضع متعددی به صراحت مذکور و در فتوای مشایخ ما مسطور است.

(المهتد: ۱۲۵)

عقیده‌ی نوزدهم:

در خواب پیامبر ﷺ (و همچنین تمام انبیا ﷺ)، فقط چشم‌های مبارک می‌خوابید و قلب مطهرشان نمی‌خوابید. به همین جهت از خواب آن حضرت ﷺ، وضوی ایشان ﷺ باطل نمی‌شد.

(نشر الطیب: ۲۲۷ و ۱۹۴)

در «صحیح بخاری» (۱/ ۱۵۴) آمده است:

«لَنْ عَيْنِي تَنَامَ، وَلَا يَنَامَ قَلْبِي.»^(۱) (چشمانم می‌خوابد، اما قلبم نه).

و در همان کتاب (۱/ ۵۰۴) آمده است:

(۱) به روایت بخاری در صحیح از عایشه رضی الله عنها: ابواب التَّهَجُّد/ باب ۱۶، ش ۱۱۴۷ و صلاة التراويح/ باب ۱، ش ۲۰۱۳ و مناقب/ باب ۲۱، ش ۳۰۶۹ - و مسلم در صحیح: صلاة المسافرين/ باب ۱۷، ش ۱۲۵ (۷۳۸) - و ابوداود در سنن: طهارة/ باب ۷۹، ش ۲۰۲ و تطوع/ باب ۲۶، ش ۱۳۴۱ - و ترمذی در سنن: ابواب الصلاة/ باب ۲۰۸، ش ۴۳۹ - و نسایی در سنن: قیام اللیل/ باب ۳۶، ش ۱۶۹۷ - و مالک در مؤطا: صلاة اللیل/ باب ۲، ش ۲۶۳ - و عبد الرزاق در مصنف - و ...

«وَكَذَلِكَ الْأَنْبِيَاءُ تَنَامُ أَعْيُنُهُمْ، وَلَا تَنَامُ قُلُوبُهُمْ.»^(۱) (و انبیا همه چنین هستند؛ چشم‌های‌شان می‌خوابد، و دل‌های‌شان نمی‌خوابد).

دفع یک شبهه:

از ماجرای یکی از سفرهای رسول‌الله ﷺ که در آن، به علت خواب رفتن، نماز صبح ایشان ﷺ فوت شد^(۲)، نباید اشتباه کرد که اگر در خواب، قلب پیامبر ﷺ نمی‌خوابید، چرا علم طلوع فجر برایش حاصل نشد؟ زیرا ادراک طلوع و غیره از اموری است که به چشم تعلق دارند و به قلب مربوط نیستند. از آنجایی که اثر خواب بر چشمان مبارک ظاهر شده بود، طلوع فجر ادراک نگردید.

برای اطلاع از تفصیل مزید در این مورد، به شرح «نووی» رَحِمَهُ اللهُ بِه بر «صحیح مسلم» (۱/ ۲۵۴) و «فتح الملهم» (۱/ ۲۴۱) و «امداد الفتاوی» مراجعه شود.

عقیده بیستم:

رؤیای انبیا ﷺ (یعنی چیزی که در خواب می‌بینند)، در حکم وحی است. در «صحیح بخاری» (۱/ ۲۵) آمده است:

(۱) به روایت بخاری در صحیح از انس رَحِمَهُ اللهُ مَوْفِقًا: مناقب/ باب ۲۱، ش ۳۵۷۰ و توحید/ باب ۳۷، ش ۷۵۱۷ - و بیهقی در سنن کبری: طهارة/ باب ۱۴۱، ش ۶۱۳ و نکاح/ باب ۴۰، ش ۱۳۷۷۰ -

(۲) اشاره به لیلة التعریس است. قصه اش را بخوانید در صحیح مسلم: مساجد/ باب ۵۶ - سنن ابوداود: صلاة/ باب ۱۱ - معجم الصحابة (بغوی): ش ۴۲۸ - سنن کبری بیهقی: صلاة/ باب ۳۰۳ -

آن چه پیامبران علیهم السلام در خواب می بینند، وحی است. ^(۱)

عقیده‌ی بیست و یکم:

رسول گرامی صلی الله علیه و آله از جانب پشت سر خود هم مانند جلو چشم خود می دیدند.
(نشر الطیب: ۲۲۸)

امام «بخاری» رحمته الله (در «صحیح»: ۱/ ۱۰۰) از حضرت «انس» رضی الله عنه روایت می کند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:

«صف های تان را راست کنید که من شما را از پشت سر خود می بینم.» ^(۲)

عقیده‌ی بیست و دوم:

در این زمان بسیار ضروری و بلکه واجب است که از میان چهار امام، تقلید یکی اختیار کرده شود؛ زیرا ما به تجربه دریافته ایم که ترک تقلید ائمه و اتباع نفس و هوای خویش، سرانجام و نتیجه ای جز سقوط در سیاه چال الحاد و زندقه ندارد - خداوند امر آن در امان دالد! - و به همین جهت ما و تمام مشایخ

(۱) موقوف از ابن عباس و عبید بن عمیر و امام شافعی روایت شده و مستند به آیهی قَالَ يُنَبِّئُكُمُ الْوَحْيُ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ (صافات: ۱۰۲) است. (به روایت بخاری در صحیح: وضوء/ باب ۵، ش ۱۳۸ و صفة الصلوة/ باب ۷۷، ش ۸۵۹ - و ترمذی در سنن: مناقب/ باب ۱۸، ش ۳۶۸۹ - و حاکم در مستدرک: ش ۳۶۱۱۳ و ۸۱۹۷ - و بیهقی در سنن کبری: ش ۶۱۲ و ۱۷۰۳۸ - و طبرانی در معجم کبیر: ش ۱۲۱۳۶ - و ...).

(۲) به روایت بخاری در صحیح: الجماعة والإمامة/ باب ۴۲ و ۴۳، ش ۷۱۸ و ۷۱۹ و ۷۲۵ - و نسایی در سنن: الإمامة/ باب ۲۸، ش ۸۱۴ و باب ۴۷، ش ۸۴۵ - و احمد در مسند: ش ۱۱۰۰۷، ۱۲۰۳۰، ۱۲۹۰۷ - و ...

ما در کلیه اصول و فروع، مقلد امام المسلمین، حضرت «ابوحنیفه» رحمته الله هستیم. خدا کند بر همین روش بمیریم و در همین زمره محشور شویم. پیرامون این موضوع، مشایخ ما تصانیف متعددی دارند که در دنیا مشهور و منتشر هستند. (المهتد: ۹۴)

عقیده بیعت و سوّم:

به نظر ما مستحب است که چون انسان از تصحیح عقاید و تحصیل مسایل ضروری شرعی فارغ شود، با شیخ طریقتی بیعت کند که در شریعت راسخ العقیده و به دنیا بی رغبت و طالب آخرت باشد و گردنه‌ها و نشیب و فرازهای نفس را طی کرده و به اعمال صالحه و نجات‌دهنده خو گرفته و از افعال مهلک به دور و متنفر باشد و خود او کامل باشد و بتواند دیگران را نیز کامل سازد. دست در دست این گونه مرشدی بنهد و نظر خود را در نظر او منحصر گرداند و به مشاغل صوفیه یعنی به ذکر و فکر و در فَنای تام مشغول شود و نسبتی را به دست آورد که نعمت عظمی و غنیمت کبری است و در زبان شریعت از آن به نام «احسان» یاد شده است و کسی که این نسبت برایش میسر نیست و نتواند به این مرحله و مقام برسد، برای وی منسلک شدن در سلسله‌ی مشایخ هم کافی است؛ زیرا رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است:

«انسان با کسی خواهد بود که با وی محبت دارد.»^(۱)

و:

(۱) تخریج این حدیث گذشت. (ترجمه‌ی «المهتد»: تحت جواب سؤال یازدهم).

«آنها کسانی هستند که همشین‌شان محروم نخواهد ماند.»^(۱)

و بحمدالله ما و مشایخمان در بیعت این بزرگواران داخل و به مشاغل‌شان، شاغل و در پی حصول ارشاد و تلقین از آنان بوده‌ایم. والحمد لله علی ذلک.

(المهند: ۹۶)

عقیده‌ی بیست و چهارم:

استفاده از روحانیت مشایخ و بزرگان و یافتن فیض باطنی از سینه‌ها و از قبرهای‌شان بدون تردید صحیح است، اما فقط به همان روش که خواص و اهل این راه می‌دانند، نه با روشی که در میان عوام الناس رواج دارد.

(المهند: ۹۷)

عقیده‌ی بیست و پنجم:

ما و مشایخمان یقین داریم که هر کلامی که از حق تعالی - **جَلَّ شَأْنُهُ** - صادر شده یا در آینده صادر خواهد شد، یقیناً راست و بدون شبهه مطابق با واقع امر است.

در هیچ سخنی از کلام او تعالی **(الْحَمْدُ لِلَّهِ!)** شایبه‌ی «کذب» (دروغ) و واهمه‌ی «خُلف» (خلاف واقع بودن) اصلاً نیست و هر کس هم خلاف این معتقد باشد یا در کلام الهی واهمه‌ی کذب پیدا کند، کافر و ملحد و زندیق است که در وجودش ذره‌ای ایمان وجود ندارد.

(المهند: ۱۳۶)

وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین، وصلى الله تعالى على سيدنا محمد سيد الأولین

(۱) تخریج این حدیث گذشت. (ترجمه‌ی «المهند»: تحت جواب سؤال یازدهم).

والآخرين، وعلى آله، وصحبه، وازواجه، وذرياته اجمعين.

احقر العباد؛ سيّد عبد الشكور ترمذى ابن مولانا سيّد عبد الكريم گمتهلى
مفتى سابق «خانقاه امداديه تهانه بهون»



تصدیقات اکابر «علمای دیوبند»

۱- مهتم دارالعلوم دیوبند، «قاری محمد طیب»

«أصابوا بما أجابوا» (آن چه نوشته اند، صحیح است).

محمد طیب، «دارالعلوم دیوبند» و اکنون وارد «لاهور»

۱۵/ رجب/ سال ۱۳۸۸ هـ. = ۹/ اکتبر/ سال ۱۹۶۸ م.

۲- مفتی اعظم پاکستان، حضرت مولانا «مفتی محمد شفیع»

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله وكفى، وَسَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ

احقر قسمت‌هایی از اول رساله‌ی «عقاید علمای دیوبند» تألیف عزیز محترم مولانا عبدالشکور را خواندم. گرچه این طبعاً مورد پسند من نیست که کتابی تحت عنوان «عقاید علمای دیوبند» نوشته شود که امکان دارد نادانان به این اشتباه یفتند که شاید عقاید آنها عقایدی مخصوص است؛ در حالی که علمای «دیوبند» همان عقاید مسلم‌های تمام اهل سنت و جماعت است. به همین دلیل ما بدون کم و کاست می‌توانیم بگوییم که شما کتب عقاید اهل سنت و جماعت را مطالعه کنید؛ تمام عقایدی که در همه‌ی این کتاب‌ها به صراحت ذکر شده، علمای «دیوبند» سرسختانه حاملش هستند و در تردید مخالفان آن از همه سبقت دارند. اما چون یک گروه خاص، با منسوب ساختن عقاید اهل سنت و جماعت فقط به علمای «دیوبند»، سعی در بدنام کردن آنان نموده‌اند، لذا اگر با همین نام، «عقاید اهل سنت و جماعت»، مطرح شوند، برای کسانی که در خطر وقوع در شکوک و شبهات قرار گرفته‌اند، سودمند و نافع خواهد بود.

عزیز محترم مولانا عبدالشکور به این امر مهم توجه کرده و با این کار، الحمد لله یکی از نیازهای عموم مردم را برآورده فرمودند. خداوند متعال به ایشان جزای

خیر عطا فرماید و این رساله را نافع و مفید قرار دهد»

بندہ؛ محمد شفیع، «دارالعلوم کراچی» (۱۴) ۲۱/۸/۸۸ هـ.

۳- محقق بزرگ، علامہ «ظفر احمد عثمانی تہانوی»

«الحمد لله ذي العزة والعظمة والكبرياء، والصلوة والسلام على خيرته من خلقه؛ سيدنا محمد خاتم النبيين سيد الانبياء وعلى آله، وأصحابه البررة الأتقياء، وتابعيهم باحسان، واتباعهم من العلماء والفقهاء والأولياء وعلى المسلمين والمسلمات؛ الأموات منهم والأحياء - وبعد؛

فقد سرحتُ النظر في هذه الرسالة خطفة؛ فوجدتها صحيحةً نفسياً، علقه قد ذكر المؤلف فيها عقائد علمائنا ومشائخنا، أخذاً من المهتد وغيره من مؤلفات أكابرنا من علماء ديوبند. جزى الله خيراً مؤلفه الكريم، وأولاه أجراً جزيلاً بفضلِهِ العميم»^(۱)

وَأَنَا الْمُفْتَرُّ إِلَى رَحْمَةِ رَبِّهِ الصَّمَد؛ عبدہ: ظفر احمد عثمانی تہانوی

حَقَّرَ اللهُ لَهُ وَلَوْلَا دِيْبِهِ وَلِمَشَائِخِهِ وَأَصْحَابِهِ وَاحْبَابِهِ

۴/ شعبان/ ۱۳۸۸ھ.

۴- حضرت مولانا «محمد یوسف بنوری»

«رساله را با دقت خواندم؛ آن چه حضرت مفتی محمد شفیع مدظلہ تحریر

فرموده اند، من هم تأیید می کنم»

محمد یوسف بنوری عفا الله عنه

۲۴/ شعبان/ ۱۳۸۸ھ.

۵- حضرت مولانا «خیر محمد جالندری»

(۱) «به رساله نظری انداختم؛ آن را صحیح و نفیس یافتم. مؤلف در آن، عقاید علما و مشایخ

ما را برگرفته از «المهتد» و دیگر تألیفات اکابر علمای «دیوبند» ذکر کرده است. خداوند

مؤلف بزرگوار را خیر دهد و از فضل عمیم خود مستحق اجر جزیل گرداند.»

«ای واللہ! الاجوبۃ کلها لحق، و الحق أحقُّ أن يُبَعَّ.»

احقر؛ خیر محمد عفا اللہ عنہ، مہتمم مدرسہ خیر المدارس، ملتان
۲۵ / جمادی الاخریٰ / ۱۳۸۸ھ.

۶- حضرت مولانا «مفتی جمیل احمد تھانوی»

«ہمہی مسایل ذکر شدہ، حق است.»

جمیل احمد تھانوی - مفتی «جامعہ اشرفیہ» مسلم ٹاؤن، لاہور

۷- مولانا «مفتی محمد»

«العقائد المسطورة كلها حقّة؛ اتفق عليها مشائخنا. واللہ اعلم.»

محمود عفا اللہ عنہ - مفتی قاسم العلوم، ملتان
۲۵ / ۶ / ۱۳۸۸ھ.

۸ و ۹- مولانا «مفتی محمد عبداللہ» و مولانا «مفتی عبدالستار»

«بندہ رسالہی حضرت مولانا سید عبدالشکور ترمذی، مہتمم مدرسہی «حقانیہ ساہیوال» - بخش «سرگودا» - را کہ مشتمل بر عقاید اہل سنت و جماعت است، دیدم. فجری اللہ المؤلف عنی، وعن سائر المسلمین. بسیار عالی و عیناً مطابق با مسلک اسلاف است؛ ما با مندرجاتش متفق ہستیم.»

نیازمند؛ محمد عبداللہ عفا اللہ عنہ - مفتی خیر المدارس، ملتان
و بندہ، نایب مفتی، عبدالستار عفا اللہ عنہ
۲۴ / جمادی الاخریٰ / ۱۳۸۸ھ.

۱۰- حضرت مولانا «عبدالحق حقانی»، مہتمم «دارالعلوم حقانیہ اکوڑہ خٹک».

۱۱- مولانا «محمد احمد تھانوی»

«احقر با ہمہی مندرجات رسالہ کاملاً موافق ہستم.»

محمد احمد تھانوی، مہتمم مدرسہی «اشرفیہ»، سکھر

۱۲- مولانا «عبدالحق نافع»

«عقاید علمای «دیوبند»، همان عقاید اہل سنت و جماعت است و سر موپی با ہم

فرق ندارند، ولی بعضی از حسودان، تبلیغات سوء در هر فرصت مقتضی بر خلاف علمای «دیوبند» را تحت عنوان «عقاید دیوبندی» ها شعار خود ساخته‌اند. خدام «دارالعلوم» هم همواره به منظور نجات دادن مردم عوام از دام فریب این حاسدان، به توضیح مسلک خود توجه می‌کرده‌اند. این رساله، یکی از حلقه‌های این سلسله الذّهب (زنجیر طلایی) است. خداوند متعال به مصنّف در عوض این عمل نیک، بهترین پاداش عنایت فرماید.»

عبدالحق نافع غفّی عنه

۱۳- حضرت مولانا «عبد الله بهلوی»

«بسم الله حامداً ومصلياً؛ بنده با این مؤلف در تمام موارد اتفاق دارم. جزى الله تعالى عنا المؤلف خير الجزاء! اللهم تقبل منا ومنه، انك انت السميع العليم.»
(مولانا) عبدالله بهلوی غفّی عنه
مهتم مدرسه‌ی «اشرف العلوم» حبیب آباد، شجاع آباد

۱۴- حضرت مولانا «محمد لائل پوری انوری قادری»، مهمتم «تعليم الاسلام»

«بسم الله الرحمن الرحيم»

حامداً ومصلياً. در سال ۱۳۳۰ هـ. هنگامی که حضرت علامه «رشید رضا مصری» به «دارالعلوم دیوبند» تشریف آورد، بنا به دستور حضرت «شیخ الهند» رحمته الله، حضرت مولانا «محمد انور شاه کشمیری» رحمته الله در جمع علما و طلبه به زبان عربی سخنان مبسوطی ایراد فرمودند. ایشان در آن سخنرانی فرموده بودند: «ما در عقاید، حضرت مولانا «نانوتوی» رحمته الله را و در فروع، حضرت مولانا «رشید احمد گنگوهی» رحمته الله را به عنوان امام خود پذیرفته‌ایم و از این هر دو بزرگوار به ما علم صاف و زلال رسید. بنابراین، معلوم شد که «دیوبندیت» منحصر در اتباع این دو بزرگوار است. حالا دم از پیروی یکی از این دو زدن و در دیگری تنقیص رواداشتن، به هیچ وجه «دیوبندیت» نیست!»

هم چنان که حضرت «گنگوهی» رحمته الله در «هدایة الشیعه»، «آب حیات» را توثیق فرمودند، این کتابچه را هم که حضرت مولانا عبدالشکور ترمذی تصنیف فرموده است، حرف به حرف گوش کردم و آن را با اصول مشایخ و اساتذہی خود مطابق یافتم و اعتقاد خود من هم از اول همین بوده است.

خداوند به مصنف علام جزای خیر عطا فرماید و این عمل را وسیله‌ای برای نجات اخروی او قرار دهد. وقتی مطالب این کتابچه را شنیدم، بسیار پسندیدم؛ زیرا در آن از حد اعتدال تجاوز نشده و از افراط و تفریط مبرا مانده است. فجزاهم الله خیر الجزاء، فصلی الله تعالی علی خیر خلقه محمدن المصطفی، وعلی آله، وأصحابه، واهل بیتہ أجمعین. »

احقر؛ محمد لائل پوری انوری قادری عفا الله عنه
مہتمم مدرسہ‌ی «تعلیم الاسلام»، سنت پورہ، لائل پور
۲۰/ ربیع الاول / سال ۱۳۸۸ هـ.

۱۵- شیخ التفسیر، حضرت مولانا «شمس الحق افغانی» رحمته الله

«الحمد لله وحده، والصلوة والسلام علی من لا نبی بعده؛ اما بعد- من این رسالہ را از قسمت‌های مختلفی خواندم؛ مندرجات رسالہ مسایلی هستند کہ اهل سنت و جماعت بر آن متفق هستند و علمای «دیوبند» هم داخل این زمرہ هستند. بہ ہر حال، مسایلی کہ این معنوں مجموعہ‌ی آن‌ہاست، ہمہ صحیح و درست و موافق مسلک اکابر «دیوبند» هستند.

خداوند متعال بہ مصنف جزای خیر دہد کہ زحمت کشید و با مرتب ساختن حق، در میان اہل سنت و جماعت و گروہ مخالف آنہا، حد فاصل ایجاد نمود. خداوند آن را بہ قبولیت بنوازد.»

شمس الحق افغانی عفا الله عنه، رئیس شعبہ تفسیر در «جامعہ اسلامیہ»، بہاولپور
۱۰/ رمضان المبارک / سال ۱۳۸۸ هـ.

۱۶- جناب مولانا «سید حامد میان»

بسم الله الرحمن الرحيم

«رساله‌ی» عقاید اهل سنت و جماعت» از حضرت مولانا مفتی عبدالشکور ترمذی مدظلہ را دیدم؛ عقایدی که مولانا تحریر فرموده، همان عقیده‌ی من است و عقیده‌ی تمام اکابر و اسلاف ما بر همین منوال می‌باشد. علمای «دیوبند» حصه‌ی عظیمی از اهل سنت و جماعت هستند. عقاید غلطی که به آنان نسبت داده شده بود، مفتی موصوف با استفاده از عبارات «المهتد» و غیره به بهترین نحو دفع فرمودند. ایشان توأم با نقل عبارات اکابر، دلایل را هم گرد آورده و بدین شیوه آن را بیشتر مفید وقت قرار داده است. خداوند قبول فرماید و جزای خیر بدهد.»

سید حامد میان

۲۷/رجب/سال ۱۴۰۲ هـ = ۲۲/م/سال ۱۹۸۲ م.

۱۷- حضرت مولانا «مفتی رشید احمد لدیانوی»

«عقاید مندرجه در این کتاب، صحیح است. عقاید اهل سنت و جماعت و علمای

«دیوبند» همین‌ها است.»

بنده؛ رشید احمد، «دار الافتاء والارشاد»، ناظم آباد، کراچی

۴/جمادی الاولى/سال ۱۴۰۵ هـ.

۱۸- مولانا «مفتی محمد فرید»

«عقایدی که در این رساله - «عقاید علمای دیوبند» - مسطورند، تماماً حق و با «قرآن» و «حدیث» و فقه حنفی موافق هستند. برای کسانی که توسط سموم اهل زین نسبت به علمای راسخین، سوء ظن پیدا کرده‌اند، تریاق و نسخه‌ی شفا بخش‌اند.»

محمد فرید غفی عنه

خادم الافتاء والحديث بدارالعلوم الحفانیة، اکوړه خټک

۱۹- مولانا «مفتی احمد سعید»، سراج العلوم، سرگودا

«الحمد لله وكفى، وسلامٌ على عباده الذين اصطفى، أما بعد - برادر محترم، حضرت مولانا سید عبدالشکور ترمذی کاری بسیار ضروری و اهمّ را تکمیل فرمودند؛ عقاید علمای «دیوبند» را که در واقع همان عقاید اهل سنت و جماعت هستند، به چاپ رسانید و با این کار، مشّت محکمی بر دهن عناصر مفسده جو زدند. هذا هو الحق، وماذا بعد الحق الا الضلال؟!»

احقر مفتی احمد سعید عفیّ عنه
جامعه عربیّه سراج العلوم، سرگودا ۲۸/۱/۸۵

۲۰- حضرت مولانا «مفتی محمد وجیه»

«الحمد لله وكفى، وسلامٌ على عباده الذين اصطفى، أما بعد - رسالہی «عقاید علمای دیوبند»، از دوست محترم و مکرم، جناب مولانا المفتی، الحافظ، القاری، سید عبد الشکور ترمذی **دَارِ جَدُّہُم** را با دقت مطالعه کردم؛ تمام مسایل آن، صحیح و حق است. مصنف موصوف مهم ترین مقتضای زمان را انجام داده و تلیسی را که در حال حاضر پیدا شده بود، ازالہ فرمود و بدین وسیلہ، بر امت احسان و امتیاز میان دیوبندی اصلی و غیرواقعی را روشن ساختند. فجزاه الله أحسن الجزاء عنا، وعن سائر المسلمين.»

محمد وجیه عُفِرَ لَہ، «دارالعلوم الاسلامیہ»، تندو اللہ یار، سِند.
۲۵/ جمادی الاولیٰ/ ۱۴۰۵ھ.

۲۱- حضرت مولانا «علی محمد»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«بعد الحمد والصلوة - احقر رسالہی حاضر را مطالعه کردم و بسیار مفیدش یافتیم در آن عقاید حقّ و صحیح مندرج است. این عقاید بلاریب عقاید ما و مشایخ ما می باشد. نفع الله بها ایانا، وجميع المسلمين، ووقفنا باشاعتها، وجعلها الله زاداً لمؤلفها.»
احقر الانام؛ علی محمد عفا الله عنه
خادم الحديث، بدارالعلوم کبیر والا، ملتان

۲۲- حضرت مولانا «مفتی عبدالقادر»

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

حامداً ومصلياً. بنده رساله‌ی «خلاصه‌ی عقاید علمای دیوبند» از حضرت مولانا مفتی سید عبدالشکور ترمذی **مَدَّ ظِلُّهُ** را مطالعه کردم. این رساله هدایت‌مقال مصداق «به قامت کهنتر، به قیمت بهتر» است و مشتمل بر عقاید صحیح‌ه است و برای کسانی که از قافله‌ی «دیوبندیت» جدا شده راه شنود را اختیار می‌کنند و با این همه بر انسلاک و انتساب خود به این گروه مقدس اصرار هم می‌ورزند، دیده‌ی بصیرتی است.»

بنده؛ عبدالقادر غفنی عنه
خادم حدیث و فقه «جامعه دارالعلوم عیدگاه کبیروالا»، ملتان
۱۹/ جمادی الأولى سال ۱۴۰۵ هـ.

۲۳- حضرت مولانا «محمد شریف کشمیری»

و

۲۴- حضرت مولانا «فیض احمد»

«نحمده ونصلی علی رسولہ الکریم، أما بعد۔ عقاید مندرج در کتاب «خلاصه‌ی عقاید علمای دیوبند»، بعینه عقاید علمای اهل سنت و جماعت هستند. منحرف‌شونده از این خط، از گروه اهل سنت و جماعت خارج است.»

محمد شریف غفر له از «جامعه خیر المدارس»
۲۰/ ربیع الثانی/ ۱۴۰۵ هـ.
و بنده فیض احمد غفر له (مهتم جامعه قاسم العلوم ملتان)
۲۶/ ۴/ ۱۴۰۵ هـ.

۲۵- حضرت مولانا «سید صادق حسین»، فاضل «دیوبند»

«رساله‌ی مشتمل بر عقاید اهل سنت و جماعت، از عارف بالله، عالم باعمل، حضرت

مولانا مفتی عبدالشکور ترمذی را مطالعه کردم. در این کتاب تمام آن عقایدی که عقاید اهل سنت واقعی هستند، به بهترین نحو آورده شده‌اند. احقر در تمام این عقاید مندرجه، اتباع از اسلاف خود را عین نجات می‌داند.

سید صادق حسین خفیرکله، مهمتم «مدرسه علوم الشریعة»، جنگ صدر
۱۹/۵/۱۴۰۵ هـ.

۲۶- حضرت مولانا «عبدالحی»

«العقائد الثنی کتب شیخی و مکرمی، السید مولانا عبد الشکور الترمذی کُلّها موافقة لعقائد أهل السنة والجماعة، وحقه عندی.»

الفقیر؛ عبدالحی خفیرکله
الساکن فی قرية فاروق آباد، قریب من بلدة شجاع آباد، ملتان
۲۷- حضرت مولانا «محمد عبد الله رابپوری»

«ما قال الاستاذ العلام (مولانا خیر محمد جالندری)، فهو كاف لنا.»

عبد الله رابپوری خفیرکله، «جامعه رشیدیہ»، ساهیوال
۲۵/ جمادی الاولی / سال ۱۴۰۵ هـ.

۲۸- حضرت مولانا «محمد عبد الستار تونسوی» ریس «تنظیم اهل السنة والجماعة» پاکستان

«نحمدہ وُصَلِّیْ عَلٰی رَسُوْلِهِ الْکَرِیْم؛ اما بعد۔ رسالہی حضرت مولانا مفتی سید عبدالشکور ترمذی رَضِیَ اللہُ عَنْہُ کہ در آن، عقاید علمای اهل سنت «دیوبند»، از «کتاب» و «سنت» اخذ و درج شده‌اند، را از اول تا آخر با دقت خواندم. این رسالہ بفضلہ تعالیٰ در این دورہی پُر فتن در اشاعہی مسلک حقہ و رد عقاید باطلہ، بسیار مؤثر خواهد بود. دعا می‌کنم خداوند متعال مولانای موصوف را در قبال این خدمت دینی عظیم، جزای کثیر و برای خدمات علمی- مذهبی، توفیق مزید عطا فرماید. آمین!»

دعا گو؛ محمد عبد الستار تونسوی عَفَا اللہُ عَنْہُ، ریس «تنظیم اهل سنت پاکستان»، دفتر مرکزی، نوان شهر، ملتان، ۱۹/ جمادی الاخری / ۱۴۰۵ هـ.

۲۹- حضرت مولانا «محمد شریف جالندری»، مهتم سابق «خیر المدارس»،

ملتان

احقر؛ محمد شریف جالندری،

مدرس و نایب مهتم «خیر المدارس»، ملتان

۳۰- حضرت مولانا «نذیر احمد»، شیخ الحدیث «جامعہ امدادیہ اسلامیہ»،

فیصل آباد

«دربارہی صحت مندرجات رسالہ، برای صاحب قلب سلیم چہ جایی برای

شک و شبہ وجود دارد؟!»

ناچیز؛ نذیر احمد غفرکہ

۳۱- حضرت مولانا «محمد ادريس»

«العقائد کلہا صحیحۃ مسلمۃ عند أسلافنا.»

احقر محمد ادريس غفرکہ، «مدرسه عربیہ اسلامیہ»، بنوری ٹاون، کراچی

۳۲- حضرت مولانا «محمد علی جالندری»، امیر مجلس مرکزی «مجلس

تحفظ ختم نبوت» پاکستان

«لا شک فیہ وانہ لحق.»

محمد علی جالندری

۳۳- حضرت مولانا «محمد ایوب بنوری»، مهتم «دار العلوم» پشاور

«الأجوبة کلہا صحیحۃ.»

محمد ایوب بنوری غفرکہ، مهتم «دارالعلوم» پشاور

۳۴- حضرت مولانا «فضل غنی»

فضل غنی غنی عتہ، مدرس مدرسه «معراج العلوم»، بنون

۳۵- حضرت مولانا «فیض احمد»، مهتم «جامعہ قاسم العلوم»، ملتان

«گفتار گهربار رحمة للعالمین ﷺ است که:

«يحمل هذا العلم من كل خلف عدوله؛ ينفون عنه تحريف الغالين، وانتحال المبطلين، وتأويل الجاهلين.»^(۱)

۲۰۵

در سرزمین «پاکستان» و «هندوستان»، اولین مصداق این حدیث مبارک در این زمان، «علمای دیوبند» هستند که در مدتی بیش از یک قرن، به انجام دادن همه انواع خدمات دینی «کتاب» و «سنت» و «فقه» و سایر علوم اسلامی مشغول‌اند. شاهد بین این مدعا، هزاران تصانیف آنهاست که به زبان‌های عربی، فارسی، اردو و زبان‌های متعدد دیگر نوشته و چاپ شده و همچنین هزاران مدارس دینی - عربی و تشکیلات و نهضت‌های عدیده اصلاحی، تبلیغی، سیاسی و مساعی فکری و عملی است که این مطلب را ثابت می‌کند که این اکابر، خدمت‌گذاران مخلص و پیروزمند دین «اسلام» و در فکر و عمل، معرفان صحیح و حقیقی اسلاف اهل سنت و جماعت هستند.

رساله‌ی «عقاید علمای دیوبند» از مکرم و معظم، حضرت مولانا عبد الشکور ترمذی دکت برکات^۲ نیز حلقه‌ای از این زنجیره‌ی طلایی می‌باشد. نامبرده به موقع ترجمانی صحیح حق و اهل حق را فرموده است. جزاهم الله عتاً، وعن سائر الاسلام؛ آمین!

بنده؛ فیض احمد غفر له
مهتم «جامعه قاسم العلوم»، ملتان
۲۵/ جمادی الاولی/ ۱۴۰۵ هـ.

(۲) به روایت بزار در مسند از ابوهریره و عبدالله بن عمرو رضی الله عنهما مرفوعاً: ش ۹۴۲۳ و ۹۴۲۹ - و بیهقی در سنن کبری از ابراهیم عنری رضی الله عنه: شهادت/ باب ۵۰، ش ۲۱۴۳۹ (= ۲۰۷۰۰) و در دلائل النبوة: فصل ۴ - و طحاوی در شرح مشکل الآثار: باب «بيان مُشکل ما روي عن رسول الله ﷺ في دفعه ميراث المتوفى في زمنه إلى مولاة الأسفل ...» - و طبرانی در مسند الشاميين: ش ۵۹۹ - و خطیب در شرف اهل الحديث: ش ۱۰ - و ...

۳۶- حضرت مولانا «ابوالزاهد سرفراز خان صفدر» شیخ الحدیث «نصرة العلوم»

گوجرانواله

۲۰۶

«مبسملاً، ومحمدلاً، ومصلياً، ومُسلماً؛ أما بعد - هر قدر که قیامت نزدیک تر می گردد، هر صاحب رأی به رأی خود ناز می کند و مصداق «عجاب کلّ ذی رأی برأیه»^(۱) به خوبی جلوه گر می شود! لیکن کامیابی صرفاً در این است که «لن یصلح آخر هذه الأمة؛ إلا بما صلح به أولها»^(۲) از این مسایل، یکی مسأله «حیات الانبیاء» عَلَیْهِمُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ و همچنین موضوع سماع صلوٰة و سلام عند القیور می باشد که قبل از سال ۱۳۷۴ هجری، از مشرق تا مغرب و از شمال تا جنوب، هیچ عالمی از هیچ فرقه‌ای در آن هیچ گونه اختلافی نداشت؛ چنان که در «فتاوی رشیدیّه» و «امداد الفتاوی» و غیرهما کاملاً عیان است و بحمد الله تعالی راقم اثیم در کتاب مفصل

(۱) قسمتی از حدیث نبوی در بیان مهلکات است. (به روایت بخاری در خلق افعال العباد از ابن مسعود رضی الله عنه: ش ۲۲۱- و ابوداود در سنن از ابو ثعلبه خشنی رضی الله عنه: کتاب الملاحم/ باب ۱۷- و ابن ماجه در سنن از همو: الفتن/ باب ۲۱- و بیهقی در سنن کبری: آداب القاضی/ باب ۳ و در الإعتقاد والهدایه- و ابونعیم در حلیة الاولیاء از انس رضی الله عنه: تحت اسم «الحسن البصری»- و ابن جوزی در ذم الهوی: باب ۲/ فصل ۳- و ابن عبدالبر در جامع بیان العلم: باب ۴۳/ ش ۵۳۰ و از عمر رضی الله عنه موقفاً ش ۵۲۹- و...). مفهوم حدیث این که: هر کس دوست خواهد داشت طرز تلقی خود را از دین و احکام آن، مبنای اسلام شناسی و عمل دینی خود قرار دهد یا به دیگران تحمیل نماید. (آزاد)

(۲) قاعده‌ای اصولی و معروف در دعوت اسلامی و برای اصلاح اعیال و اخلاق. مقصود از آن این که: امت مسلمه جز به چنگ زدن و باور به آن چه که مسلمانان صدر اول می کردند و می گفتند، اصلاح نخواهد شد. (سخن از بزرگان اسلام است. قاضی عیاض رحمته الله در «شفا» (۲/ ۹۸- ۹۹) آن را از امام «مالک» رحمته الله نوشته است و امام خود در «موطا»، از استادش «وهب بن کيسان» رحمته الله نقل کرده است.) (آزاد)

خود به نام «تسکین الصدور» که اکابر متفق علیه علمای «دیوبند» در دور حاضر در «هند» و «پاکستان»، آن را تأیید فرموده‌اند، در این مورد بحث مبسوط کرده و مسلک علمای «دیوبند» همین است.

۲۰۷

خداوند متعال به حضرت مولانا مفتی عبدالشکور ترمذی رحمۃ اللہ علیہ جزای خیر عطا فرماید که «المهتد علی المفند» را با کتابت و طباعت عالی آراسته نموده در آخر، تأییدات علمای دیوبندی زمان حال را ثبت فرموده و سعادت عرضه نمودن آن را به مردم حاصل کرده‌اند. فجزاهم الله عنا، وعن سائر المسلمين خیر الجزاء.

وصلی اللہ تعالیٰ وسلم علی خاتم الانبیاء والمرسلین، وعلی آلہ، وأصحابہ أجمعین.

احقر؛ ابوالزاهد محمد سرفراز؛ خطیب جامع مسجد گکر

و صدر مدرس مدرسه «نصرۃ العلوم»، گوجرانوالہ

۲۳/ جمادی الاولیٰ / ۱۴۰۵ھ.

۳۷- حضرت مولانا «قاضی عبد اللطیف جہلمی»

«حضرت مولانا مفتی سید عبدالشکور ترمذی مدت پوزہ با نوشتن خلاصہ‌ی

«المهتد» به زبان اردو ساده، خدمتِ بزرگی انجام داده است. ایشان کتاب «المهتد

علی المفند» علمای «دیوبند» - که در «هندوستان» و «پاکستان»، جانشین و ترجمان

حقیقی مسلک «اهل سنت و جماعت» هستند - را که تأییدات فقہای مذہب اربعہ

در «حرمین شریفین» و «مصر» و «شام» و «عراق» و دیگر بلاد اسلامی بر آن ثبت

شده و به منزله‌ی یک دلیل می‌باشد، با چاپ عالی نشر کرده است. جناب مفتی

موصوف با این خدمت، بر ہمہ‌ی ما منت نہادہ‌اند؛ فجزاهم اللہ أحسن الجزاء.

خادم اہل سنت؛ عبداللطیف غفرلہ - ۲۳/ جمادی الآخریٰ / ۱۴۰۵ھ.

تد فی مک نزل
و یو یستد
الفتد

برادر کرم جناب برادر عبد الرحمن صاحب شجره یازی
السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته
از محنت و سلاطین و یانین الطمینان داده، محنت و عافیت و کاسایان آن را
نخواستیم.
تجربتان برای یک نفاذ تحقق بر عمل کرده، بر شکر گذارتان بیستیم
معرض بنایم. اگر سکه حضرت برینا سید حسین احمدی و دیگر اکابر دیوبند
از ابتداء حال پان است کرد. «المهتد علی الفتد» مذکور است.
و حق نامزد کرد. «المهتد علی الفتد» در حقیقت، تصنیف حضرت برین حسین احمدی
است. البته بنام استاذشان (حضرت برین خلیل احمد سید برین) چاپ
شده. و نفاذ افرام و بار دیگر یاد آوری آن را شکی نیست نموده، محنت
و کاسایان شما تمام مستغنین شما از خداوند متعال آرزو نمیم. از دمای خیر از کوشش
نفرانید. نقطه در اسم

برادران آن
نزد برین شکر دیوبند

حسین احمدی
نقطة دار السلام دیوبند
۱۳۱۲/۱۲/۲۰
۱۳۱۲/۱۲/۲۰
۱۳۱۲/۱۲/۲۰

نامه‌ی حضرت مولانا «اسعد مدنی» رحمته الله به مترجم در تأیید ترجمه‌ی «المهتد» و نامه‌ی
انتقادی وی به مولانا «نعمانی» رحمته الله که قایل بود حضرت مولانا «سید حسین احمد
مدنی» از برخی گفته‌های قاطع خویش در مورد آرا و عقاید متشددانه‌ی «وهاویه»
رجوع کرده‌اند. (این نامه را می‌توانید در چاپ قبلی این کتاب یا در «اعتدال در مسلک
دیوبند» بخوانید.)